

امير المؤمنين



آية الله سيّد حسن ابطحي

# امیر المؤمنین

(علیہ الصّلاة والسّلام)

«جلد اوّل»

نوشتہ :

سید حسن ابطحی

نام کتاب:..... امیر المؤمنین (جلد اول)

مؤلف:..... سیّد حسن ابطحی

ناشر:..... انتشارات بطحاء

تیراژ:..... ۵۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار:..... ۱۳۷۷

قطع:..... رقعی

مرکز پخش: تلفن همراه ⑆:..... ۰۹۱۱۲۱۹۰۹۱۵

شابک: ISBN:

تومان

## «فهرست»

| مطلب                                         | صفحه |
|----------------------------------------------|------|
| پیشگفتار .....                               | ۷    |
| تولّد امیرالمؤمنین در کعبه .....             | ۱۲   |
| نکات علمی و عرفانی .....                     | ۲۳   |
| از تولّد تا ده سالگی .....                   | ۳۳   |
| محبت رسول اکرم به علی .....                  | ۳۷   |
| علی بن ابیطالب در سنّ ده سالگی .....         | ۴۰   |
| مدایح علی بن ابیطالب از زبان رسول اکرم ..... | ۴۲   |
| چهل حدیث از کتب اهل سنت در فضائل علی .....   | ۵۸   |

|     |       |                                      |
|-----|-------|--------------------------------------|
| ۱۸۰ | ..... | اظهارات علی دربارهٔ تاریخ زندگی خودش |
| ۱۹۸ | ..... | علی در شعب ابوطالب                   |
| ۱۹۹ | ..... | وفات پدرش حضرت ابوطالب               |
| ۲۰۰ | ..... | وفات حضرت خدیجه                      |
| ۲۰۱ | ..... | حضرت علی و معراج رسول اکرم           |
| ۲۰۲ | ..... | هجرت با پیغمبر اکرم                  |
| ۲۰۴ | ..... | قضیه مرد یهودی                       |
| ۲۱۴ | ..... | عقد اخوَّت                           |
| ۲۱۵ | ..... | ازدواج با فاطمه زهراء                |
| ۲۳۱ | ..... | علی همراه رسول اکرم در غزوات         |
| ۲۳۱ | ..... | علی در غزوۀ بدر                      |
| ۲۳۲ | ..... | بقیۀ داستان مرد یهودی                |
| ۲۳۳ | ..... | علی در جنگ اُحد                      |
| ۲۳۴ | ..... | بقیۀ قضیۀ مرد یهودی                  |
| ۲۳۵ | ..... | علی در جنگ خندق                      |
| ۲۳۶ | ..... | بقیۀ قضیۀ مرد یهودی                  |
| ۲۳۸ | ..... | علی در جنگ خیبر                      |
| ۲۳۹ | ..... | بقیۀ داستان مرد یهودی                |
| ۲۴۰ | ..... | سرنگونی بتها                         |
| ۲۴۰ | ..... | بقیۀ داستان مرد یهودی                |
| ۲۴۲ | ..... | جنگ حُنین                            |

|     |       |                                          |
|-----|-------|------------------------------------------|
| ۲۴۳ | ..... | فرزندان علی بن ابیطالب                   |
| ۲۴۳ | ..... | تولّد امام مجتبی                         |
| ۲۴۴ | ..... | تولّد حضرت امام حسین                     |
| ۲۴۴ | ..... | تولّد حضرت زینب                          |
| ۲۵۷ | ..... | انتصاب امیرالمؤمنین به خلافت             |
| ۲۶۴ | ..... | بحثی از خلافت                            |
| ۲۶۷ | ..... | علی در کنار بستر پیغمبر اکرم             |
| ۲۷۸ | ..... | پس از رحلت رسول اکرم                     |
| ۲۸۶ | ..... | علی بن ابیطالب در وفات فاطمه             |
| ۲۸۷ | ..... | علی در زمان زمامداری دیگران و خانه نشینی |
| ۲۸۷ | ..... | کتاب علی بن ابیطالب                      |
| ۲۸۸ | ..... | خصوصیات کتاب علی بن ابیطالب              |



## «پیشگفتار»

کلیّه اهل معنی و سالکین الی الله و بلکه  
جمع مسلمانش و در حقیقت تمام مردم با  
انصاف دنیا، حضرت «امیرالمؤمنین» علی بن  
ابیطالب را در مسائل اخلاقی و انسانی  
کمالات روحی، امام و رهبر و الگوی خوبی  
برای خود می‌دانند.

همه به او خود را منتسب می‌کنند. هم  
او را به عنوان مظهر اتمّ خوبیها و بزرگترین  
ولی خدا و از پاکترین نوع بشر و انتخاب شده  
پروردگار و رهبر متّقین و امام مهتدین و



امیرالمؤمنین می شناسند.

امیرالمؤمنین را دوست و دشمن  
مدح کرده و در عظمتش کتابهایی نوشته‌اند  
خدای تعالی در قرآن مکرّر او را به عظمت و  
بزرگی و صفات حمیده یاد کرده و پیامبر  
اسلام او را برادر و جانشین خود معرفی  
فرموده و فاطمه زهرا با همه عظمتش او  
را به همسری پذیرفته و بلکه یکی از  
افتخارات خود را کفویت با امیرالمؤمنین  
معرفی فرموده است.

ائمه معصومین که هر یک خود  
قلب عالم امکانند، علی بن ابیطالب را با  
عظمت‌تر از خود و پدر خود و امیر خود  
دانسته و به وجود آن حضرت و به انتسابشان  
به آن حضرت، مکرّر افتخار فرموده‌اند.

مسیحیان و اکثر طرفداران ادیان بزرگ  
جهان، کتابها و مطالبی درباره آن حضرت  
نوشته‌اند که ذکر فهرست آنها خود کتاب  
مفصّلی خواهد شد.



مسلمانها هزارها کتاب و دیوان و قصیده  
و مدیحه درباره شخصیت آن حضرت تدوین  
و تألیف کرده و بعضی از مفسرین اکثر آیات  
قرآن را درباره فضائل آن حضرت، تفسیر و  
تأویل نموده‌اند.

لذا به ما نمی‌رسد که قلم به دست  
بگیریم و بخواهیم شرح حالی از آن حضرت  
بنویسیم. ولی چون به لطف امیر المؤمنین  
و عنایات آن حضرت که خود صراط مستقیم  
است، راه راستی از سیر الی الله و حرکت به  
سوی خدا که صد در صد با حالات و زندگی  
آن حضرت تطبیق می‌کند و او را برای کُمَلین  
الگو معرفتی می‌نماید، بوسیله اساتید به من  
تعلیم داده شده. و آرزو داشتم که بتوانم آن را  
به قلم بیاورم و بهترین راه ارائه دادن آن را  
تألیف کتابی که در آن شرح زندگی و حالات  
معنوی آن حضرت باشد، دانستم. لذا این  
کتاب که تا حدودی همان راه را تعقیب می‌کند  
تقدیم به خوانندگان محترم می‌نمایم

امید است برای سالکین الی الله و الگوپذیران  
مسلمان کاملاً مفید واقع گردد.

در این کتاب از بیان اختلافاتی که در  
تاریخ زندگی آن حضرت و تولّد و شهادت و  
غیره بین مورّخین وجود دارد خودداری شده  
و آنچه به نظر اکثر آنها احتمالش بیشتر بوده  
نقل گردیده و زیاد به این گونه مسائل اهمیّت  
داده نشده است.

در این کتاب بیشتر به سخنان  
حکمت آمیز و فضائل و صفات حمیده آن  
حضرت توجّه شده و اگر کسی دقّت بیشتری  
در این کتاب بکند یک دوره حکمت الهی را  
در ضمن حالات و سخنان آن حضرت بدست  
می آورد.

در این کتاب مراحل سیر و سلوک و  
کمالات روحی با الگو قرار دادن حضرت  
امیرالمؤمنین دقیقاً ذکر شده و صراط  
مستقیم بودن آن حضرت (که در قرآن و  
روایات مکرّر به آن اشاره شده) کاملاً



مشخص گردیده است.

در این کتاب به نکات مهمّ افضلیّت  
امیر المؤمنین بر سائر صحابه رسول  
اکرم اشاره شده و صفات حمیده آن  
حضرت بیان گردیده و در این خصوص بیشتر  
از کتب اهل سنت استفاده گردیده است.  
امید است مورد قبول خدای تعالی و  
حضرت ولی عصر (روحی فداه) واقع گردد،  
آمین.

### «تولد امیر المؤمنین در کعبه»

روز جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی عام الفیل مطابق با سال ۵۸۴ میلادی آن زمان که پیغمبر اکرم سی ساله بودند علی بن ابیطالب در خانه کعبه از مادرش «فاطمه بنت اسد» متولد شد. ضمناً در آن روزی که حضرت رسول اکرم از مادرشان حضرت «آمنه» متولد شدند و فاطمه بنت اسد به خدمت آن بانوی با عظمت رسیده بود از «آمنه» شنید که در وقت تولد فرزندش، چشمش باز شده و قصرهای فارس و شام را دیده و کراماتی از وجود مقدس رسول اکرم بروز کرده است. فاطمه بنت اسد با



حسرت و خوشحالی به خدمت حضرت ابوطالب (شوهرش) رسید و تولّد پسر برادرش را با لبانی پر از تبسّم و سرور به او تبریک گفت و برای او کراماتی که از «آمنه» شنیده بود نقل نمود، حضرت ابوطالب به او فرمود:

آیا تو از این موضوع تعجّب می‌کنی؟! تو هم اگر سی سال صبر کنی من خودم به تو تبریک یک چنین فرزندی را خواهم گفت الاّ آنکه این مولود دارای نبوّت خواهد شد ولی پسر تو وصیّ او و وزیر او خواهد بود. (۱)

بالاخره فاطمه بنت اسد حدود سی سال صبر کرد و از همان روزی که حضرت ابوطالب این بشارت را به او داده بود در ضمن خدمتگزاری برای رسول اکرم روز بروز انتظارش افزون می‌شد تا آنکه روزی جمعی از اهل مکه که منجمه آنها «عبّاس بن عبدالمطلب» و «یزید بن قعب» بودند گفتند: ما کنار خانه کعبه نشسته بودیم دیدیم فاطمه بنت اسد با کمال عفت و هیبت و عظمت آرام آرام به طرف کعبه می‌آید. او آن روز نه ماهه به امیر المؤمنین حامله بود. او پرده خانه کعبه را گرفت و با خدای تعالی مناجات می‌کرد، حال خوشی داشت، منجمه عرض کرد:

پروردگارا من به تو ایمان دارم و به هر  
 چه تو به عنوان رسول و کتاب فرستاده‌ای  
 معتقدم. و من کلام جدم حضرت ابراهیم  
 خلیل که این بنای قدیمی را پایه‌گذاری کرده  
 درباره توحید راست می‌دانم. پس به حق آن  
 کسی که این خانه را بنا کرده و به حق این  
 طفلی که در رحم دارم تولد فرزندم را بر من  
 آسان فرما.

ناگهان همه دیدیم که دیوار کعبه باز شد و فاطمه بنت اسد وارد  
 خانه کعبه شد و دیوار دوباره به حال اول برگشت و «فاطمه بنت اسد»  
 از دیدگان ما غائب شد ما همه وقتی این معجزه باهره را دیدیم  
 متوجه شدیم که به زودی مسأله‌ای از جانب خدای تعالی اتفاق  
 می‌افتد. (۱)

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: من از رسول خدا  
 پرسیدم: تولد حضرت امیر المؤمنین چگونه بوده است؟  
 فرمود:

آه آه از بهترین مولودی که بعد از من به  
 سنت حضرت مسیح متولد شده سؤال کردی.



(بعد از سخنانی فرمود)

ای جابر قبل از آنکه فاطمه بنت اسد به  
علی بن ابیطالب حامله شود مرد عابد و  
راهبی به نام «مثرم» بود که بیش از صد و نود  
سال عمر داشت. و در تمام این مدت بندگی  
خدا را می‌کرد و هیچ حاجتی از خدای تعالی  
نخواسته بود جز یک حاجت و آن این بود که  
خدای تعالی ولیّ و محبوب خودش را به او  
نشان دهد تا آنکه یک روز دعایش مستجاب  
شد و خدای تعالی حضرت ابی طالب را  
نزد او فرستاد وقتی «مثرم» چشمش به آن  
حضرت افتاد از جا برخاست و پیشانی او را  
بوسید و او را کنار خودش نشانید و عرض کرد:  
شما که هستید خدا شما را دوست داشته  
باشد.

حضرت ابیطالب فرمود: من مردی  
از «تهامه» هستم.

مثرم گفت: از کجای تهامه؟

حضرت ابوطالب فرمود: از مکه.

مشرم گفت: از کدام خانواده؟

حضرت ابوطالب فرمود: از خانواده عبد

مناف.

مشرم عرض کرد: از کدام فرزند عبد

مناف؟

حضرت ابوطالب فرمود: از بنی هاشم.

مشرم از جا برخاست دوباره پیشانی

حضرت ابوطالب را بوسید و گفت: خدا را

شکر می‌کنم که درخواست مرا به من عطا

فرمود و نمردم تا آنکه ولی از اولیائش را

ملاقات کردم، سپس به حضرت ابوطالب

عرض کرد: به تو بشارتی می‌دهم. و این را

باور و قبول کن. زیرا به من از جانب خدای

علی اعلی الهامی شده که من برای تو آن

بشارت را بگویم.

حضرت ابوطالب فرمود: آن چیست؟

مشرم عرض کرد: پسری از تو بوجود

می‌آید که او ولی الله، امام المتّقین، وصی

رسول رب العالمین است اگر او را دیدی



سلام مرا به او برسان، به او بگو که مَشرَم به  
تو سلام رسانده و شهادت داده که خدا یکی  
است و شریک ندارد و مُحَمَّد بندهٔ او  
و رسول او است و تو حَقّاً وصیّ او هستی.

اگر به مُحَمَّد نبوّت تمام می‌شود به  
تو وصایت و خلافت آن حضرت تمام  
می‌گردد.

حضرت ابیطالب وقتی این را شنید از  
خوشحالی گریه کرد و فرمود: اسم این مولود  
چیست؟

مَشرَم گفت: اسم او «علی» است.

حضرت ابوطالب فرمود: من می‌خواهم  
آنچه تو گفتی با دلیل و برهان واضحی برای  
من توأم باشد.

مَشرَم گفت: چه می‌خواهی همین الآن در  
همین جا بشود.

حضرت ابوطالب فرمود: می‌خواهم  
همین الآن طعمی از بهشت اینجا  
حاضر گردد.

مشرم دعا کرد خدای تعالی مجموعه‌ای از  
میوه‌های مختلف بهشتی از قبیل خرما و انگور  
و انار برای آنها فرستاد.

حضرت ابوطالب مقداری از آن میوه‌ها  
را خورد و یک انار هم برداشت با خوشحالی  
در همان لحظه به خانه آورد و آن انار را با  
فاطمه بنت اسد خوردند و او با همسرش  
فاطمه بنت اسد هم‌بستر شد همان شب نطفه  
حضرت امیرالمؤمنین از آن میوه‌های  
بهشتی بسته شد و فاطمه بنت اسد به علی بن  
ابی‌طالب حامله گردید. (۱)

فاطمه بنت اسد پس از نه ماه وقتی در ابتداء، درد زایمانش  
گرفته بود در منزل بود. حضرت ابیطالب به او فرمود: چه شده؟ گفت:  
من دردی احساس کردم و دعا خواندم فعلاً آرام شده‌ام.  
حضرت ابوطالب فرمود: اجازه بده بروم زنهای آشنا را خبر کنم  
تا تو را کمک نمایند.

فاطمه بنت اسد گفت: هرطور شما صلاح می‌دانید، انجام دهید.



## حضرت ابوطالب می گوید:

من وقتی برخاستم از خانه بیرون بروم  
هاتفی از گوشهٔ خانه ام مرا صدا زد و گفت: ای  
ابوطالب صبر کن، نباید دست ناپاکی به بدن  
ولی خدا برسد.

سپس فاطمه بنت اسد برای التجاء به خدای تعالی به سوی خانهٔ  
کعبه حرکت می کند و وقتی کنار خانهٔ کعبه قرار می گیرد دیوار شکافته  
می شود و او وارد خانهٔ کعبه می گردد.

فاطمه بنت اسد می گوید: وقتی وارد کعبه شدم دیدم چهار زن  
مجلله ایستاده اند و مرا استقبال می کنند آنها لباسهای حریر سفیدی  
پوشیده بودند، آنها خوشبوتر از مشک بودند. همه دستجمعی به من  
سلام کردند و گفتند: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّةَ اللَّهِ» من به آنها جواب  
دادم. سپس نشستم آنها هم در مقابل من نشستند و با کمال محبت در  
زایمان به من کمک کردند ناگهان دیدم فرزندی که صورتش مانند  
خورشید می درخشید متولد شد. او در همان لحظهٔ اوّل سر به سجده  
گذاشت و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول الله  
و اشهد انّ علیاً وصیّ محمّد رسول الله». سپس معلوم شد که این  
زنها حضرت حوّا و حضرت مریم و سوّمی آسیه زن فرعون و  
چهارمی مادر حضرت موسی هستند.

حضرت فاطمه بنت اسد سه روز در خانه کعبه از جانب خدای تعالی بوسیله این چهار زن و ملائکه مقرب با میوه‌های بهشتی پذیرائی می‌شد و روز چهارم اراده فرمود که از خانه کعبه بیرون بیاید. حضرت ابوطالب که چهار روز بود به انتظار همسر و فرزند عزیزش لحظه شماری می‌کرد و پشت دیوار کعبه انتظار می‌کشید ناگهان دید دوباره دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که فرزندش امیرالمؤمنین در آغوشش مانند خورشید می‌درخشد از خانه کعبه بیرون آمد.

حضرت ابوطالب بی‌اختیار پرید و فرزندش را در آغوش کشید و دست فاطمه بنت اسد را گرفت و در سرزمین ابطح کنار خانه کعبه ایستاد و در حال مناجات با خدای تعالی گفت:

يا ربِّ يا ذا الغسق الدجیِّ والقمر المبتلج المضيِّ  
 بین لنا من حکمك المقضیِّ ماذا تری فی اسم ذا الصبیِّ  
 که خلاصه معنی این است: خدایا برای ما بیان کن که اسم این طفل چه باشد.

ناگهان لوحی دیده شد که این اشعار رویش نوشته شده بود:

خصّمتا بالولد الزکیِّ والطّاهر المنتجب الرضیِّ  
 فاسمه من شامخ «علی» علیّ أشتق من العلیّ



که خلاصه معنی این است که نام او از نام علی اعلی گرفته شده و اسم او باید «علی» باشد (و این لوح به خانه کعبه آویز بود تا زمانی که هشام بن عبدالملک آن را از خانه کعبه برداشت و از بین برد).<sup>(۱)</sup> و ظاهراً آن خانمها همچنان با فاطمه بنت اسد بوده‌اند و آن حضرت را بدرقه می‌کرده‌اند تا به خانه حضرت ابوطالب رسیدند. ابوطالب می‌گوید: من سخنان آنها را که درباره علی می‌گفتند که او طاهر است و اگر ما بخواهیم او را شستشو کنیم به او جسارت کرده‌ایم، می‌شنیدم.<sup>(۲)</sup>

ابوطالب می‌گوید: رسول اکرم برادرزاده‌ام که هنوز به رسالت مبعوث نشده و حدود سی سال بیشتر از عمرشان نگذشته بود. او را از دست خانمها گرفتند و دست او را در دستشان فشردند و با او حرف زدند و از همه چیز از او سؤال کردند و از اسرار زیادی که معلوم بود بین آنها از قبل وجود داشته گفتگو نمودند در این موقع آن خانمها که آمده بودند غائب شدند و من دیگر آنها را ندیدم.<sup>(۳)</sup>

ولی پسر علی همان گونه که در آغوش رسول اکرم بود رو به من کرد و گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ یا اَبه» (یعنی سلام بر تو

۱ — بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۱۴.

۲ — بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۱۴.

۳ — بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۱۵.

ای پدر) سپس این آیات را از قرآن قرائت کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ  
أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ  
خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ  
مُعْرِضُونَ» (۱).

یعنی مؤمنون رستگار شدند.

که در اینجا رسول اکرم با شور و اشتیاق عجیبی فرمود:  
بوسیله تو رستگار می شوند، به خدا قسم تو فرمانده آنها هستی، تو  
آنها را از علمت بهره مند می کنی. و آنها هم بهره مند می شوند، به خدا  
قسم تو راهنمای آنها هستی، به خدا قسم بوسیله تو آنها هدایت  
می شوند.

سپس رسول اکرم با کمال محبت زبانیشان را در دهان  
علی گذاشتند که ابواب علوم به قلب او باز شد.  
و پیامبر اکرم همه روزه با او ملاقات می کردند و با او حرف  
می زدند.

روز سوّم حضرت ابوطالب اعلام عمومی کرد تا مردم مکه و  
اطراف برای ولیمه فرزندش جمع شوند. اهل مکه همه آمدند.  
حضرت ابوطالب آن روز سیصد شتر و صدها گاو و گوسفند سر



برید و مردم را اطعام فرمود.

ضمناً به آنها دستور داده بود که قبل از غذا باید هفت مرتبه کعبه را طواف کنند و بعد وارد تالار پذیرائی شوند و وقتی وارد شدند اول به پسرش علی بن ابیطالب سلام کنند و بعد غذا بخورند.<sup>(۱)</sup>

این بود خلاصه سرگذشت میلاد مسعود

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب .

### «نکات علمی و عرفانی»

اما نکاتی که باید در اینجا مورد توجه

واقع شود:

۱ - قرائت سوره مؤمنون از طرف حضرت علی که نوزاد است آن هم در زمانی که هنوز قرآن نازل نشده با زبان امیر و فرمانده مؤمنین یعنی امیر المؤمنین بسیار قابل توجه است.

من در اینجا نمی توانم حق مطلب را ادا کنم و به قلم بیاورم ولی به قدر بضاعت خود می گویم:

در قرآن کلمه «قَدْ أَفْلَحَ» (یعنی تحقیقاً رستگار است) برای سه دسته از مردم گفته شده:

اَوَّل: مؤمنون.

دوّم: کسی که اموالش را پاک کند که فرموده: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى».

سوّم: کسی که روح و نفسش را پاک و تزکیه کند که فرموده: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا».

خدای تعالی در قرآن مؤمنین را این گونه توصیف می کند:

الَّذِينَ فِي صَلَوَاتِهِمْ خَاشِعُونَ  
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ  
وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ  
لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ  
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ  
مَلُومِينَ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ  
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ  
لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ  
وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ  
أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ  
الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>(۱)</sup>

بدون تردید این صفات که در این آیات ذکر شده بدون تزکیه



نفس برای کسی حاصل نمی‌شود. زیرا پروردگار متعال آنها را به عنوان صفات باطنی این دسته از مؤمنین بیان فرموده و محال است کسی مراحل تزکیه نفس را نگذرانده باشد و موفق به این گونه از صفات باشد.

به عبارت واضح‌تر ایمان درجاتی دارد گاهی انسان مؤمن است ولی ایمانش آن قدر قدرت ندارد که اعضاء و جوارحش را تحت نفوذ خود قرار دهد و فقط قلبش را از انحرافات عقیده‌ای باز می‌دارد و گاهی ایمانش قوی‌تر است و با زحمت و ترساندن خود از عذاب الهی، دست به طرف گناه دراز نمی‌کند و اعضاء و جوارح خود را از گناه نگه می‌دارد که این دو درجه از ایمان بدون تزکیه نفس کامل ممکن است برای انسان حاصل شود. زیرا این دو درجه از ایمان تنها با داشتن اعتقاد به مبدأ و معاد برای انسان حاصل می‌شود اگر چه تزکیه نفس هم نکرده باشد. مثلاً کسی که معتقد به قیامت است ولی دنیا دوست و حسود و بخیل است ممکن است به خاطر ترس از خدا و جهنم نماز بخواند و واجباتش را انجام دهد و حتی محرّمات را ترک کند ولی دارای صفات رذیله‌ای از قبیل حبّ دنیا و انحرافات زیادی در اعمال و افکارش باشد. اما کسی که درجه ایمانش آن قدر بالا است که نماز را با خضوع و خشوع و با نشاط و با خواسته دل و فطرت خود می‌خواند و از هر عمل و سخن و کار

بیهوده و لغوی پرهیز می کند زکات مال خود را می دهد، دست به شهوات محرّمه دراز نمی کند، امانت و عهد خود را رعایت می کند، اوقات نمازها را با عشق و علاقه مواظبت می کند. و این اعمال را بدون آنکه کسی و یا حتّی عقیده اش به او تحمیل کند انجام می دهد، حتماً باید مراحل تزکیه نفس را گذرانده باشد، زیرا اگر یقظه و بیداری از خواب غفلت نداشته باشد.

توبه و حرکت به سوی خدا نکرده باشد.

استقامت و تعهّد نداشته باشد.

در صراط مستقیم دین راهش را ادامه نداده و تقوی نداشته باشد.

محبّتش منحصرّاً مال خدا نباشد.

با نفس اماره جهاد نکرده باشد.

مرحله عبودیت را ندیده باشد و معتصم باللّه نباشد چگونه ممکن است این اعمال را با رضایت و اقبال قلب انجام دهد.

بنابراین گفتن «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مساوی است با گفتن «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا» و زمانی که رسول اکرم به علی بن ابیطالب فرمود: یا علی، مؤمنین بوسیله تو رستگار می شوند منظور آن حضرت، آن دسته از مؤمنینی بوده اند که تزکیه نفس کرده اند و وقتی می فرماید: تو امام و راهنمای آنها هستی و آنها از



علمت استفاده می‌کنند و بوسیله تو هدایت می‌شوند منظور کسانی هستند که دارای این درجه از ایمان‌اند. لذا در روایات فراوانی که از ائمه اطهار رسیده به این جمله مکرر اشاره شده که:

«روایاتنا صعب مستصعب  
لا یحتمله الاّ ملک مقرب او نبیّ  
مرسل او مؤمن قد امتحن الله قلبه  
للايمان».

یعنی روایات ما فهمش سخت است  
کسی جز ملک مقرب یا نبیّ مرسل و یا مؤمنی  
که قلبش به ایمان امتحان شده باشد نمی‌فهمد.

بنابراین گفتگوی رسول اکرم با علی بن ابیطالب  
بوسیله این آیات در روز اوّل تولّد حضرت علی بن ابیطالب  
برای این بوده که علی امام المتّقین معرفی شود او امیر و فرمانده  
آن دسته از مؤمنان که تزکیه نفس شده و در ایمان امتحان شده معرفی  
گردد نه آنکه او در ردیف ائمه کفر و کافرین و امیر تزکیه نشده‌ها و  
دنیاپرستان و هواپرستان و غیر خداپرستان و یا مؤمنین متزلزل و  
بی‌ثبات و متعبد ولی منحرف مانند خوارج نهروان معرفی گردد.

بلکه وجود مقدّسش برای مؤمنین تزکیه نشده امتحانی بوده که آنها را از میان مؤمنین با اخلاص خارج کند لذا فرموده:

«و لولا انت یا علی لم یعرف

المؤمنون بعدی»<sup>(۱)</sup> اگر تو نبودی مؤمنین

واقعی و مؤمنین تزکیه شده شناخته نمی شدند.

بنابراین حضرت علی بن ابیطالب در روز اوّل تولّد

می خواهد بگوید که من امیر مردم با ایمانی هستم که تزکیه نفس کرده و می کنند و می خواهند به کمالات بالاتری برسند.

۲ - چرا علی بن ابیطالب در کعبه متولّد شد؟

در جواب می گوئیم اگر چه کعبه به دست موحد بزرگی چون

حضرت ابراهیم ساخته شده ولی بعد از آن حضرت خانه کعبه

صاحب درستی که توحید را تبلیغ کند نداشت و در واقع کعبه چهار

دیواری بود که روح توحید هنوز در آن حلول نکرده بود لذا بتها و

لات و عزّی جای توحید را گرفته بودند و مردم برای پرستیدن بتها به

طواف کعبه می پرداختند ولی در روز سیزدهم ماه رجب روح

توحید، یعنی کسی که در لحظه اوّل تولّدش می گوید: «لا اله

---

۱ - یکی از فرازهای دعای ندبه و مضمون روایات متعدّدی که در کتب اهل سنت دیده می شود.



«الّا الله» یعنی مولی الموحدین امیر المؤمنین در آن متولد شد و در این ظرف توحید، و کالبد توحید، و خانه توحید روح توحید دمیده گردید.

لذا آن حضرت با بدست آوردن زمینه مناسبی برای از بین بردن بتها بعدها بر دوش پیامبر اکرم بالا می رود و بتهای خانه کعبه را از کعبه دور می کند و آن را امیر موحدان به موحدین اختصاص می دهد و اگر کسی با چشم دل نگاه کند به جای کعبه روح امیر و فرمانده توحید را به عنوان ولایت مطلقه مشاهده می کند.

۳- چرا نام این مولود را «علی» گذاشتند؟

در حقیقت «علی» از اسماء اعظم پروردگار است. «علی» در حقیقت همان معنی «الله اکبر» است. «علی» در واقع همان معنی «لا اله الا الله» است که من اینها را توضیح نمی دهم به خاطر آنکه اهل معرفت به سادگی آنها را درک می کنند.

و در بالا گفتیم و دیدیم که در جواب حضرت ابیطالب وقتی از خدای تعالی نام فرزندش را سؤال می کند در آن لوح نوشته می شود اسمش را «علی» بگذار زیرا «علی» مشتق است از «علی» که نام خدای تعالی است.

شاید این مطلب کنایه از آن باشد که حضرت علی بن ابیطالب آنچنان مظهریت و مرآتیت صفات حق تعالی را دارد که معرفت

او معرفت خدا است و اطاعت او اطاعت خدا است و محبت به او محبت به خدا است که فرمود:

«یا سلمان معرفتی بالنورانیّة  
معرفت الله عزّوجلّ و معرفت الله  
عزّوجلّ معرفتی بالنورانیّة».<sup>(۱)</sup>

یعنی ای سلمان معرفت من با نورانیت  
ایمان و تزکیه نفس و نگاه حقیقی، معرفت  
خدای عزّوجلّ است و معرفت خدای عزّوجلّ  
معرفت من است به نورانیت و پاکی دل و  
ایمان.

و از اینجا است که علی «وجه الله» و «عین الله» و  
«اذن الله» و «ید الله» و «نفس الله القائه» و «جنب الله» است  
و آنچنان که روح و بدن در انسان عینیت پیدا کرده اعمال خدای  
تعالی هم با اعمال علی بن ابیطالب عینیت پیدا کرده است و لذا  
کار خدا را به علی نسبت می دهند و کار علی را به خدا  
نسبت می دهند به عنوان مثال اگر شما سیمای کسی را در آینه ببینید  
می گوئید من آن کس را دیده ام همچنین اگر شما اعمال و معجزات  
علی بن ابیطالب را ببینید می گوئید اعمال خدا را دیده ام پس



علی در اعمال و افعال با خدا یکی است و می توان نام و صفات فعل او را بر این و صفات و افعال این را بر آن گذاشت پس هم نام خدا علی است و هم نام علی ، علی است.

۴ - بدون تردید امروز قبله مسلمانان جهان کعبه است و کعبه محلّ تولّد حضرت امیرالمؤمنین است، حالا چرا باید حضرت علی بن ابیطالب در کعبه متولّد شود و پس از آن خدای تعالی به رسول اکرم دستور بفرماید که مسلمانها به سوی کعبه نماز بخوانند و در هر شبانه روز لا اقل پنج مرتبه به آن طرف توجّه کنند و چرا پیغمبر اکرم خودش در خانه کعبه متولّد نشود تا مردم به خود رسول اکرم متوجّه شوند.

شاید علتش این باشد که مسلمانان طبعاً به رسول اکرم به خاطر اسلامشان و به خاطر آنکه در هر نماز در تشهد، واجب است شهادت به رسالت آن حضرت را بدهند و صلوات بفرستند خود بخود متوجّه آن حضرت هستند و ممکن نیست که یک شبانه روز بر مسلمانی بگذرد و نام مقدّس حضرت رسول اکرم را به زبان جاری نکند.

بنابراین چون حضرت رسول اکرم و حضرت علی بن ابیطالب دو پدر این امت و دو ولیّ این مردم اند و هر دو یکی هستند و توجّه به هر دوی آنها از اهمّیت فوق العاده ای در اسلام

برخوردار است و بلکه اگر اعتقاد و توجّه به رسول اکرم سبب اسلام می‌شود توجّه به حضرت علی بن ابیطالب سبب حرکت در صراط مستقیم اسلام می‌گردد و اگر کسی توجّه دائمی به رسول اکرم نداشته باشد و از او پیروی نکند اسلامش خدشه‌دار می‌گردد همچنین اگر کسی توجّه به علی بن ابیطالب نداشته باشد و از آن حضرت پیروی نکند از صراط مستقیم خارج شده و طبعاً از اسلام ناب محمدی خارج می‌گردد پس باید مسلمانان به هر دوی آنها متوجّه باشند و خدای تعالی زمینه این توجّه را برای آنها فراهم کرده باشد.

لذا رسول اکرم را بوسیله بردن نامش در هر نماز و علی بن ابیطالب را بوسیله تولّدش در کعبه که قبله نماز است همیشه در مقابل فکر مردم مسلمان قرار داده و نگذاشته که مردم لااقل در نمازها و عبادات از این دو وجود مقدّس غفلت کنند لذا یک مسلمان وقتی به نماز می‌ایستد با گفتن «و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله» خود را به پیروی از اسلام رسول اکرم با توجّه به آن حضرت وادار می‌کند و وقتی به طرف قبله می‌ایستد خود را به پیروی از صراط مستقیم با توجّه به علی بن ابیطالب که حقیقت و روح کعبه است وادار می‌نماید.



## «از تولّد تا ده سالگی»

علی بن ابیطالب تا سنّ ده سالگی که رسول اکرم به رسالت مبعوث شد تنها کسی بود که می توانست همدم آن حضرت و عارف به حقّ آن حضرت باشد و تنها او می توانست رسول اکرم را درک کند و سخنان او را بفهمد و صددرد در علم و عصمت همدوش آن حضرت باشد بر این اساس رسول اکرم حضرت ابوطالب به عنوان برادر خود و انیس خود و رفیق خود گرفت و نزد خود، او را نگه داشت و شب و روز با آن حضرت همدم و مأنوس بود.

حضرت علی بن ابیطالب و رسول اکرم در این مدّت مانند دو دریای مؤّاجی که با هم ملاقات کنند و از ذخائر یکدیگر استفاده کنند بوده و هیچ کدام بر دیگری غلبه نکرده و مزیتی جز نبوّت که مخصوص رسول اکرم بود بر هم نداشته اند.

رسول اکرم تا سنّ سی سالگی تنهای تنها بود. و در عالم مُلک و این دنیا انیسی که او را صددرد درک کند نداشت. و دائماً با عوالم ملکوت مأنوس بود. ولی چون در سنّ سی سالگی که کم کم بعثت نزدیک می شد و در عالم مُلک برای مقابله با مردم دنیا انیسی لازم داشت، برادری که پشوانه او باشد لازم داشت، مرد فصیحی که سخنان او را به مردم برساند لازم داشت، کمک و شریکی که در

پیشبرد اسلام و در رنج و آزار امت با او باشد لازم داشت،  
 خدای تعالی حضرت علی بن ابیطالب را به دنیا فرستاد تا  
 رسول اکرم را یاری کند و در تمام این امور با او مانند هارون  
 برای حضرت موسی همراه باشد.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر ثعلبی آمده که بعد از تولد  
 حضرت علی بن ابیطالب قحطی شدیدی  
 در بین قریش و مردم مکه بوجود آمد و حضرت  
 ابیطالب فرزندان متعددی داشت. یک روز  
 پیغمبر اکرم به عباس بن عبدالمطلب  
 عموی محترمش فرمود که برادرت ابوطالب  
 فرزندان زیادی دارد و می بینی که مردم به چه  
 سختی زندگی می کنند. بیا با هم برویم و به  
 ابوطالب کمک کنیم و هر کداممان یکی از  
 فرزندان او را با خود به منزل بیاوریم تا او  
 راحت تر بتواند زندگیش را اداره کند.

---

۱ — بر این اساس صدها مرتبه در صدها روایت رسول اکرم به علی بن  
 ابیطالب فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی». مرحوم آیه الله نجفی مرعشی در کتاب «احقاق الحق» این روایت را از کتب اهل سنت  
 فهرست کرده و متجاوز از صد صفحه یعنی از صفحه ۱۳۲ تا صفحه ۲۳۴ جلد ۵  
 «احقاق الحق» را به فهرست اسناد و کتب اهل سنت در خصوص این روایت  
 اختصاص داده است.



عبّاس قبول کرد و با رسول اکرم  
حرکت کرد و به نزد ابوطالب رفتند و به  
حضرت ابوطالب جریان را گفتند. ابوطالب  
عرض کرد: «عقیل» را برای من بگذارید بقیّه  
را می خواهید ببرید مانعی ندارد.

رسول اکرم      علی بن ابیطالب  
را برداشت و او را در آغوش گرفت و او را  
می بوسید و می بوئید و به خانه برد. و او را  
دائماً همراه خود نگه می داشت تا به نبوّت  
مبعوث شد و عبّاس جعفر بن ابیطالب را برای  
تکفّل برداشت و به خانه آورد. (۱)

پیغمبر اکرم      یک روز به سلمان  
فرمود: چهارده هزار سال قبل از آنکه آدم خلق  
شود من و علی نوری بودیم که در  
محضر پروردگار عبادت می کردیم وقتی  
خدا حضرت آدم را خلق کرد این نور را  
دو نیم فرمود نیمی من شدم و نیمی

علی بن ابیطالب شد. (۱)

بنابراین حضرت رسول اکرم در مدّت ده سال قبل از بعثت تنها انیشت حضرت علی بن ابیطالب که در عبادت خدا و محبّت به خدا، با او هماهنگی می کرده و سخنان آن حضرت را می شنیده و با او حرف می زده، بوده است. اگر چه به صورت ظاهر از نظر بدنی با او سی سال تفاوت سنّی داشته که این مسأله در نظر اهل معرفت بسیار بی اهمّیت است ولی در عین حال پیغمبر اکرم فرمود:

یا علی خدای تعالی بدن من و تو را از یک گل آفریده است. (۲)

علی در مدّت ده سال (قبل از بعثت) لحظه ای از پیغمبر اکرم جدا نمی شد و حتّی آن قدری که با رسول اکرم معاشر بود با پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد معاشرت نمی کرد. رسول اکرم هم در اظهار محبّت نسبت به او از هیچ چیز دریغ نمی فرمود و در همه جا او را همراه خود می برد. حتّی روزی که مبعوث به رسالت شد آن حضرت به صورت ظاهر هم در

۱ — بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۲۴. در این زمینه روایات بسیاری هست که نقل خواهد شد.

۲ — بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۲۵.



کنارش، در طرف راستش خوابیده بود.<sup>(۱)</sup>

### «محبّت رسول اکرم به علی»

حضرت رسول اکرم آن قدر علی بن ابیطالب را دوست می داشت که او را به عنوان جان خود معرفی می کرد و خدای تعالی هم با کلمه «و انفسنا» در آیه مباهله آن را تأیید می فرمود.

گاهی می گفت: علی جان من است.

و گاهی می فرمود: علی روح من است. و گاهی علی را با خود از یک شجره معرفی می کرد. و گاهی می فرمود: هر که مرا دوست دارد باید علی را هم دوست داشته باشد. و هر که من امیر و فرمانده اویم علی هم امیر و فرمانده او است. و هر که مرا مولای خود می داند باید علی را هم مولای خود بداند.

رسول اکرم به همه امتش فرمود: من و علی دو پدر شمائیم و اگر کسی هریک

از ما را برنجانند عاق والدین است. گاهی روی  
مبارکش را به علی بن ابیطالب می فرمود  
و با یک دنیا محبت و عشق به او می گفت:

علی جان، تو برادر منی،

علی جان، تو وصی منی،

علی جان، تو وارث منی،

علی جان، گوشت تو گوشت من است و  
خون تو خون من است،

علی جان، هر کس با تو در صلح و صفا  
باشد با من در صلح و صفا است و هر کس با  
تو بجنگد با من جنگیده است.

علی جان، تو ظرف علم و حکمت منی،

علی جان، تو باب شهر علم منی،

علی جان، تو روز قیامت در کنار حوض  
کوثر جای من می نشینی و دوستانت را از آب  
کوثر سیراب می کنی،

علی جان، تو دیون مرا می دهی و به  
وعده هائی که من به مردم داده ام وفا می کنی.

علی جان، شیعیان تو در بهشت بر



بلندیهای از نور در اطراف و در کنار من  
هستند و آنها را من به خاطر تو دوست  
می دارم.

علی جان، اگر تو نبودی مؤمنین واقعی  
بعد از من شناخته نمی شدند و مسلمانها  
امتحان نمی گردیدند،

ای مردم علی من، هادی گمراهان است،  
نوری برای کوردلان است.

علی عزیز من ریسمان محکم خدا  
است.

علی جانم راه راست به سوی خدا است.  
علی از همه به من نزدیک تر است، از  
همه زودتر به من گرویده و از همه بیشتر به من  
ایمان دارد، هیچ کس منقبت و فضیلتی مانند  
علی ندارد.

سپس با شعف و نشاطی و خشوع غیر  
قابل وصفی دست به دعا بر می داشت و  
عرض می کرد: خدایا دوست بدار هر که علی

مرا دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که علی  
را دشمن می‌دارد.

خدایا یاری کن هر که علی مرا  
یاری می‌کند و پستش کن هر که علی را پست  
می‌کند.

### «علی بن ابیطالب در سنّ ده سالگی»

وقتی حضرت علی بن ابیطالب ده ساله شد و رسول  
اکرم به رسالت مبعوث شد در مجالس و مجامع مختلف به  
رسالت آن حضرت اقرار می‌کرد و برای ترویج رسالت رسول  
اکرم ایمانش را اظهار می‌نمود تا جائی که تمام مورّخین علی بن  
ابطالب را اوّل مؤمن و اوّل مسلمان دانسته‌اند.

در اوّلی که رسول اکرم به رسالت مبعوث شده بود و آیه  
«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل گردیده بود،<sup>(۱)</sup> رسول اکرم  
به حضرت خدیجه کبری امر فرمود که غذائی درست کند و به  
علی بن ابیطالب دستور فرمود بنی عبدالمطلب را که آن روز  
چهل نفر بودند به آبگوشت دعوت کند وقتی آنها غذا را خوردند  
پیغمبر اکرم به آنها فرمود:

---

۱ — طبق آنچه مورّخین و روات اهل سنّت نوشته‌اند و در کتاب طبقات الکبری  
جلد ۱ صفحه ۱۸۷ آمده است. (سوره شعراء آیه ۲۱۴)



من به رسالت مبعوث شده‌ام کیست که  
به من ایمان بیاورد با این شرط که اوّل کسی که  
به من بگردد برادر من خواهد بود و برای او  
بهشت است علی فوراً از جا برخاست و  
ایمانش را اظهار نمود. (۱)

وقتی او با همه معجزات و کراماتش به رسالت پیغمبر  
اسلام اقرار نمود جوانان و مردم ضعیف گفتند: مولود کعبه پسر  
ابوطالب علی عالی، به رسالت حضرت محمد ایمان آورده پس  
باید ما هم به او ایمان بیاوریم.

خدای تعالی در این زمینه می فرمود:

«قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ  
بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)

یعنی ای پیامبر به کفار بگو که شهادت خدا به  
رسالت من و کسی که در نزد او علم کتاب  
است یعنی علی بن ابیطالب کفایت  
می کند.

پیغمبر اکرم چون می دانست که اگر علی نباشد، علوم او در

---

۱ — دهها حدیث از کتب اهل سنت در کتاب احقاق الحق جلد ۴ در این خصوص  
نقل شده است و ما در همین کتاب به بعضی از آن روایات اشاره خواهیم کرد.  
۲ — سورة رعد آیه ۴۳.

بین مردم مسلمان نباشد، شجاعت او نباشد، حلم و صبر او نباشد، حفاظت او از اسلام نباشد، از خودگذشتگی او در راه اسلام نباشد،

اثری از اسلام باقی نمی ماند،

لذا از اوّل بعثتش تا لحظه وفاتش مدح علی بن ابیطالب را در میان مسلمانان می گفت و دوست می داشت که همه از علی دم بزنند و مدح او را بگویند و به او فوق العاده اظهار محبت کنند.

### «مدایح علی بن ابیطالب از زبان رسول اکرم»

علمای اهل سنت و اهل تشیع در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم همه جا می گفت:

|     |                       |
|-----|-----------------------|
| علی | سید مسلمین است.       |
| علی | امام متّقین است.      |
| علی | قائد غرّ محجّلین است. |
| علی | يعسوب مؤمنین است.     |
| علی | ولیّ متّقین است.      |
| علی | يعسوب دین است.        |
| علی | امیر مؤمنین است.      |
| علی | آقای فرزندان حضرت آدم |

غیر از پیامبران است.



|             |                                 |
|-------------|---------------------------------|
| علی         | زینت اوصیاء انبیاء است.         |
| علی         | اوّل کسی است که روز قیامت       |
| پیامبر اکرم | را می بیند.                     |
| علی         | صدّیق اکبر است.                 |
| علی         | فاروق این امت است.              |
| علی         | فاروق بین حقّ و باطل است.       |
| علی         | اوّل کسی است که به رسول         |
| اکرم        | ایمان آورده و آن حضرت را        |
|             | تصدیق نموده است.                |
| علی         | اوّل کسی است که به خدا          |
|             | ایمان دارد.                     |
| علی         | يعسوب مسلمین است.               |
| علی         | خلیفه رسول خدا در               |
|             | امت آن حضرت بعد از آن حضرت است. |
| علی         | يعسوب قریش است.                 |
| علی         | بهترین کسی است که پیغمبر        |
| اکرم        | او را بین مردم گذاشته است.      |
| علی         | سید عرب است.                    |
| علی         | در دنیا و آخرت آقا است.         |



علی      آقای مؤمنین است.  
علی      وزیر پیامبر اکرم      است.  
علی      هم صحبت با پیغمبر است.  
علی      با پیامبر اکرم      اوّل کسانی  
بودند که خدا را به وحدانیت شناختند.  
علی      کسی است که وعده‌های  
رسول خدا      را عملی می‌کند.  
علی      کسی است که اسرار رسول  
خدا      را نگه می‌دارد.  
علی      دیون پیامبر اکرم      را  
می‌پردازد.  
علی      در دنیا و آخرت برادر رسول  
خدا      است.  
علی      صندوق علم رسول خدا  
است.  
علی      دری است که اگر کسی  
بخواهد بر پیامبر وارد شود و از علوم او  
استفاده کند باید از آن در وارد گردد.  
علی      وصی رسول خدا  
است.



علی قائم به امر رسول خدا است.  
علی امام امت است.  
علی خلیفه خدا در زمین است.  
علی امام خلق خدا است.  
علی مولی همه است.  
علی وارث علم پیغمبر است.  
علی پدر ذریه پیغمبر است.  
علی بازوی پیغمبر است.  
علی امین رسول خدا بر وحی الهی  
است.

علی مولی کسی است که پیغمبر  
مولی او است.  
علی صاحب لواء پیغمبر در محشر  
است.

علی پدر این امت است.  
علی صاحب حوض رسول  
خدا است.

علی کشنده ناکشین و قاسطین و  
مارقین است.



علی دوست و فرمانده هر مؤمنی  
بعد از رسول خدا است.

علی اختیار شده رسول خدا  
است.

علی محبوب رسول خدا  
است.

علی سید اوصیاء است.

علی افضل اوصیاء است.

علی امام اتقیاء است.

علی وارث پیامبر اکرم است.

علی شمشیر بران خدا است.

علی راهنما و هادی است.

علی پدر ائمه طاهرین است.

علی از همه زودتر در مقابل اوامر

الهی تسلیم شده است.

علی در آسمان و زمین وزیر

رسول خدا است.

علی در نزد خدا محبوبترین

اوصیاء است.



علی از حیث نسب شریف‌ترین  
مردم است.

علی از حیث منصب گرامی‌ترین  
مردم است.

علی مهربانترین مردم است به  
رعیت.

علی عادلترین مردم است در میان  
رعیت.

علی بصیرترین مردم است به  
قضایائی که اتفاق می‌افتد.

علی ولی خدا است.

علی در دنیا و آخرت ولی و  
فرمانبردار رسول خدا است.

علی ولی مؤمنین است بعد از  
رسول خدا .

علی امام هر مؤمن و مؤمنه است.

علی سنت پیغمبر را گرفته  
است و عمل می‌کند.

علی دشمنان را از ملت پیغمبر



دور می‌کند.

علی بعد از پیغمبر اکرم به

مؤمنین اولی است.

علی با وفاترین مؤمنین به پیمان

الهی است.

علی مقاومترین مردم است به عهد

الهی.

علی رؤف‌ترین مؤمنین است به

رعیت.

علی امین بر سرّ خدا است.

علی در نزد خدا در مزیت،

عظیم‌ترین مردم است.

علی آقای اوّلین و آخرین است به

جز پیغمبران.

علی قبله عارفین است.

علی از همه امت علمش

بیشتر است.

علی حلیم‌ترین مردم است.

علی از همه مردم خلّش



نیکوتر است.

علی از همه امت معرفتش به خدا

بیشتر است.

علی اوّل کسی است که بر حوض

کوثر وارد می شود.

علی شجاعترین مردم است.

علی سخی ترین مردم است.

علی تقسیم کننده بهشت و جهنم

است.

علی دینش از همه مردم صحیح تر

است.

علی یقینش از همه بیشتر است.

علی حلمش از همه کاملتر است.

علی پرچم هدایت است.

علی منار ایمان است.

علی امام اولیاء خدا است.

علی برای کسانی که خدا را اطاعت

می کنند نور است.

علی روز قیامت صاحب پرچم



رسول خدا است.

علی امین و کلیددار خزانة‌های

رحمت پروردگار است.

علی بزرگ مردم است.

علی نور اولیاء خدا است.

علی امام کسانی است که خدا را

اطاعت می‌کنند.

علی حبیب دل رسول خدا

است.

علی امین خدا در روی زمین

است.

علی حجت خدا بر همهٔ مردم است.

علی رکن ایمان است.

علی پایهٔ اسلام است.

علی چراغ نوردهنده است.

علی منار هدایت است.

علی علم بالائی است برای مردم

دنیا.

علی صراط مستقیم است.

علی راه روشن به سوی خدا است.



علی      داناترین مردم به روزهای  
خدا است.

علی      غسل دهنده پیغمبر  
است.

علی      دفن کننده پیغمبر است.

علی      در مقابل امر الهی از همه مردم  
مقاومتر است.

علی      از جهت قرابت به پیغمبر  
از همه مردم نزدیکتر است.

علی      ثروتمندترین مردم است.

علی      حجّت رسول خدا  
است.

علی      باب علم خدا است.

علی      خلیل خدا است.

علی      خلیل رسول اکرم است.

علی      شمشیر رسول  
خدا است.

علی      راهی به سوی خدا است.

علی      نبأ عظیم است.

علی      مَثَلِ اعلاّی خدا است.



علی امام مسلمین است.  
علی آقای صدیقین است.  
علی با تقواترین مردم است.  
علی رهبر مسلمین در بهشت  
است.

علی داناترین مردم است.  
علی مهدی است.  
علی جوانمرد است.  
علی را خدا برای امامت انتخاب  
کرده است.

علی در مقام محمود، با  
پیغمبر مصاحب است.  
علی در روز قیامت سلطان است.  
علی صاحب سر رسول خدا  
است.

علی در اهل زمین و اهل آسمان  
امین خدا است.

علی احیاکننده سنت رسول  
خدا است.



علی ممسوس در ذات خدا است.

علی روز قیامت حجت

پیغمبر در میان امت است.

علی بزرگ مهاجرین و انصار

است.

علی گوشت و مو و خون

پیغمبر است.

علی پدر حسن و حسین

است.

علی اندوه را از رسول اکرم

دور می‌کند.

علی شیر خدا در روی زمین است.

علی شمشیر خدا به روی دشمنان است.

علی حبیب خدا است.

علی صاحب لواء حمد است.

علی اوّل کسی است که وارد

بهشت می‌شود.

علی اوّل کسی است که درب

بهشت را می‌کوبد.

|                                               |                          |
|-----------------------------------------------|--------------------------|
| علی                                           | جزادهندهٔ عرب است.       |
| علی                                           | جزادهندهٔ این امت است.   |
| علی                                           | امیر نیکان است.          |
| علی                                           | قاتل فاجران است.         |
| علی                                           | کشندهٔ کافران است.       |
| علی                                           | داماد پیغمبر است.        |
| علی                                           | بهترین بشر است.          |
| علی                                           | بهترین انسان است.        |
| علی                                           | بهترین مردان است.        |
| علی                                           | بهتر از همه است.         |
| علی                                           | بعد از پیغمبر بهترین     |
| کسی است که خورشید بر آن طلوع و غروب کرده است. |                          |
| علی                                           | امین آیات قرآن است.      |
| علی                                           | امین رسول خدا است.       |
| علی                                           | صدیق است.                |
| علی                                           | شاهد است.                |
| علی                                           | مهتدی است.               |
| علی                                           | پدر یتیمها و مساکین است. |



|     |                      |
|-----|----------------------|
| علی | پناهگاه ضعیفان است.  |
| علی | حبل الله المتین است. |
| علی | عروة الوثقی است.     |
| علی | کلمة التقوی است.     |
| علی | چشم خدا است.         |
| علی | زبان صادق خدا است.   |
| علی | جنب الله است.        |
| علی | دست خدا است.         |
| علی | باب مغفرت خدا است.   |
| علی | درب مدینه علم رسول   |
| خدا | است.                 |

اینها بخشی از فضائل علی بن ابیطالب است که روایاتش در کتب اهل سنت نقل شده،  
و مرحوم آیه الله مرعشی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد  
چهارم احقاق الحق بیشتر از آنچه ما نقل کردیم از فضائل  
امیر المؤمنین به صورت فهرست به عربی نقل فرموده و  
می گوید:

اوصافی که درباره حضرت  
امیر المؤمنین حضرت رسول اکرم

در ضمن روایاتی که در کتب اهل سنت موجود است و ما با زحمت بسیار آنها را جمع آوری کرده و خلاصه نموده ایم اینها است. سپس تا ۲۴۷ وصف از اوصاف آن حضرت را فهرست وار نقل می کند و بعد به شرح آنها می پردازد و روایات آنها را با سند و معرفی کتبی که این اوصاف در آنها نقل شده از کتب اهل سنت در چند جلد از کتاب احقاق الحق نقل می کند.<sup>(۱)</sup>

- 
- ۱ - مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در جلد ۴ کتاب احقاق الحق صفحه ۴ می نویسد:
- النوعوت والاوصاف التي وصف بها رسول الله امير المؤمنين علي بن ابي طالب ولقد التقطناها بالكد الاكيد والجهد الجهد من كتب القوم.
- ۱ - علي سيّد المسلمين. ۲ - علي امام المتقين. ۳ - علي قائد الغر المحجلين. ۴ - علي يعسوب المؤمنين. ۵ - علي ولي المتقين. ۶ - علي يعسوب الدين. ۷ - علي امير المؤمنين «امير كل مؤمن». ۸ - علي سيّد ولد آدم «ما خلا النبیین». ۹ - علي خاتم الوصیین. ۱۰ - علي اول من يرى رسول الله يوم القيامة. ۱۱ - علي اول من يصفح النبي يوم القيامة. ۱۲ - علي الصديق الاكبر. ۱۳ - علي فاروق هذه الامة. ۱۴ - علي الفاروق بين الحق والباطل. ۱۵ - علي اول من صدق رسول الله «آمن برسول الله». ۱۶ - علي اول من آمن بالله. ۱۷ - علي يعسوب المسلمين. ۱۸ - علي خليفة رسول الله «في امته من بعده». ۱۹ - علي يعسوب قريش. ۲۰ - علي خير من تركه رسول الله. ۲۱ - علي سيّد العرب. ۲۲ - علي سيّد في الدنيا والاخرة. ۲۳ - علي سيّد المؤمنين. ۲۴ - علي وزير رسول الله. ۲۵ - علي صاحب رسول الله. ←



بنابراین آنچه پیغمبر اکرم در اوصاف حضرت  
امیرالمؤمنین بیان فرموده، مورد اتفاق سنی و شیعه  
است و ما در اینجا بعضی از اوصاف آن حضرت را که رسول  
اکرم بیان فرموده‌اند و دلالت کاملی بر اعلمیت و  
عظمت و برتر بودن آن حضرت بر سائرین و اثبات مقام  
عصمت آن حضرت و شخصیت و بزرگواری آن حضرت و  
محبت پیغمبر اکرم به او است، به عنوان  
چهل حدیث نقل می‌کنیم و اگر لازم باشد در توضیحش

- 
- ۲۶- علیّ اوّل من وحد الله مع رسوله. ۲۷- علیّ منجز وعد رسول الله.  
۲۸- علیّ موضع سرّ رسول الله. ۲۹- علیّ خیر من ترکته (اخلفه) رسول الله  
من بعده. ۳۰- علیّ قاضی دین رسول الله. ۳۱- علیّ اخو رسول الله «فی الدّینا  
والاخرة». ۳۲- علیّ عیبة علم رسول الله. ۳۳- علیّ باب رسول الله الّذی  
یؤتی منه. ۳۴- علیّ وصیّ رسول الله. ۳۵- علیّ القائم بامر رسول الله. ۳۶-  
علیّ الامام علی امّة رسول الله «امام الامة». ۳۷- علیّ خلیفة الله فی ارضه  
«بعد رسوله». ۳۸- علیّ امام خلق الله «البریة». ۳۹- علیّ مولی البریة. ۴۰-  
علیّ وارث علم رسول الله. ۴۱- علیّ ابو ذریّة النّبیّ «ولد النّبیّ». ۴۲-  
علیّ عضد «عاخذ رسول الله». ۴۳- علیّ امین رسول الله علی وحیه. ۴۴-  
علیّ مولی من کان رسول الله مولاه. ۴۵- علیّ صاحب لواء رسول الله فی  
المحشر. ۴۶- علیّ قاضی عداة رسول الله. ۴۷- علیّ الذائد عن حوض  
رسول الله. ۴۸- علیّ ابو هذه الامة. ۴۹- علیّ صاحب حوض رسول الله.  
۵۰- علیّ قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین. ۵۱- علیّ ولیّ المؤمنین «کلّ  
مؤمن» بعد رسول الله. ۵۲- علیّ صفیّ رسول الله. ۵۳- علیّ حبیب رسول  
الله. ۵۴- علیّ سیّد الاوصیاء «الوصیین». ۵۵- علیّ أفضل الوصیین. ۵۶-  
علیّ خاتم الاوصیاء. ۵۷- علیّ خیر الاوصیاء «الوصیین». ۵۸- علیّ  
امام الانقیاء. ۵۹- علیّ وارث النّبیّ. ۶۰- علیّ سیف الله. ۶۱- علیّ  
الهادی. ۶۲- علیّ ابوالائمة الطاهرین. ۶۳- علیّ اقدم الناس سلماً. ۶۴-  
←

مطالبی بیان خواہیم نمود.

«چهل حدیث از کتب اهل سنت در فضائل علی بن ابیطالب»

«اول»

در کتاب مستدرک جلد ۳ صفحه ۱۳۷

که از کتب معتبر اهل سنت است در حدیث

صحیحی از رسول اکرم

فرمود:

«اوحی الی فی علی ثلاث انه

سید المسلمین و امام المتقین و

→ وزیر رسول الله «فی السماء والارض». ۶۵ - علیّ احبّ الاوصیاء الی الله. ۶۶ - علیّ اعظم «اشرف» الناس حسباً. ۶۷ - علیّ اکرم الناس منصباً. ۶۸ - علیّ أرحم الناس بالرّعية. ۶۹ - علیّ أعدل الناس بالسّوية «فی الرّعية». ۷۰ - علیّ أبصر الناس بالقضیة. ۷۱ - علیّ ولیّ الله. ۷۲ - علیّ ولیّ رسول الله «فی الدّنيا و الآخرة». ۷۳ - علیّ ولیّ المؤمنین بعد رسول الله. ۷۴ - علیّ المؤدی عن رسول الله. ۷۵ - علیّ امام کلّ مؤمن و مؤمنة. ۷۶ - علیّ ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنة. ۷۷ - علیّ الاخذ بسنة رسول الله. ۷۸ - علیّ الذّابّ عن ملّة رسول الله. ۷۹ - علیّ أولى الناس بعد رسول الله. ۸۰ - علیّ أولّ الناس «المؤمنین» ایماناً. ۸۱ - علیّ أوفی الناس «المؤمنین» بعهدالله. ۸۲ - علیّ أقوم الناس بعهدالله. ۸۳ - علیّ أقسم الناس «المؤمنین» بالسّوية. ۸۴ - علیّ أرفأ الناس «المؤمنین» بالرّعية. ۸۵ - علیّ أعدل الناس فی الرّعية. ۸۶ - علیّ أمين الله علی سرّه. ۸۷ - علیّ أعظم الناس عندالله مزیّة. ۸۸ - علیّ سیّد الأوّلین والآخرین ما خلا التّبیّن. ۸۹ - علیّ قبلة العارفين. ۹۰ - علیّ أولّ المسلمین (الاصحاب) اسلاماً. ۹۱ - علیّ اقدم الامّة سلماً «ایماناً». ۹۲ - علیّ أكثر الامّة علماً. ۹۳ - علیّ أعظم الامّة «أفضل الامّة» «اوفر الامّة» حلماً «احلم الناس». ۹۴ - علیّ أحسن الناس خلقاً. ۹۵ - علیّ أعلم الامّة بالله. ۹۶ - علیّ

←



## قائد غر المحجلين».

يعنى به من از جانب خداى تعالى درباره  
على سه چيز وحى شده اوّل آنكه او سيّد  
مسلمين است دوّم آنكه او امام متّقين است  
سوّم آنكه او قائد غر محجلين است.

طبيعى است كه وقتى رسول اكرم مى فرمايد: على  
سيّد و آقاى مسلمين است يقيناً اين سيادت و آقائى به خاطر اعلم  
بودن و اتقى بودن آن حضرت نسبت به سائر مسلمانان است و وقتى  
او سيّد و آقاى مسلمانان باشد بايد جانشين رسول اكرم هم  
باشد.

→ اوّل النَّاس وروداً على الحوض. ٩٧ - عليّ آخر النَّاس عهداً برسول الله. ٩٨ -  
عليّ اوّل النَّاس لقباً برسول الله. ٩٩ - عليّ أشجع النَّاس قلباً. ١٠٠ - عليّ  
اسخى «اسيع» النَّاس كفاً. ١٠١ - عليّ قسيم الجنة والنار. ١٠٢ - عليّ أصح  
النَّاس ديناً. ١٠٣ - عليّ أفضل النَّاس يقيناً. ١٠٤ - عليّ أكمل النَّاس حِلماً.  
١٠٥ - عليّ راية الهدى. ١٠٦ - عليّ منار الايمان. ١٠٧ - عليّ امام  
اولياء الله. ١٠٨ - عليّ نور جميع من أطاع الله. ١٠٩ - عليّ صاحب راية  
رسول الله يوم القيامة. ١١٠ - عليّ امين رسول الله «ثقة رسول الله» على مفاتيح  
خزائن رحمة الله. ١١١ - عليّ كبير النَّاس. ١١٢ - عليّ نور اولياء الله. ١١٣ -  
عليّ امام من أطاع الله. ١١٤ - عليّ امين رسول الله فى القيامة. ١١٥ - عليّ  
صاحب حوض رسول الله. ١١٦ - عليّ حبيب قلب رسول الله. ١١٧ - عليّ  
مستودع موارث الانبياء. ١١٨ - عليّ امين الله على ارضه. ١١٩ - عليّ  
حجة الله على بريته. ١٢٠ - عليّ ركن الايمان. ١٢١ - عليّ عمود الاسلام. ١٢٢ -  
عليّ مصباح الدجى. ١٢٣ - عليّ منار الهدى. ١٢٤ - عليّ العلم المرفوع  
لاهل الدنيا. ١٢٥ - عليّ الطريق الواضح. ١٢٦ - عليّ الصراط المستقيم.  
١٢٧ - عليّ الكلمة التى الزمها الله المتّقين. ١٢٨ - عليّ أعلم المؤمنين بآيام  
الله. ١٢٩ - عليّ أعظم المؤمنين رزية. ١٣٠ - عليّ غاسل رسول الله. ←

على امام متقين است طبعی است كه وقتى آن حضرت امام و پیشوای اهل تقوى باشد قطعاً امام و پیشوای سائرین هم هست.

### «دوم»

در كتاب «ذخائر العقبى» صفحه ۷۰

از رسول اكرم نقل شده كه فرمود:  
«فى على ثلاثا انه سيد المسلمين و  
ولى المتقين و قائد الغر المحجلين».

يعنى درباره على سه چيز است او

- ۱۳۱ - على دافن رسول الله. ۱۳۲ - على المتقدم الى كل شديدة و  
كريهة. ۱۳۳ - على أقوم الناس بأمر الله. ۱۳۴ - على الرؤف بالناس. ۱۳۵ -  
على الاواه. ۱۳۶ - على الحليم. ۱۳۷ - على افضل الناس منزلة. ۱۳۸ -  
على اقرب الناس قرابة. ۱۳۹ - على اعظم الناس غنى. ۱۴۰ - على  
حجة رسول الله. ۱۴۱ - على باب الله. ۱۴۲ - على خليل الله. ۱۴۳ -  
على خليل رسول الله. ۱۴۴ - على سيف رسول الله. ۱۴۵ - على  
الطريق الى الله. ۱۴۶ - على النبأ العظيم. ۱۴۷ - على المثل الأعلى. ۱۴۸ -  
على امام المسلمين. ۱۴۹ - على سيد الصديقين. ۱۵۰ - على قائد  
المسلمين الى الجنة. ۱۵۱ - على اتقى الناس. ۱۵۲ - على افضل الناس  
«هذه الامة». ۱۵۳ - على اعلم الناس. ۱۵۴ - على صالح المؤمنين. ۱۵۵ -  
على عالم الناس. ۱۵۶ - على الدال. ۱۵۷ - على العابد. ۱۵۸ -  
على الهادى. ۱۵۹ - على المهدي. ۱۶۰ - على الفتى. ۱۶۱ - على  
المجتبى للامامة. ۱۶۲ - على صاحب رسول الله فى المقام المحمود. ۱۶۳ -  
على الملك فى الآخرة. ۱۶۴ - على صاحب سر رسول الله. ۱۶۵ - على  
الامين فى اهل الارض. ۱۶۶ - على الامين فى اهل السماء. ۱۶۷ - على محبى  
سنة رسول الله. ۱۶۸ - على ممسوس فى ذات الله. ۱۶۹ - على اكمل الامة يقيناً.  
۱۷۰ - على مقيم الحجة. ۱۷۱ - على حجة النبى على امته يوم القيامة. ۱۷۲ -  
على شيخ



سید مسلمانان است ولی متقین است و قائد  
غر محجلین است.

پر واضح است که در اینجا ولی به معنی فرماندهی است که  
روی محبت به تابعینش فرمان می دهد و این معنی از آیه ای گرفته  
شده است آنجا که خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ  
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ

→ المهاجرين والانصار. ۱۷۳ - عليّ لحم رسول الله و دمه و شعره. ۱۷۴ -  
عليّ ابوالسبطين. ۱۷۵ - عليّ ابوالريحانتين. ۱۷۶ - عليّ مفرج الكرب عن  
رسول الله. ۱۷۷ - عليّ اسدالله في ارضه. ۱۷۸ - عليّ سيف الله «علي  
اعدائه». ۱۷۹ - عليّ حبيب الله. ۱۸۰ - عليّ حامل راية رسول الله. ۱۸۱ -  
عليّ صاحب لواء الحمد. ۱۸۲ - عليّ اوّل من يدخل الجنة. ۱۸۳ - عليّ اوّل  
من يقرع باب الجنة. ۱۸۴ - عليّ رباني هذه الامة. ۱۸۵ - عليّ ديان العرب.  
۱۸۶ - عليّ ديان هذه الامة. ۱۸۷ - عليّ ذوقرني الجنة. ۱۸۸ - عليّ  
عبقري اصحاب رسول الله. ۱۸۹ - عليّ أمير البررة. ۱۹۰ - عليّ قاتل الفجرة.  
۱۹۱ - عليّ قاتل الكفرة. ۱۹۲ - عليّ الأخيشن «الاخشن» «المخشوشن»  
«الاخشي» في ذات الله. ۱۹۳ - عليّ صهر رسول الله. ۱۹۴ - عليّ خير  
البشر. ۱۹۵ - عليّ خير الناس. ۱۹۶ - عليّ خير الرجال. ۱۹۷ - عليّ  
خير هذه الامة بعد نبيّها. ۱۹۸ - عليّ خير البرية. ۱۹۹ - عليّ خير من طلعت عليه  
الشمس و غربت بعد النبيّ. ۲۰۰ - عليّ صاحب رسول الله في الجنة. ۲۰۱ -  
عليّ الب الامة. ۲۰۲ - عليّ أمير آيات القرآن. ۲۰۳ - عليّ صاحب  
لواء رسول الله في الدنيا والاخرة. ۲۰۴ - عليّ امام البررة. ۲۰۵ - عليّ رفيق  
رسول الله في الجنة. ۲۰۶ - عليّ احبّ الخلق الى الله و رسوله. ۲۰۷ - عليّ  
باب العلم. ۲۰۸ - عليّ احبّ الرجال الى النبيّ. ۲۰۹ - عليّ اقرب الناس من  
رسول الله. ۲۱۰ - عليّ اجود الناس منزلة. ۲۱۱ - عليّ اعظم الناس ←

## وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱)

یعنی: جز این نیست که ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند و اقامه نماز می‌کنند و در حال رکوع زکات می‌دهند می‌باشند.

که بدون تردید منظور از مؤمنین در این آیه حضرت علی بن ابیطالب است و وقتی کسی در ردیف خدا و رسول خدا دارای ولایت بر متّقین و مؤمنین باشد اولی و احقّ به رهبری و

۱ - سورة مائده آیه ۵۵.

→ عندالله عناء. ۲۱۲ - عليّ اعظم الناس على الله. ۲۱۳ - عليّ قائد الامّة الى الجنّة. ۲۱۴ - عليّ حجة الله على الناس بعد رسول الله. ۲۱۵ - عليّ امين رسول الله. ۲۱۶ - عليّ الصديق. ۲۱۷ - عليّ الشاهد. ۲۱۸ - عليّ اقرب الناس الى الجنّة. ۲۱۹ - عليّ قائد المؤمنين الى الجنّة. ۲۲۰ - عليّ المهتدى. ۲۲۱ - عليّ ابو اليتامي والمساكين. ۲۲۲ - عليّ زوج الارامل. ۲۲۳ - عليّ ملجأ كلّ ضعيف. ۲۲۴ - عليّ مأمّن كلّ خائف. ۲۲۵ - عليّ حبل الله المتين. ۲۲۶ - عليّ العروة الوثقى. ۲۲۷ - عليّ كلمة التقوى. ۲۲۸ - عليّ عين الله. ۲۲۹ - عليّ لسان الله الصادق. ۲۳۰ - عليّ جنب الله. ۲۳۱ - عليّ يد الله المبسوطة على عباده بالمغفرة والرحمة. ۲۳۲ - عليّ باب الحطة. ۲۳۳ - عليّ اوّل من صدّق رسول الله. ۲۳۴ - عليّ اوّل من وحد الله. ۲۳۵ - عليّ باب علم رسول الله. ۲۳۶ - عليّ باب مدينة العلم. ۲۳۷ - عليّ ابوالعتر الطاهرة الهادية. ۲۳۸ - عليّ وارث علم التّبيين. ۲۳۹ - عليّ احكم الناس حكماً. ۲۴۰ - عليّ حجة الله في ارضه بعد التّبي. ۲۴۱ - عليّ امين رسول الله على حوضه. ۲۴۲ - عليّ وليّ كلّ مؤمن و مؤمنة «كلّ مسلم و مسلمة». ۲۴۳ - عليّ وليّ من كان رسول الله وليّه. ۲۴۴ - عليّ خليفة الله على عباده. ۲۴۵ - عليّ المبلغ من الله و رسوله. ۲۴۶ - عليّ قاصم عداة رسول الله. ۲۴۷ - عليّ خدن رسول الله.



امامت است.

### «سوم»

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۲۳۵ از ابن عباس نقل

می‌کند که علی فرمود:

یک روز من صبح زود قبل از همه بر پیغمبر اکرم وارد شدم و همیشه می‌خواستم کسی زودتر از من پیغمبر اکرم را نبیند ولی آن روز که بر آن حضرت وارد شدم دیدم در صحن خانه «دحیه کلبی» نشسته و سر رسول اکرم را در دامن گرفته و آن حضرت به خواب رفته است من به «دحیه» سلام کردم و گفتم: رسول خدا حالشان چطور است؟

«دحیه» گفت: ای برادر رسول خدا حال پیغمبر خوب است.

من گفتم: خدا به تو جزای خیر از طرف ما خاندان عنایت کند.

«دحیه» گفت: من شما را دوست دارم و نزد من یک مدحی از شما هست که



می‌خواهم تقدیمتان کنم و آن این است که تو  
امیر المؤمنینی تو قائد غر المحجلینی، تو در  
روز قیامت سید فرزندان آدمی (غیر پیامبران)  
روز قیامت پرچم حمد به دست تو است. روز  
قیامت تو و شیعیانت با رسول اکرم و  
امتش به سوی بهشت با شتاب می‌روید.

رستگار کسی است که ولایت تو را قبول  
کند و تو را دوست داشته باشد و زیانکار کسی  
است که تو را دشمن بدارد، دوستداران  
محمد دوستداران تو آند و دشمنان او  
دشمنان تو آند و شفاعت محمد به  
دشمنان تو نمی‌رسد.

نزدیک من بیا ای انتخاب شده خدا.  
وقتی من نزدیک «دحیه کلبی» رفتم او سر  
مقدس رسول اکرم را از دامن خود  
برداشت و به دامن من گذاشت و رفت. رسول  
اکرم سرشان را بلند کردند و فرمودند:  
این همه بالای سر من چه بود من جریان را  
به آن حضرت عرض کردم، رسول اکرم



فرمود: او «دحیه کلبی» نبود او جبرئیل بود  
او تو را به همان نام که خدا تو را نامیده  
وصف نموده است او آن کسی است که  
محبت تو را در دل مؤمنین و ترس تو را در  
دل کفار قرار داده است.<sup>(۱)</sup>

از این حدیث و دهها حدیث دیگر استفاده می شود که شیعه و  
سنی قبول دارند که علی بن ابیطالب از جانب خدای تعالی به نام  
امیرالمؤمنین معرفی شده و طبیعی است که اگر کسی فرمانده مؤمنین  
باشد باید از همه مردم و مؤمنین باتقوی تر و عالم تر و با فضیلت تر  
باشد و تا او وجود دارد نمی تواند کس دیگری فرمانده مطلق مردم  
مسلمان و مؤمن باشد.

۱ — بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۶۷ و احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۲۲. «عن ابن  
عبّاس قال: کان رسول الله فی بینه فغدا علیه علی بن ابیطالب بالغداة و کان  
یحب أن لا یسبقه الیه احد فدخل و اذا التّبی فی صحن الدّار و اذا رأسه فی حجر  
دحیه بن خلیفه الکلبی فقال: السّلام علیک کیف أصبح رسول الله ؟ قال: بخیر یا  
أخا رسول الله قال له علی جزاک الله عنا أهل البیت خیراً، قال له دحیه إنی  
أحبک و انّ لک عندی مدحة ازفها الیک، أنت أمير المؤمنين و قائد الغرّ المحجلین، أنت  
سیّد ولد آدم یوم القيامة ما خلا التّبیّین والمرسلین، ولواء الحمد بیدک یوم القيامة تزف  
أنت و شیعتک مع محمّد و حزبه الی الجّنة زفاً زفاً، قد أفلح من تولاک و خسر من  
عاداک، محبّو محمّد محبّوک و مبغضوه مبغضوک، لن تنالهم شفاعة محمّد : دان  
منی (یا خل) صفوة الله، فأخذ رأس التّبی فوضعه فی حجره و ذهب فرفع  
(استیقظ خل) رسول الله رأسه فقال: ما هذه الهمهمة؟ فأخبره علی فقال: یا  
علی لیس هو دحیه الکلبی، هو جبرئیل سماک باسم سماک الله به، هو الذی ألقى محبتک  
فی صدور المؤمنین و رهبتک فی صدور الکافرین».

### «چهارم»

در کتاب استیعاب (المطبوع به ذیل الاصابه جلد ۴ صفحه ۱۶۹)

رسول اکرم فرمود:

بعد از من فتنه‌ای بر پا می‌شود وقتی این  
طور شد ملازم علی بن ابیطالب باشید.  
زیرا او اوّل کسی است که روز قیامت مرا  
می‌بیند.

او اوّل کسی است که روز قیامت با من  
مصافحه می‌کند، او صدیق اکبر است.

او کسی است که حق و باطل را از هم  
جدا می‌کند، او یعسوب مؤمنین است ولی  
منافقین یعسوبشان مال دنیا است. (۱)

توضیح آنکه بوسیله کلمات و سخنان حضرت امیر المؤمنین  
حق از باطل جدا می‌شود زیرا او با حق است و حق با او است او  
معصوم است پس هر چه را صحیح بداند صحیح است و هر چه را

۱ — بحار الانوار جلد ۳۸ صفحه ۳۶ و احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۲۶. «قال رسول  
الله : ستكون بعدی فتنه، فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فإنه اوّل من  
يرانى، و اوّل من يصافحنى يوم القيامة و هو الصديق الاكبر و هو فاروق هذه الامّة يفرق  
بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب المنافقين».



باطل بداند باطل است.

در کتاب المناقب (صفحه ۹۹) می نویسد که:

روزی در زمان خلافت عمر مردی از اهل کوفه که می خواست  
ارشاد شود نزد سلمان و ابی ذر و مقداد آمد و در خدمت آنها نشست  
و از آنها تقاضا کرد که او را ارشاد کنند آنها به او گفتند:

خود را همیشه ملزم کن که از کتاب خدا  
قرآن جدا نشوی. و کوشش کن که دست از  
دامن علی بن ابیطالب برداری.

زیرا او همیشه با قرآن است و از قرآن  
جدا نمی شود ما همه شهادت می دهیم که  
شنیدیم از پیغمبر اکرم که فرمود:  
علی با حق است و حق با علی است  
اینها با یکدیگر همه جا دور می زنند. علی

اوّل کسی است که به من ایمان آورده و اوّل  
کسی است که روز قیامت با من مصافحه  
می کند و او صدّیق اکبر است. و او فاروق بین  
حقّ و باطل است، او وصیّ من است، او وزیر  
من است، او خلیفه من در میان امت من بعد از  
من است. و به سنّت و دستور من دشمنان

را می‌کشد.

آن مرد کوفی از آنها سؤال کرد: پس چرا  
مردم ابابکر و عمر را برای خلافت انتخاب  
کرده‌اند؟ آنها جواب دادند مردم حقّ علی  
را ندانستند آنچنان که آن دو نفر نیز حقّ علی  
بن ابیطالب را انکار کردند و خلافت برای  
آنها نبود به خدا قسم علی همان صدیق  
اکبر و فاروق اظهر است و او خلیفه رسول  
اکرم است و او امیر مؤمنان است. رسول  
خدا به ما و همه مردم امر فرمود که به او به  
عنوان امیر مؤمنان سلام کنیم و این دو نفر هم با  
ما بودند. (۱)

### «پنجم»

جمعی از محدّثین اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت:  
پیغمبر اکرم به علی بن ابیطالب نگاه کرد و فرمود:  
«انت سیّد فی الدّینا و سیّد فی  
الآخرة من احبّک فقد احبّنی و من  
ابغضک فقد ابغضنی و بغضک بغض



## اللّٰه فالویل لمن ابغضک».

یعنی پیغمبر اکرم فرمود: تو هم در دنیا آقائی و هم در آخرت آقائی. کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که تو را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته و دشمنی با تو دشمنی با خدا است وای همه وای ها بر کسی که تو را دشمن بدارد.

دربارهٔ روایت فوق ابوالاظهر می‌گوید: وقتی من از صنعا وارد بغداد شدم و این روایت را برای مردم نقل کردم «یحیی بن معین» منکر شد و در آخر جلسهٔ آن روزش که در میان مردم نشسته بود گفت: این دروغگوی نیشابوری که از عبدالرزاق این روایت را نقل کرده کجا است؟

من از جا حرکت کردم گفتم: من اینجا هستم.

یحیی بن معین از این شجاعت و قیام و معرفتی من خوشش آمد و تعجب کرد و خندید و مرا نزدیک خود دعوت کرد و با ملایمت گفت: عبدالرزاق چگونه این حدیثی را که برای دیگران نقل نکرده برای تو نقل کرده است.

گفتم: من وقتی به صنعا رفتم عبدالرزاق در صنعا نبود وقتی از حال او جويا شدم گفتند: او در قریهٔ خودش رفته است من با آنکه

مريض و عليل بودم و راه هم خیلی دور بود به آنجا رفتم و از مسائل خراسان از من پرسید من هم به او جواب دادم و چیزهائی گفت که من نوشتم و از آن قریه به صنعا با خود او برگشتیم وقتی می خواستم از او جدا شوم و به بغداد بروم به من گفت بر من واجب است که حق تو را اداء کنم، من یک حدیثی برای تو نقل می کنم که تا بحال کسی غیر تو آن را از من نشنیده است، آن وقت به خدا قسم این حدیث را از ابن عباس برای من نقل کرد. یحیی بن معین مرا تصدیق کرد و از من بخاطر آن جسارت عذرخواهی نمود. (۱)

### «ششم»

۱ - احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۹. «عن عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال: نظر النبی الی علی فقال: یا علی انت سید فی الدنیا سید فی الاخرة حبیبك حبیبی و حبیبی حبیب الله و عدوك عدوی و عدوی عدو الله والویل لمن ابغضك بعدی - صحیح علی شرط الشیخین عن مستدرک الصحیحین جلد ۳ صفحه ۳۲۷ - ابوالاظهر باجماعهم ثقة و اذا تفرّد الثقة بحديث فهو علی اصلهم صحیح (سمعت) اباعبدالله القرشي يقول: سمعت احمد بن یحیی الحلواني يقول: لماورد ابوالاظهر من صنعاء و ذاكر اهل بغداد بهذا الحديث انكره یحیی بن معین فلما كان يوم مجلسه قال فی آخر المجلس این هذا الكذاب النیسابوری الذی يذكر عن عبدالرزاق هذا الحديث فقام - > ابوالاظهر فقال: هوذا أنا، فضحك یحیی بن معین من قوله و قیامه فی المجلس فقر به و أدناه ثم قال له: کیف حدّثك عبدالرزاق بهذا ولم یحدّث به غیرك، فقال: اعلم یا أبا زکریا انی قدمت صنعاء و عبدالرزاق غائب فی قریه له بعیده فخرجت إلیه و أنا علیل، فلما وصلت إلیه سألتني عن أمر خراسان فحدثته بها و كتبت عنه و انصرفت معه الی صنعاء، فلما ودعته قال لی: قد وجب علی حقك فانا احديثك بحديث لم یسمعه منی غیرك، فحدّثنی والله بهذا الحديث لفظاً فصدقه یحیی بن معین و اعتذر الیه».



ابن مغاذلی در کتاب مناقب از ابن عبّاس نقل می‌کند  
که می‌گفت:

روزی رسول اکرم دست مرا و دست علی بن ابیطالب  
را گرفت و ما را به گوشه‌ای برد و چهار رکعت نماز خواند.  
سپس دستش را به طرف آسمان دراز کرد و گفت:

خدایا موسی بن عمران سؤال کرد و من  
هم از تو سؤال می‌کنم و می‌خواهم، شرح  
صدر به من عنایت کنی، کار را بر من آسان  
نمائی، گره را از زبانم برداری که مردم حرف  
مرا بفهمند، برای من وزیری از اهل‌م که علی  
بن ابیطالب است را قرار دهی محکم  
کنی بازویم را به او و در کارهایم او را شریک  
من قرار دهی.

ابن عبّاس می‌گوید: شنیدم منادی ندا داد که ای احمد هر چه  
خواستی به تو دادیم.

رسول اکرم رو به علی بن ابیطالب فرمود و گفت: یا  
اباالحسن دستت را به طرف آسمان دراز کن و دعا کن و از خدا  
حوائج را بخواه که خدای تعالی به تو عنایت خواهد کرد علی بن  
ابطالب دست به طرف آسمان دراز کرد و گفت:

خدایا برای من نزد خودت عهدی را  
بپذیر و برای من نزد خودت محبتی را  
قرار ده.

خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا».<sup>(۱)</sup>

یعنی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده خدای  
تعالی برای آنها محبتی قرار می دهد.

سپس پیغمبر اکرم این آیه و تفسیرش را برای اصحابشان  
تلاوت فرمودند آنها شدیداً از این مسأله تعجب کردند پیغمبر  
اکرم فرمودند:

از چه تعجب می کنید اگر قرآن را به  
چهار بخش تقسیم کنیم یک بخشش تنها در  
فضائل ما خاندان نازل شده است.<sup>(۲)</sup>

۱ — سورة مريم آیه ۹۶.

۲ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۵۶. «روی بسند یرفعه الی ابن عباس (رض) قال:  
اخذ رسول الله بیدی و اخذ بید علی فصلی اربع رکعات ثم رفع یده الی  
السماء فقال: اللهم سألک موسی بن عمران و أن محمداً یسألک أن تشرح لی صدری و  
یسر لی امری و تحلل عقدة من لسانی یفقهو قولی واجعل لی وزیراً من أهلی علیاً اشد  
به أزی و أشکره فی امری، قال ابن عباس رضی الله عنه فسمعت منادياً ینادی یا  
احمد قد اوتیت ما سألت فقال النبی یا أباالحسن ارفع یدیک الی السماء و ادع  
ربک و اسأله یعطیک فرفع علی یده الی السماء و هو یقول: اللهم اجعل لی عندک عهداً و  
اجعل لی عندک وداً فانزل الله تعالی علی نبیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ



### «هفتم»

در کتاب فرائد السمطین از رسول خدا نقل شده که فرمود:

کسی که می‌خواهد متمسک به دین من بشود و سوار سفینه نجات بعد از من گردد با علی بن ابیطالب همنشین باشد و دشمنانش را دشمن بدارد و دوستانش را دوست بدارد.

زیرا او وصی و خلیفه من بعد از من در میان امت من در زمان حیات و بعد وفات من است، او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن بعد از من است، سخن او سخن من است، امر او امر من است، نهی او نهی من است، پیرو او پیرو من است، یار او یار من است و پست‌کننده او پست‌کننده من است.

سپس فرمود: کسی که بعد از من از علی جدا شود روز قیامت نه من او را می‌بینم و نه او مرا می‌بیند و کسی که با علی مخالفت کند خدا بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جهنم را

---

سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» فتلاها النَّبِيُّ على أصحابه فعجبوا من ذلك عجباً شديداً فقال النَّبِيُّ : مِمَّ تعجبون انَّ القرآن اربعة ارباع - فربع فينا اهل البيت خاصّة و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احكام واللّٰه انزل فينا كرائم القرآن».

جایگاه او قرار می‌دهد و کسی که پشت به  
 علی بن ابیطالب کند آن روزی که او را  
 به خدا عرضه کنند خدای تعالی از او رو  
 می‌گرداند و کسی که علی را یاری کند خدا  
 او را روزی که با او ملاقات می‌کند یاری  
 خواهد نمود و خدای تعالی دلائل او را در  
 سؤال قبر به او تلقین می‌کند.

سپس فرمود: حسن و حسین دو امام  
 امت من بعد از پدرشان هستند و آقای جوانان  
 اهل بهشت‌اند، مادر آنها سیده نساء همه عالم  
 است. و پدرشان سید اوصیاء است. و از  
 فرزندان حسین نه نفر امام‌اند که نهیمی آنها  
 حضرت «قائم» از اولاد من است، اطاعت آنها  
 اطاعت من است و معصیت آنها معصیت من  
 است و من به خدای تعالی شکایت می‌کنم از  
 کسانی که فضیلت آنها را منکر شوند و حرمت  
 آنها را ضایع کنند یاری و ولایت خدا برای  
 عترتم و پیشوایان امتم کافی است و منتقم  
 منکرین حق آنها خدای تعالی خواهد



بود و زود است که ظالمین بدانند که چگونه  
وضع آنها زیرورو خواهد شد. (۱)

### «هشتم»

در کتاب مناقب ابن مردویه از امّ سلمه نقل کرده که گفت: من در  
کودکی سرپرستی داشتم که مرا بزرگ کرده بود و هزینه زندگی مرا  
داده بود، این شخص که بعدها پیر شده بود عادتش این بود که بعد از  
هر نماز علی بن ابیطالب را فحش می داد و دشنام می گفت.  
روزی من به او گفتم که ای پدر چه چیز باعث شده که تو علی  
بن ابیطالب را دشنام می دهی؟  
در جواب من گفت: چون علی بن ابیطالب عثمان را کشته و یا  
لااقل در خون او شریک بوده است.

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۸۲. «قال رسول الله : من أحب أن يتمسك  
بدینی و یركب سفينة النجاة بعدی فليقتد بعلي بن أبيطالب وليعاد عدوه وليوال وليه فانه  
وصي و خليفتي على امتي في حياتي و بعد وفاتي و هو امام كل مسلم و أمير كل مؤمن  
بعدی قوله قولی و أمره أمری و نهیه نهی و تابعه تابعی و ناصره ناصری و خاذله خاذلی  
ثم قال من فارق علياً بعدی لم یرنی و لم أره يوم القيامة و من خالف علياً حرم  
→ الله عليه الجنة و جعل مأواه النار و من خذل علياً خذله الله يوم يعرض عليه و من  
نصر علياً نصره الله يوم یلقاه و لقنه حخته عند مسألة القبر ثم قال : والحسن  
والحسين اماماً امتی بعد ابیهما و سیدا شباب اهل الجنة امهما سيدة نساء العالمین و  
ابوهما سید الوصیین و من ولد الحسين تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدی طاعتهم  
طاعتی و معصیتهم معصیتی الى الله أشکو المنکرین لفضلهم والمضیعین لحرمتهم بعدی  
و کفی بالله ولياً و ناصراً لعترتی و ائمة امتی و منتقماً من الجاحدين حقهم و سیعلم  
الذين ظلموا أي منقلب ینقلبون».

من به او گفتم: اگر تو مربّی من نمی‌بودی و سرپرستی مرا به عهده نمی‌داشتی و به جای پدر برای من نبودی من برای تو سرّی از رسول خدا را نقل نمی‌کردم و لکن بیا بنشین تا برای تو از علی بن ابیطالب و آنچه درباره‌ او دیده‌ام مطلبی نقل کنم.

روزی پیغمبر اکرم به خانه من آمدند و آن روز نوبت من بود زیرا هر نه روز یک دفعه نزد من می‌آمدند.

پیغمبر تشریف آورد در حالی که انگشتهایش را در انگشتهای دست علی قرار داده بود. به من فرمود: ای امّ سلمه از اتاق بیرون برو و خانه را برای من و علی بن ابیطالب خالی بگذار. من از اتاق بیرون رفتم. پیغمبر و علی بن ابیطالب با یکدیگر صحبت می‌کردند من صدای آنها را می‌شنیدم ولی نمی‌فهمیدم چه می‌گویند تا آنکه با خودم گفتم نصف روز گذشت. به در اتاق رفتم و به پیغمبر اکرم سلام کردم پیغمبر اکرم به من فرمود: اصرار در آمدن به داخل اتاق نکن برگرد جای خودت بنشین. باز مشغول حرف زدن شدند تا آنکه ظهر شد با خودم گفتم روزم تمام شد و علی

پیغمبر را مشغول خود کرده لذا برخاستم دوباره به در اتاق رفتم و سلام کردم پیغمبر به من فرمود: مزاحم نشو من برگشتم و جای خودم نشستم تا آنکه دیدم نزدیک غروب آفتاب شد با خودم گفتم: الآن آفتاب غروب می‌کند و پیغمبر اکرم برای نماز



می‌روند و روز من، نوبت من از بین می‌رود و هیچ روزی را در زندگی، طولانی‌تر از آن روز ندیده بودم، خیلی به من سخت گذشت. لذا باز دوباره برخاستم آهسته به در اتاق رفتم و درب اتاق ایستادم و گفتم: سلام علیکم. پیغمبر اکرم به من فرمود: بله، وارد شو من داخل اتاق شدم دیدم علی دستش را به روی زانوی پیغمبر اکرم گذاشته و دهانش را نزدیک گوش پیغمبر قرار داده و دهن پیغمبر نزدیک گوش علی است و با هم آهسته حرف می‌زنند اما علی وقتی متوجه شد که من می‌خواهم وارد اتاق بشوم به پیغمبر اکرم عرض کرد: آیا بروم و این کار را بکنم پیغمبر اکرم فرمود: بله.

من داخل اتاق شدم. علی روی از من گرداند و به من نگاه نکرد تا من داخل شوم و او از اتاق خارج شد. پیغمبر اکرم مرا گرفت و روی زانو نشاند و آنچه معمولاً مردها نسبت به همسرشان از لطف و معذرت خواهی دارند پیغمبر اکرم هم نسبت به من انجام دادند.

سپس فرمود: ای امّ سلمه مرا سرزنش نکن زیرا جبرئیل از طرف پروردگار آمده بود و به من دستور می‌داد که علی را وصی خودم بعد از خودم قرار دهم و من بین جبرئیل و علی بن ابیطالب نشسته بودم جبرئیل طرف راست من و علی بن ابیطالب

طرف چپ من نشسته بود.

جبرئیل به من از طرف پروردگار امر می کرد که من علی بن ابیطالب را تا روز قیامت به آنچه بنا است انجام شود امر کنم، عذر مرا بپذیر و مرا سرزنش نکن خدای تعالی برای هر امتی نبی اختیار کرده و برای هر پیغمبری وصی برگزیده من پیغمبر این امت و علی وصی من در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من است. این بود جریانی که من درباره علی مشاهده کردم. حالا ای پدر باز هم او را دشنام می دهی یا دیگر دشنام او را ترک می کنی؟ ولی آن مرد از آن ساعت به بعد شب و روز با خدا مناجات می کرد و در خانه خدا اشک می ریخت و می گفت:

«خدایا مرا بیامرز بخاطر آنچه که من درباره علی

نمی دانستم و عمل می کردم» و او توبه نصوح کرد.<sup>(۱)</sup>

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۷۶. «ام سلمة قال: و كان لها مولى حضنها و ربها و كان لا يصلي صلاة إلا سب علياً و شتمه، قالت له: يا أبت ما حملك على سب علي؟ قال: لأنه قتل عثمان و شرك في دمه، قالت: لولا أنك مولاي و ربيتني و انك عندي بمنزلة والدي ما حدثتك بسر رسول الله و لكن اجلس حتى أحدثك عن علي و ما رأيته أقبل رسول الله و كان يومي و انما كان يصيبني في تسعة أيام يوم واحد، فدخل النبي و هو يخلل أصابعه في اصابع علي و اضعاً عليه يده فقال: يا أم سلمة اخرجي من البيت و اخليه لنا، فخرجت و اقبلا يتناجيان و اسمع الكلام ولا أدري ما يقولان حتى اذا قلت: قد انتصف النهار اقبلت فقلت: السلام عليكم الخ فقال النبي : لا تلجي وارجعي مكانك، ثم تناجيا طويلاً حتى قام عمود الظهر فقلت: ذهب يومي و شغله علي، فاقبلت امشي حتى وقفت على الباب فقلت: السلام عليكم الخ قال النبي : لا تلجي فرجعت فجلست مكاني حتى اذا قلت: قد زالت الشمس الآن



### «نهم»

ابن الفوارس در کتاب اربعین صفحه ۱۲ از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نقل می کند که فرمود: من با پیغمبر اکرم به صحرای مدینه رفتیم وقتی وارد باغها و نخلستانهای مدینه شدیم یکی از درختهای خرما با صیحه و با فریاد به دیگری گفت:

این نبی مصطفی است و آن علی مرتضی است سوّمی با صیحه به چهارمی گفت:

این موسی است و آن هارون است پنجمی با صیحه ای به ششمی گفت:

این پیامبر، خاتم الانبیاء است و آن خاتم الاوصیاء است.

پیغمبر اکرم با تبسم به من نگاه کرد

یخرج الى الصلاة فيذهب يومى ولم ارقط يوماً أطول منه أقبلت امشى حتى وقفت فقلت: السلام عليكم الخ فقال النبي : نعم تلجى فدخلت و علي واضع يده علي ركبتي رسول الله قد أدنى فاه من اذن النبي وفم النبي علي اذن علي يتساران و علي يقول: أفامضى وافعل والنبي يقول: نعم فدخلت و علي معرض وجهه حتى دخلت و خرج فاخذنى النبي و اقعدى فى حجره فاصاب مني ما يصيب الرجل من اهله من → ← اللطف و الاعتذار ثم قال: يا امّ سلمة لاتلومينى، فانّ جبرئيل أتانى من الله يأمرنى أن اوصى علياً بأمر من بعدى و كنت بين جبرئيل و علي و جبرئيل عن يميني و علي عن شمالي، فأمرنى جبرئيل أن آمر علياً بما هو كائن الى يوم القيامة فاعذرني ولا تلوميني، انّ الله اختار من كل امة نبياً و اختار لكل نبى وصياً، فانا نبى هذه الامة و عليّ وصي في عترتي و أهل بيتي و امتى من بعدى، فهذا ما شهدت من عليّ الآن يا ابتاه فسيبه اودعه، فأقبل أبوها يناجى الليل والنهار و يقول: اللهم اغفرلي ما جهلت من امر عليّ و تاب توبة نصوحاً».

و فرمود: می شنوی درختها چه می گویند  
گفتم: بله یا رسول الله فرمود: اسم این  
درخت خرماى مدینه را چه می گذاری؟  
گفتم: خدا و پیغمبر بهتر می دانند که اسم آن  
چه باشد. فرمود: اسمش را خرماى  
صیحانى بگذار زیرا آنها به فضیلت تو و  
فضیلت من صیحه زده اند. (۱)

#### «دهم»

ابی بکر بن حمویه حموینی در کتاب فرائد السمطین از امام  
صادق نقل می کند که فرمود: یک روز پدرم به جابر بن عبد الله  
انصاری گفت: من به تو حاجتی دارم کی کارت سبک تر است تا با هم  
تنها بنشینیم و من سؤالم را از تو بکنم.  
جابر عرض کرد: هر وقت بفرمائید من در خدمتم. بالاخره پدرم  
با جابر نشستند و از جابر سؤال کردند و فرمودند: به من بگو

۱ - احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۱۱۳، در مدینه خرماى صیحانى معروف است. «عن  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قال: خرجت أنا و رسول الله الى صحراء  
المدينة فلما صرنا في الحدائق من التخل صاحت نخلة لنخلة هذا النبي المصطفى و ذلك  
على المرتضى ثم صاحت الثالثة لرابعة هذا موسى و ذاك هارون ثم صاحت خامسة  
لسادسة هذا النبي خاتم النبيين و ذاك خاتم الوصيين فنظر النبي الى علي متبسماً  
و قال له: يا ابا الحسن أما تسمع ما قالت التخلات قال: بلى يا رسول الله قال له ما  
تسمي نخل المدينة قال: الله و رسوله اعلم قال: تسميه الصیحانى لأنهم قد صاحوا  
بفضلك و فضلي والسلام».



لوحی که در دست مادرم فاطمه زهراء دختر پیغمبر اکرم دیدی چگونه بود و آن حضرت چه چیزها در آن لوح به تو نشان دادند؟ جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که من روزی به محضر مادران فاطمه زهراء در زمان حیات پیغمبر اکرم آن روزی که حضرت امام حسین متولد شده بودند برای تبریک میلاد فرزندش حضرت سیدالشهداء وارد شدم و تبریک و تهنیت گفتم دیدم در دستشان لوح سبزی بود که فکر کردم از زمرد است و در آن لوح خطوط سفیدی نوشته شده بود که مثل خورشید می درخشید عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان باد ای دختر پیغمبر خدا این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا به پیغمبر اکرم هدیه کرده که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسماء اوصیاء از اولاد من در آن هست و پدرم به خاطر خشنودی من آن را به من عطا کرده است.

سپس مادران فاطمه آن لوح را به من دادند، من هم آن را مطالعه کردم و از روی آن نوشتم.

پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را به من نشان بدهی؟ جابر عرض کرد: بله و با هم به راه افتادند تا به منزل جابر رسیدند. پدرم از جیب خود صحیفه ای بیرون آورد از پوست و فرمود: ای جابر تو روی نوشته خود نگاه کن تا من از نوشته خودم بخوانم تا آن

را با یکدیگر تطبیق کنیم. پدرم مشغول قرائت نوشته خود شد و جابر روی نسخه‌ای که نوشته بود نگاه می‌کرد و آنها آن را مقابله کردند حتی یک حرف این دو نسخه با هم تفاوت نداشتند. جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من آنچه را در لوح فاطمه زهراء دیده‌ام و نوشته شده بود این است: (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای  
 است از جانب خدای عزیز حکیم به محمد  
 نور خود و سفیر خود و واسطه خود و  
 راهنمای خود. این نوشته را روح الامین از  
 جانب پروردگار عالمین به او نازل کرده است.  
 ای محمد عظیم بشمار اسماء مرا و  
 شکر کن و انکار نکن نعمتهای مرا. من آن  
 خدائی هستم که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» نیست  
 خدائی جز من. قاصم الجبارینم، مذلّ  
 الظالمینم، دیان الدینم، من آن خدائی هستم،  
 که هیچ خدائی جز من نیست کسی که امید به

---

۱ — اینکه معروف است جابر بن عبدالله انصاری در اواخر عمر کور بوده به دلائلی صحیح نیست و تا آخر عمر چشم داشته و در اربعین حضرت سیدالشهداء در کربلا که چشمش نمی‌دیده به خاطر گریه زیادی که در راه برای حضرت ابی‌عبدالله کرده بود، بوده است.



غیر فضل من داشته باشد. یا ترس از غیر  
عدالت من داشته باشد. عذابش کنم عذابی که  
هرگز کسی را از میان مردم عالم آنچنان عذاب  
نکرده باشم. پس عبادت مرا بکن و بر من  
توکل کن. من مبعوث نکردم پیغمبری را و  
ایّامش را کامل نکردم و مدّتش را نگذراندم  
مگر آنکه برای او وصی قرار دادم. و من تو را  
بر تمام انبیاء فضیلت دادم. و وصیّ تو را بر  
تمام اوصیاء فضیلت دادم (منظور حضرت  
علی بن ابیطالب است) و تو را به دو  
فرزند و دو سبط حسن و حسین گرامی  
داشتم،

حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش  
قرار داده‌ام و حسین را مخزن وحی خودم قرار  
داده‌ام و او را به شهادت و خاتمه امرش را به  
سعادت گرامی داشتم،

او بهترین و با فضیلت‌ترین کسانی است  
که شهید شده‌اند. درجه او بالاتر از همه شهداء  
است.

کلمات تامّه خود را با او قرار دادم و  
 حجّت بالغه خود را نزد او قرار دادم.  
 به وسیله عترت او و کلمات آنها مردم را  
 ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم.  
 اوّل آنها نامش «علی» است،<sup>(۱)</sup>  
 سیّد العابدین است و زینت اولیاء گذشته من  
 است.

پسرش شبیه جدّش پیغمبر است که نام  
 او «محمّد» است شکافنده علم من و معدن  
 علم من است. زود است، سرپیچی‌کنندگان  
 بوسیله «جعفر» هلاک نشود. کسی که رد کند  
 او را مثل رد کردن کلام حقّ من است. من  
 مثنوی «جعفر» را گرامی می‌دارم و او را  
 بوسیله پیروان و انصار و اولیائش مسرور  
 می‌کنم.

و اختیار می‌کنم بعد از او «موسی» را به  
 امامت. و برای زمان او فتنه و کوری و ظلمت  
 شدید قرار دادم ولی رشته امامت که آن را  
 واجب دانسته‌ام قطع نمی‌شود. و حجّت من  
 مخفی نمی‌گردد و اولیاء من به بدبختی

۱ — در نسخه بحار الانوار کلمه «علی» نوشته شده است.



نمی‌افتند. کسی که یکی از اینها را انکار کند  
نعمتهای مرا انکار کرده و کسی که یک آیه را  
از کتاب من تغییر دهد به من افترا بسته است  
وای بر افترازنندگان و انکارکنندگان و در  
وقتی که مدّت امامت بنده من و محبوب و  
انتخاب‌شده من «موسی» تمام می‌شود،

کسی که هشتمی را تکذیب کند همه  
اولیاء مرا تکذیب کرده و آن «علی» ولی من  
است، ناصر من است و کسی است که من تمام  
مواریث نبوت را بر دوش او می‌گذارم و او را  
به قدرت زیادی می‌رسانم ولی او را شیطان  
قدرتمندی که مستکبر است، متکبر و  
خودخواه است می‌کشد.

او دفن می‌شود در شهری که بنده  
شایسته ما بنا کرده (ذوالقرنین) کنار بدترین  
خلق من (هارون الرشید) قول من حق است.  
و چشم او را روشن می‌کنم به «محمد»  
پسرش و خلیفه‌اش بعد از او، او وارث علم

من است. و معدن حکمت من است. و مرکز اسرار من است و حجت من بر خلق من است، بهشت را مأوای او قرار می‌دهم و او را شفیع هفتاد هزار نفر از اهل بیتش قرارش می‌دهم که همه آنها مستوجب آتش جهنم‌اند.

و ختم می‌کنم سعادت را برای پسرش «علی» او ولی من است و ناصر من است و شاهد بر خلق من است و امین من بر روحی من است. و از او خارج می‌کنم کسی را که به سوی راه من مردم را دعوت می‌کند و خازن علم من است، اسمش «حسن» است.

**«ثمّ اکمل ذلك».** پس از آن کامل

می‌کنم همه اینها را به پسر او (منظور حضرت بقیةالله روحی فداه است) که رحمت از برای عالمیان است. او دارای کمال موسی و نور عیسی و صبر ایوب است. اولیاء من در زمان غیبت او ذلیل می‌شوند. آنها را دشمنان هدیه می‌فرستند همان طوری که اسیران ترک و دیلم را برای یکدیگر هدیه می‌فرستند. پس



اینها را می‌کشند، آتش می‌زنند و اینها همیشه  
خائف و وحشت‌زده و ترسانند. و خون اینها  
روی زمین ریخته می‌شود. در میان زنهای آنها  
دائماً گریه و زاری وجود دارد. اینها حقاً اولیاء  
من‌اند. بوسیلهٔ اینها من هر فتنه‌ای را، هر  
کوری و تاریکی را دفع می‌کنم. لغزشها را  
بوسیلهٔ اینها بر می‌دارم و غل و زنجیرها را  
بوسیلهٔ اینها از بین می‌برم. بر اینها صلوات و  
رحمت از طرف پروردگارشان باد اینها  
هدایت‌شدگانند.

عبدالرحمن بن سالم می‌گوید  
که ابی‌بصیر گفت: اگر در عمرت فقط  
همین روایت را شنیده بودی کفایت می‌کرد.  
این حدیث را از نااهلان  
مخفی نگه‌دار. (۱)

---

۱ — بحارالانوار جلد ۳۶ صفحه ۱۹۷، احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۱۲۳. «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره و سفيره و حجاب و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظم يا محمد عظم اسمائي و اشكر نعمائي ولا تجحد آلائي اني انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين و مذل الظالمين و ديان الدين اني انا الله لا اله الا انا فمن رجا غير فضلي او خاف غير عدلي عذبه عذاباً لا اعد به احداً من العالمين فاي اي فاعبد و علي فتوكل اني لم ابعث نبياً فأكملت ايامه و انقضت مدته الا جعلت له وصياً و اني فضلتك على الانبياء و فضلت وصيك على الاوصياء و

حدیث لوح در کتب معتبره سنّی و شیعه نقل شده است.<sup>(۱)</sup>

### «یا زدهم»

محمد بن احمد حنفی معروف به ابن حسنویه در کتاب  
بحر المناقب صفحه ۱۲۱ می نویسد:

عبدالله بن مسعود نقل می کند که پیغمبر اکرم فرمود:

شبی که مرا به آسمانها بردند جبرئیل به

من گفت: من مأمورم که بهشت و جهنم را به

شما نشان دهم.

اکرمک بشلیک بعده و سبطیک حسن و حسین فجعلت حسناً معه علمی بعد انقضاء مدّة  
أبيه و جعلت حسیناً خازن و حیّ فأکرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو أفضل  
ممن استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه و الحجة البالغة عنده بعترته  
اثیب و اعاقب أولهم سیّد العابدین و زین اولیائی الماضین و ابنه شبیه جدّه المحمود  
محمد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی سیهلك المرتابون فی جعفر الرّاد علیه کالرّاد علیّ  
حق القول منی لأکرم من مثنوی جعفر و لاسرّته فی أشیاعه و أنصاره و اولیائه و انتجت  
بعده موسی و انتجت بعده فتنة عمیا حدس لان خیط فرضی لا ینقطع و حجتی لا تخفی  
و انّ اولیائی لا یشفقون الا و من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من  
کتابی فقد افتری علیّ و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّة عبدی موسی و ←

۱ — «و فی امالی الشیخ باسناده عن ابی عبدالله عن ابنه فی حدیث اللوح م  
ح م د یخرج فی آخر الزمان علی رأسه عمامه بیضاء تظله من الشّمس تنادی بلسان  
فصیح یسمعه الثقلین والخافقین هو المهدی من آل محمد یملاً الارض عدلاً کما ملئت  
جوراً». بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۹.



پیغمبر اکرم فرمود: بهشت و آنچه  
در او از نعمتها بود دیدم و جهنم و آنچه از  
عذابهای دردناک در او بود مشاهده کردم.

بهشت هشت در داشت بر هر دری  
چهار کلمه نوشته شده بود که هر کلمه‌ای بهتر  
از دنیا و آنچه در دنیا است برای کسی که  
بفهمد و عمل کند، بود.

جهنم هفت در داشت بر هر دری سه  
کلمه نوشته شده بود و هر کلمه‌ای برای کسی  
که بفهمد و عمل کند بهتر از دنیا و آنچه در دنیا  
است بود.

جبرئیل به من گفت: بر در اوّل نوشته

---

→ حبیبی و خیرتی انّ المکذّب بالثامن مکذّب بکلّ اولیائی و علی ولیی و ناصری و  
من أضع علیه أعباء النبوة و امنحه بالاصطلاح یقتله عفریت مستکبر یدفن بالمدينة التي  
بناها العبد الصالح الى جنب شرّ خلقی حقّ القول منی لأقرنّ عینه بمحمّد ابنه و خلیفته  
من بعده فهو وارث علمی و معدن حکمی و موضع سرّی و حجّتی علی خلقی فجعلت  
الجنة مأویه و شفّعتّه فی سبعین من اهل بیته کلّهم قد استوجبوا النار و اختتم بالسعادة  
لابنه علیّ ولیّی و ناصری و الشاهد فی خلقی و امینی علیّ وحیی و اخرج منه الداعی  
الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن ثمّ اکمل ذلك بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی  
و بهاء عیسی و صبر ایوب و ستذلّ اولیائی فی زمانه و یتهادون کما یتهادون رؤس  
الترك و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلیین و تضیع الارض  
بدمائهم الویل و الرنین فی نسائهم اولئک اولیائی حقاً بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس و  
بهم اکشف الزلازل و ادفع الاصرار و الاغلال اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة و  
اولئک هم المهتدون قال عبدالرحمان بن سالم قال ابوبصیر لولم تسمع فی دهرک الاّ هذا  
الحديث لکفاک فضنه الاّ عن اهله».

شده بود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ

اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ». برای هر چیزی

وسيله‌ای است، وسيله‌ خوشی چهار صفت

است. قناعت، کینه را از بین بردن، حسد را

ترک کردن و با خوبان نشستن.

بر در دوّم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ

اللَّهِ» برای هر چیزی وسيله‌ای است و وسيله‌

وصول به نعمتهای آخرت چهار چیز است.

دست کشیدن بر سر یتیمان و محبت نمودن به

یتیمان و عطوفت نسبت به بیوه‌زنان و سعی در

رفع حوائج مسلمین و اظهار محبت به فقرا و

مساکین.

و بر در سوّم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ

اللَّهِ» برای هر چیزی وسيله‌ای است و وسيله‌

سلامتی در دنیا چهار صفت است. کم

حرف‌زدن، کم خوابیدن، کم غذا خوردن و کم



روزه نگرفتن.

بر در چهارم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد مهمانش را اکرام می‌کند، کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد همسایه‌اش را اکرام می‌کند، کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پدر و مادرش را اکرام می‌کند، کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد یا ساکت است و یا خوب حرف می‌زند.

و بر در پنجم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» کسی که می‌خواهد فحش نشنود، فحش ندهد. کسی که می‌خواهد ذلیل نشود کسی را ذلیل نکند، کسی که می‌خواهد به او ظلم نشود ظلم نکند، کسی که می‌خواهد متمسک به ریسمان محکم خدا در دنیا بشود بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ».

بر در ششم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا  
 اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ  
 وَلِيُّ اللَّهِ» کسی که دوست دارد قبرش وسیع  
 باشد، جادار باشد مسجد بسازد.

کسی که می خواهد بدنش را جانوران  
 زیرزمین نخورند در مسجد بیشتر بماند.  
 کسی که دوست دارد تازه و شاداب  
 باشد، برای مسجد، فرش تهیه کند.

کسی که دوست دارد جای خودش را در  
 بهشت ببیند با مسجد مانوس باشد.

و بر در هفتم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ  
 إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ  
 وَلِيُّ اللَّهِ» روشنائی قلب در چهار چیز است:  
 عیادت مریضها، تشییع جنازه ها، خرید کفن  
 برای مردگان و قرض را ادا کردن.

و بر در هشتم نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ  
 إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ  
 وَلِيُّ اللَّهِ» کسی که می خواهد از هر یک از این  
 هشت در وارد شود متمسک به چهار چیز



شود: صدقه دادن، سخی بودن، حُسن خُلق داشتن و نگه داشتن خود از اذیت بندگان خدا.

«در اینجا تذکر این نکته لازم است که اگر دقت شود بهشت متعلق به کسانی است که در مرحلهٔ اوّل عقائدشان صحیح باشد یعنی اقرار به توحید و اقرار به رسالت رسول اکرم و اقرار به ولایت حضرت علی بن ابیطالب و تشیع داشته باشند که از کلمهٔ «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» استفاده می شود و در مرحلهٔ دوّم کسانی که می خواهند به بهشت راه پیدا کنند باید خود را از صفات رذیله برهانند و تزکیهٔ نفس کنند و اعمال صالحه داشته باشند که از اعلامیه‌هایی که بر درهای بهشت زده‌اند و ما آنها را نقل نمودیم کاملاً این معنی استفاده می شود و کسی که سر سوزنی از صفات رذیله در او وجود داشته باشد قطعاً وارد بهشت نمی شود چنانکه در احادیث زیادی آمده که:

«لا یدخل الجنّة من کان فی قلبه

مثقال حبّة من الکبر»<sup>(۱)</sup> یعنی اگر کسی

به مقدار دانهٔ کوچکی از کبر در روحش باشد

وارد بهشت نمی شود.

و سائر صفات رذیله هم به همین قیاس است. بنابراین بدون

تردید باید قبل از ورود به بهشت عقائد را تصحیح کرد و صفات  
 رذیله را تزکیه نمود زیرا بهشت جای مردم ناسالم از جهت روحی  
 نیست زیرا در بهشت دیگر نباید نزاعها و جنگ و جدالها باشد و  
 باید همه مانند یک روح در بدنهای مختلف گرد یکدیگر زندگی  
 کنند و این روایت را در ضمن فضائل حضرت علی بن  
 ابیطالب از آن جهت نقل نمودیم که همه مردم بدانند ولایت  
 علی بن ابیطالب در ردیف اعتقاد به توحید و نبوت قرار گرفته  
 است. سپس پیغمبر اکرم فرمود:

بعد نگاه کردم دیدم بر درهای جهنم نیز  
 مطالبی نوشته شده است:

بر در اوّل سه کلمه نوشته شده بود: کسی  
 که امید به خدا داشته باشد خوشبخت و  
 سعادتمند است.

کسی که از خدا بترسد در امان است.  
 و کسی که به امید و ترس از دیگران غیر  
 از خدا مغرور شود هلاک می شود.

بر در دوّم نیز سه کلمه نوشته شده بود:  
 کسی که می خواهد در قیامت عریان نباشد.  
 افراد عریان را در دنیا بپوشاند.



کسی که می‌خواهد در روز قیامت تشنه  
نباشد در دنیا تشنه‌گان را آب دهد.

کسی که می‌خواهد در قیامت گرسنه  
نباشد، شکمهای گرسنه را در دنیا سیر کند.  
و بر در سوّمی نیز سه کلمه نوشته شده  
بود:

خدا لعنت کند دروغگویان را.  
خدا لعنت کند بخیلها را.  
و خدا لعنت کند ظالمین را.  
و بر در چهارم سه کلمه نوشته شده بود:  
خدا ذلیل کند کسی را که اهانت به اسلام  
می‌کند.

خدا ذلیل کند کسی را که به اهل بیت  
پیغمبر اکرم اهانت می‌کند.  
خدا ذلیل کند کسی را که کمک ظالمین  
بر ظلم مخلوقین باشد.

و بر در پنجم سه کلمه نوشته شده بود:  
از هوای نفس به خاطر ایمانت  
پیروی نکن.

زیانت را به چیزی که قصد نکردی زیاد  
 باز نکن که سقوط از رحمت خدا خواهی کرد.  
 و کمک برای ظالمین نباش.  
 و بر در ششم نوشته شده بود:  
 من که جهنّم، حرامم بر کسانی که  
 متهجّدند و نماز شب می خوانند.  
 من حرامم بر صدقه دهندگان.  
 من حرامم بر روزه گیرندگان.  
 و بر در هفتم سه کلمه نوشته شده بود:  
 حساب کنید نفس خود را قبل از اینکه به  
 حساب حاضر تان کنند.  
 توبیخ کنید نفستان را قبل از اینکه  
 توبیختان کنند.  
 و خدا را بخوانید قبل از اینکه شما را به  
 سوی خدا بیاورند و قدرت بر دعا کردن و دعا  
 خواندن و عبادت نداشته باشید. (۱)

---

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۱۲۸ و بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۱۴۴ و کتاب  
 اربعین حافظ ابو محمد ابی الفوارس صفحه ۲۸. «عن عبدالله بن مسعود قال: قال  
 رسول الله : لما اسرى بي الى السماء قال لي جبرئيل : قد امرت بعرض الجنة  
 والنار، قال فرأيت الجنة وما فيها من النعيم و رأيت النار وما وعد فيها من اليم العذاب  
 والجنة لها ثمانية ابواب و على كل باب منها اربع كلمات كل كلمة منها خير من الدنيا و ما

### «دوازدهم»

در کتاب مناقب خوارزمی صفحه ۵۲ روایت شده که روزی پیغمبر اکرم از خانه همسرش زینب دختر جحش به خانه ام سلمه که نوبت او بود تشریف برد چیزی نگذشت که در را زدند معلوم بود که پشت در، علی بن ابیطالب است چون او آهسته در می زد رسول اکرم متوجه شدند ولی ام سلمه به روی خود نیاورد و طوری وانمود کرد که صدای در را نشنیده است.

پیغمبر اکرم فرمودند: برخیز در را برای او باز کن. ام سلمه گفت: یا رسول الله، این کیست که از حد خود تجاوز کرده است؟ من در را برایش باز نمی کنم او در وقت من خود را وارد کرده و حال آنکه درباره من دیروز آیه ای نازل شده است.

فيها لمن يعلمها و يعمل بها و النار لها سبعة ابواب على كل باب منها ثلاث كلمات كل كلمة خير من الدنيا و ما فيها لمن يعلمها و يعمل بها قال لي جبرئيل : فعلى الاول منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله لكل شيء حيلة و حيلة العيش اربع خصال القناعة و نبذ الحقد و ترك الحسد و مجالسة اهل الخير و على باب الثاني مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله لكل شيء حيلة و حيلة السرور في الاخرة اربع خصال مسح رؤوس اليتامى و التعطف على الارامل و السعي في حوائج المسلمين و تفقد الفقراء و المساكين و على الباب الثالث مكتوب لا اله الا الله ←  
→ محمد رسول الله على ولي الله لكل شيء حيلة و حيلة الصحة في الدنيا اربع خصال قلة الكلام و قلة المنام و قلة الطعام و عدم قلة الصيام و على الباب الرابع مكتوب اربع كلمات لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليكرم ضيفه من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليكرم جاره من كان يؤمن

## رسول اکرم تقریباً با خشونت فرمود:

کسی که می خواهد خدا را اطاعت کند  
 باید از پیامبر هم اطاعت کند زیرا اطاعت خدا  
 همان اطاعت رسول الله و تمرّد رسول خدا  
 تمرّد خدا است. دم در مرد با شخصیتی  
 ایستاده است او نزق و حزق نیست<sup>(۱)</sup> او کسی  
 است که خدا و رسولش او را دوست دارند و  
 او هم، خدا و رسولش را دوست دارد.

اَمْ سَلَمَه می گوید: بالاخره من برخاستم و در را برای او باز

بالله واليوم الآخر فليكرم والديه من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو  
 يسكت، و على الباب الخامس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله عليّ ولي الله من  
 اراد أن لا يشتم فلا يشتم من اراد أن لا يذلّ فلا يذل من اراد أن لا يظلم فلا يظلم من اراد أن  
 يستمسك بالعروة الوثقى في الدنيا فليقل لا اله الا الله محمد رسول الله عليّ ولي الله و  
 على الباب السادس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله عليّ ولي الله من احبّ ان  
 يكون قبره واسعاً فسيحاً فليبين المساجد، من احب أن لا يأكله الديدان تحت الارض  
 فليسكن المساجد، من احب أن يكون طرياً مطراً فليكسو المساجد بالبسط من احب ان  
 يرى موضعه من الجنة فليأنس المساجد، و على الباب السابع مكتوب لا اله الا الله  
 محمد رسول الله عليّ ولي الله بياض القلب في اربع خصال: عيادة المرضى و ←  
 ۱ — نزق به معنی فرس و حزق به معنی حمار است.

→ اتباع الجنائز، و شری الاكفان، و ردّ القروض و على الباب الثامن: لا اله الا الله محمد  
 رسول الله عليّ ولي الله من اراد الدخول في هذه الابواب الثمانية فليتمسك بابر  
 خصال بالصدقة والسّخى و حسن الخلق والكفّ عن عباد الله ثم قرئت ما على ابواب  
 جهنّم فاذا على الباب اوّل مكتوب ثلاث كلمات، من رجا الله سعد و من خاف الله أمن،  
 والهالك المغرور من رجا غير الله و خاف سواه و على الباب الثّاني مكتوب ثلاث  
 كلمات: من اراد أن لا يكون عرياناً في القيامة فليكسو الجلود العارية في الدنيا و من



کردم او دو طرف در را بسته نگه داشت و در را گرفت و نگذاشت  
حرکت و یا صدائی را از ما بشنود و من هم به جایگاهم برگشتم او  
از رسول اکرم اجازه گرفت و داخل شد رسول اکرم رو به  
من کردند و فرمودند:

آیا این را می شناسی؟ گفتم: بله او  
علی بن ابیطالب است فرمود:

راست می گوئی سَجِیت او از سَجِیت  
من است، گوشت او گوشت من است و خون  
او خون من است و او مظهر علم من است.  
اینها را بشنو و شهادت بده.

او بعد از من قاتل ناکثین و قاسطین و  
مارقین است.

اینها را بشنو و شهادت بده.  
او به خدا قسم زنده کننده سُنّت

---

اراد أن لا یكون عطشاناً فی القيامة فلیسقى العطاش فی الدنيا و من اراد ان لا یكون  
جائعاً فلیطعم البطون الجایع فی الدنيا، و علی الثالث مکتوب ثلاث کلمات: لعن الله  
الکاذبین، لعن الله الباخلین، لعن الله الظالمین، و علی الرابع مکتوب ثلاث کلمات: اذل  
الله من اهان الاسلام، اذل الله من اهان اهل البيت، اذل الله من اعان الظالمین علی ظلم  
المخلوقین، و علی الخامس مکتوب ثلاث کلمات: لاتتبع الهوى تجانبه الايمان و  
لاتكثر منطقك فیما لا یعنیک فتسقط من رحمة الله، ولا تکن عوناً لظالمین و علی  
السادس مکتوب انا حرام علی المتهجدین، انا حرام علی المتصدّقین، انا حرام علی  
الصائمین، و علی السابع مکتوب ثلاث کلمات: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و  
وبّخوا انفسکم قبل ان توبّخوا، وادعوا الله عزوجل قبل ان تردوا علیه ولا تقدروا  
علی ذلك».

من است.

اینها را بشنو و بعد از من شهادت بده.  
اگر بنده‌ای هزار سال بعد از هزار سال  
بین رکن و مقام عبادت کند ولی روز قیامت که  
با خدا ملاقات می‌کند با علی دشمن باشد  
خدای تعالی او را به رودر جهنم می‌اندازد.<sup>(۱)</sup>

### «سیزدهم»

ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۷۸ از  
ابی الاسود دثلی نقل می‌کند که او گفت: از ابوبکر بن ابی قحافه شنیدم  
که می‌گفت: ای مردم بر شما باد که از علی پیروی کنید زیرا من از  
پیغمبر اکرم شنیدم که می‌فرمود:

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۲۴۵ این روایت مکرر به همین مضمون در کتب اهل  
سنت نقل شده است. «خرج النبی من عند زینب بنت جحش فأتی بیت ام سلمة و  
كان یومها من رسول الله فلم یلبث أن جاء علی فدخل الباب دقاً خفياً، <  
> فانتبه رسول الله الدق وانكرته ام سلمة فقال لها رسول الله قومی فافتحی له  
الباب فقال یا رسول الله: من هذا الذی بلغ من خطره ما تفتح له الباب فاتلقاه  
بمعاصمی و قد نزلت فی آیه من کتاب الله بالامس فقال كالمخشن ان طاعة الله طاعة  
الرسول و من عصی الرسول فقد عصی الله ان بالباب رجلاً لیس بالنزق ولا بالحزق  
یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله، ففتحت له الباب فأخذ بعضادتی الباب حتی اذا  
لم یسمع حساً ولا حركة و صرت الى خدری استأذن، فدخل فقال رسول الله  
أتعرفینه؟ قلت: نعم هذا علی بن ابیطالب قال: صدقت سچیته من سچی و لحمه  
من لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی اشهدی هو والله محیی سنتی،  
فاسمعی واشهدی و أن عبداً عبد الله ألف عام بعد الف عام بین الركن و المقام ثم لقی الله  
مبغضاً لعلی لأکبه الله یوم القیامة علی منخریه فی نار جهنم».



علی بهترین انسانی است که خورشید بر  
او طلوع کرده و غروب می‌کند.

و فرمود: او بهترین بشر است. (۱)

### «چهاردهم»

در کتاب جواهر العقدین نقل شده که روزی مأمون عباسی از  
حضرت علی بن موسی الرضا پرسید: به چه دلیل جدّت  
امیرالمؤمنین تقسیم‌کننده بهشت و جهنّم است؟ حضرت علی  
بن موسی الرضا فرمود:

مگر شما از جدّتان ابن عباس روایت  
نمی‌کنید که پیغمبر اکرم فرمود: حَبّ  
علی ایمان و بغض او کفر است. مأمون  
گفت: بله. حضرت رضا فرمودند که  
روی همین اصل علی قسیم الجنة والنار  
است.

مأمون گفت: احسنت خدا مرا بعد از تو زنده نگه ندارد شهادت  
می‌دهم که تو وارث علوم پیغمبر اکرمی (چه خوب جواب مرا  
دادی).

اباصلت می‌گوید: بعد که از نزد مأمون بیرون آمدیم من به

---

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۲۵۰. «عن ابی الاسود الدّؤلی سمعت ابابکر یقول:  
ایّها النَّاس علیکم بعلي بن ابيطالب فانّی سمعت رسول الله یقول: علی خیر من  
طلعت علیه الشّمس و غربت بعدی». «و قال فی حدیث آخر علی کان خیر البشر».

حضرت رضا عرض کردم: چقدر خوب جوابش را دادید.

حضرت رضا به من فرمودند:

این کلمه ای بود که او می خواست، ولی  
این را بدان که من شنیدم از حسین بن  
علی که از پدرش علی بن ابیطالب  
نقل می کرد که پیغمبر اکرم فرمود: ای  
علی تو تقسیم کننده بهشت و جهنم، روز  
قیامت که شود جهنم به تو می گوید: این مال  
من و این مال تو. (۱)

### «پانزدهم»

ابن اثیر در کتاب اسد الغابه جلد ۵ صفحه ۵۴۷ نقل می کند از  
قول معاذة الغفاریه که او می گوید: من با پیغمبر اکرم مأنوس بودم  
و با آن حضرت در سفرها و غزوات بیرون می رفتم مریضها را

۱ - احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۲۶۳. «فی جواهر العقیدین ان المؤمن قال لعلی الرضا  
ابن موسی بن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الامام الحسین  
بائی وجه جدک علی ابن ابیطالب قسیم الجنّة والتّار؟ فقال: یا امیرالمؤمنین ألم ترو عن  
ابیک عن عبدلله بن عباس رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله يقول: حبّ علی  
ایمان و بغضه کفر؟ فقال: بلی، فقال: بهذا ظهر کونه قسیم الجنّة و التّار، فقال المؤمن: لا  
أبقانی الله بعدک یا اباالحسن، اشهد أنك وارث علوم رسول الله قال ابوالصلّت  
عبدالسلام الهروی ما احسن ما أجبته به امیرالمؤمنین فقال یا اباالصلّت إنها کلمة من  
حيث یهوی، ولقد سمعت الحسین یحدّث عن أبيه علی رضی الله عنه قال: قال لی  
رسول الله : أنت قسیم الجنّة والتّار فیوم القيامة تقول التّار هذا لی و هذا لك».



پرستاری می‌کردم، جراحاتها را مداوا می‌نمودم، یک روز به خانه عایشه برای دیدن پیغمبر اکرم وارد شدم دیدم علی بن ابیطالب از خدمت پیغمبر اکرم بیرون می‌آید و سپس شنیدم پیغمبر اکرم به عایشه می‌فرمود: این (و اشاره به علی بن ابیطالب می‌کرد) محبوبترین مردها است در نزد من و گرامی‌ترین آنها است برای من حقّ او را بشناس و او را گرامی بدار.<sup>(۱)</sup>

### «شانزدهم»

در کتاب بحرالمناقب صفحه ۹۹ از سلمان فارسی و مقداد و ابی‌ذر نقل شده که گفتند: مردی بر علی بن ابیطالب فخر کرد، پیغمبر اکرم به علی بن ابیطالب فرمود:

یا علی افتخار کن بر اهل شرق و غرب و عرب و عجم، زیرا تو از جهت نسب گرامی‌ترین آنها هستی و پسر عم پیغمبر اکرمی.

تو گرامی‌ترین آنهاست از جهت شخصیت خودت،

---

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۳۲۴ این روایت در کتب معتبره اهل سنت مکرّر نقل شده است. «قالت معاذة الغفارية: كنت انيساً برسول الله اخرج معه في الاسفار» → أقوم على المرضى وادّوى الجرحى فدخلت على رسول الله بيت عائشة و علي رضي الله عنهما خارج من عنده فسمعتة يقول: يا عائشة ان هذا احب الرجال الى و أكرمهم عليّ فاعرفي له حقه و أكرمي مثواه».

گرامی ترین آنها از حیث درجه و مقام،  
 گرامی ترین آنها از حیث فرزندان،  
 گرامی ترین آنها از حیث برادر،  
 گرامی ترین آنها از جهت علم،  
 داناترین آنها از جهت حکمت،  
 قدیمی ترین آنها از جهت اسلام،  
 عظیم ترین آنها از جهت غنای نفس،  
 بهتر از همه قرآن کتاب خدای عزوجل  
 را می خوانی و می فهمی،  
 از همه حسب و نسبت بالاتر است،  
 در وقتی که با جنگ روبرو می شوی از  
 همه قلبت شجاعتراست،  
 جود و سخاوت از همه بیشتر است،  
 زهد و بی رغبتیت به دنیا از همه  
 بیشتر است،  
 از همه بیشتر جنگ و جهاد را دیده ای،  
 از همه خوش خلق تری،  
 از همه راستگو تری،  
 از همه نزد خدا و من محبوب تری.  
 بعد از من سی سال زنده هستی و در این



مدّت بندگی خدا را می‌کنی و بر ظلم قریش  
که به تو وارد می‌کنند صبر می‌کنی.

سپس اگر یاوری داشته باشی در راه خدا  
جهاد می‌کنی. و با راهنمایی باطن قرآن قتال  
می‌کنی. آنچنان که من با تنزیل و ظاهر قرآن  
جنگ کردم.

سپس شهید می‌شوی و محاسنت با  
خون سرت خضاب می‌گردد قاتل تو مانند  
پی‌کننده ناقه صالح مبعوض و دور از  
خدا است.

ای علی تو در هر امری مغلوب و حقّت  
غصب می‌شود ولی از تو می‌خواهم بر  
اذیت‌های امت برای خدا و به خاطر من صبر  
کنی، اجرت نزد خدا محفوظ است و ضایع  
نمی‌شود خدا از اسلام به تو جزای خیر  
دهد. (۱)

---

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۳۳۱. «عن سلمان الفارسی و المقداد و ابی ذر قالوا:  
ان رجلاً فاجر علی ابن ابیطالب فقال له رسول الله : یا علی فاجر اهل الشرق و  
الغرب و العرب و العجم فأنت أكرمهم نسباً و ابن عمّ رسول الله و أكرمهم نفساً و اكرمهم  
درجة و أكرمهم ولداً و أكرمهم أخاً و أكرمهم علماً و اعلمهم حكماً و أقدمهم سلماً و  
اعظمهم غنى فی نفسك و مالك و أنت أقرئهم لكتاب الله عزوجل و اعلاهم نسباً و

«هفدهم»

آنچه در اینجا تحت عنوان یک حدیث نوشته می شود انتخاب شده از احادیث زیادی است که پیغمبر اکرم در مکانهای مختلف بیان فرموده و در احادیث متعدده ای در کتب اهل سنت ذکر شده است.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد حضرت آدم را با علمی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت آدم را با سلامت نفسی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت آدم را با مسالمتی که در او هست ببیند به علی بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد حضرت نوح را با

أشجعهم قلباً في لقاء الحرب و أجودهم كفاً و ازهدهم في الدنيا و أشهدهم جهاداً و احسنهم خلقاً و أصدقهم لساناً و أحبهم الى الله و الىّ و ستبقى بعدى ثلاثين سنة و تعبد الله و تصبر على ظلم قریش لك ثمّ تجاهد في سبيل الله اذا وجدت أعواناً تقتاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله ثمّ تقتل شهيداً تخضب لحيتك من دم رأسك قاتلك يعدل عاقر الناقة في البغضاء لله و البعد من الله يا على انك من بعدى في كل امر مغلوب و مغضوب تصبر على الاذاء في الله وفيّ محتسباً أجرك غير ضايع عند الله فجزاك الله عن الاسلام خيراً يا على».



فهمی که در او هست، ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

تقوائی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

حُسنی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

خشیتی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

علم و حکمتی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

حاکمیتی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

فقاہت و فهمی که در او هست ببیند.

کسی که می‌خواهد حضرت نوح را با

اطاعت و بندگی که در او هست ببیند به علی

بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می‌خواهد حضرت «یحیی بن

زکریّا» را با زهدی که در او هست ببیند.



کسی که می‌خواهد حضرت یحیی بن  
زکریّا را با جهاد و کوششی که در او هست  
بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت یحیی بن  
زکریّا را با اطاعت و بندگی که در او هست  
بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت یحیی بن  
زکریّا را با طهارت و پاکی که در او هست بیند  
به علی بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می‌خواهد حضرت ابراهیم را با  
حلمی که در او هست بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت ابراهیم را با  
مقام خلیل اللهی که در او هست بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت ابراهیم را با  
صداقتی که در او هست بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت ابراهیم را با  
سخاوتی که در او هست بیند.

کسی که می‌خواهد حضرت ابراهیم



خلیل را با علم و حکمتی که در او هست  
بیند به علی بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
شخصیّت و عظمتی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
هیبتی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
مناجاتی که او با خدای تعالی دارد، ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
شجاعتی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
حشمت و شوکتی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
قاطعیت و شدّتی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
زهدی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت موسی را با  
قربنی که به خدا دارد ببیند، به علی بن ابیطالب



نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که دوست دارد و می خواهد  
حضرت عیسی را با بندگی و عبادتی که در او  
هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را در  
حال سیاحت و سیر و سفر ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را با  
سننی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را با  
ورعی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را با  
زهدی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را با  
صدق و صفائی که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را با  
توبه و انابه‌ای که در او هست ببیند.

کسی که می خواهد حضرت عیسی را در  
مقام صفوة اللہی ببیند، به علی بن ابیطالب



نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد جمال یوسف را

بیند.

کسی که می خواهد حُسن و نیکوئی

یوسف را ببیند به علی بن ابیطالب

نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد اسرافیل را با هیبتی

که دارد ببیند، میکائیل را با مرتبه و مقامی که

دارد ببیند، جبرائیل را با عظمت و جلالی که

دارد ببیند، به علی بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد یعقوب را با حزنی

که در او به خاطر فراق یوسف بود ببیند، به

علی بن ابیطالب نگاه کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد به عظمت مُلک

سلیمان نگاه کند به علی بن ابیطالب نگاه

کند.

کسی که می خواهد اَهمیّت صبرِ ایوب را  
متوجّه شود، به علی بن ابیطالب نگاه  
کند.

کسی که می خواهد ورع و پارسائی  
یونس را ببیند، به علی بن ابیطالب نگاه  
کند.

پیغمبر اکرم فرمود:

کسی که می خواهد خُلقِ عظیم  
محمّد را ببیند.

کسی که می خواهد حسب و نسب  
محمّد را ببیند.

کسی که می خواهد شرافتِ محمّد  
را ببیند.

کسی که می خواهد کمال و منزلت  
محمّد را ببیند.

کسی که می خواهد فداکاریهای  
محمّد را ببیند، به علی بن ابیطالب  
نگاه کند.



زیرا خدای تعالی در او هفتاد صفت از

صفات انبیاء را جمع کرده، که در احدی

غیر از او این صفات جمع نشده است.

در بعضی از روایات وقتی که پیغمبر اکرم صفاتی را برای

علی بن ابیطالب بیان کرد فرمود:

هر کس این صفات را می خواهد ببیند به

این مردی که دارد می آید نگاه کند.

مردم وقتی که چشم به در دوخته بودند

تا ببینند آنکه می آید کیست، رسول اکرم

به سخنانش ادامه داد و فرمود: او مثل خورشید

و ماهی است که در حرکت اند، مثل ستاره

درخشان است. قلبش از همه مردم شجاعت تر

است، دستش از همه مردم با سخاوت تر است

بر دشمن او لعنت خدا باد.

وقتی پیغمبر اکرم با حرارت این مطالب را می فرمود مردم

به آن طرفی که پیغمبر اشاره می فرمودند همچنان نگاه می کردند که

ببینند این شخص که می آید کیست دیدند او «علی بن ابیطالب»

است و منظور پیغمبر اکرم آن حضرت است.<sup>(۱)</sup>

در بعضی از روایات وقتی پیغمبر اکرم این صفات را برای شخصی که اسمش را نمی برد بیان می کرد و ابوبکر در آنجا نشسته بود به پیغمبر اکرم عرض کرد: شما یک مرد را با سه پیغمبر مقایسه کردید، به به خوشا به حال این چنین مردی، آیا آن شخص کیست؟

۱ — احادیث و اسناد مطالب فوق در کتاب احقاق الحق جلد ۴ از صفحه ۳۹۲ تا صفحه ۴۰۶ موجود است که ما آنها را خلاصه کرده و به خوانندگان محترم تقدیم می داریم.

→ قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى آدم في سلامته فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى آدم في سلمه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في فهمه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في تقواه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في حسنه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في خشيته فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في حكمته فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في حكمه فلينظر الى علي بن ابي طالب .»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في فقهه فلينظر الى علي بن



پیغمبر اکرم فرمود: آیا او را نمی شناسی؟  
 ابی بکر گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند که او کیست؟  
 پیغمبر اکرم فرمود: او ابوالحسن علی بن ابیطالب  
 است.

ابوبکر رو کرد به علی بن ابیطالب گفت: خوشابه حالت ای  
 ابالحسن کیست مثل تو ای ابالحسن.

«هجدهم»

اخطب خطباء خوارزم در کتاب مناقب صفحه ۱۸ چاپ

تبریز

→ ابی طالب «  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى نوح في طاعته فلينظر الى علي بن ابي  
 طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يحيى بن زكريا في زهده فلينظر الى علي  
 بن ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يحيى بن زكريا في جهاده فلينظر الى علي  
 بن ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يحيى بن زكريا في طاعته فلينظر الى علي  
 بن ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يحيى بن زكريا في طهارته فلينظر الى  
 علي بن ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه فلينظر الى علي بن  
 ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في خلته فلينظر الى علي بن  
 ابي طالب»  
 و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في صدقه فلينظر الى علي بن

می گوید: پیغمبر اکرم فرمود:

اگر درختان قلم شوند و دریا مرگب شود  
و جن حسابگر گردد و همه انسانها نویسنده  
شوند نمی توانند فضائل علی بن ابیطالب  
را احصاء نمایند. (۱)

خدای تعالی در قرآن می فرماید:

بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات خدای من مرگب شود قبل از

- ← ابی طالب «.
- ۱ — این روایت به اسناد مختلف در کتب اهل سنت نقل شده مراجعه شود به کتاب  
احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۳۸۹ تا ۳۹۲. «عن ابن عباس، قال: قال رسول الله : لو  
أن الغياض أقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الانس كتاب ما أحصوا فضائل علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في انابته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في سخاوته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حكمته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في بطشه فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في هيئته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في مناجاته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في شجاعته فلينظر الى علی بن  
ابی طالب «.
- و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في شوکته فلينظر الى علی بن



آنکه کلمات پروردگارم نوشته شود دریا خشک می گردد ولو آنکه یک دریای دیگر هم به کمک آن دریا بیاید.<sup>(۱)</sup>

و نیز فرموده: اگر آنچه درخت در زمین هست قلم شود و دریا هفت برابر شود و مرکب گردد هرگز کلمات پروردگار من تمام نمی شود.<sup>(۲)</sup>

در احادیث فراوانی از رسول اکرم و ائمه اطهار

ابی طالب «.

۱ — سورة كهف آیه ۱۰۹. «قال الله تعالى: لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِذَاذًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».

۲ — سورة لقمان آیه ۲۷. «قال الله تعالى: لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ».

→ و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في شدته فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في زهده فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في صفوته فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى موسى في قربه فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في سياحته فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في سننه فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في ورعه فلينظر الى علي بن ابي طالب «.

←

رسیده که فرموده‌اند: کلمات الله ائمه اطهار هستند. حتی مرحوم مجلسی در بحار الانوار باب پنجاهم از جلد بیست و چهارم را به این معنا اختصاص داده است.<sup>(۱)</sup>

امام اهل سنت محمد بن ادریس شافعی در ضمن اشعاری می‌گوید: به من گفته‌اند که درباره علی مدحی بگو. من اگر این کار را نکنم و مدح آن حضرت را نگویم مرا متهم به دشمنی با او

۱ — بحار الانوار جلد ۲۴ باب پنجاهم «انّ الائمة کلمات الله».

→ و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في زهده فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في صدقه فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى عيسى في انابته فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يوسف في حسنه فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى اسرافيل في هيئته فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ميكائيل في رتبته فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى جبرائيل في عظمته فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى جبرائيل في جلالته فلينظر الى علي بن ابي طالب».

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يعقوب في حزنه فلينظر الى علي بن ابي طالب».

←



می کنند پس می گویم:

اگر آب هفت دریائی که خدای تعالی خلق کرده مرگب شود و  
آسمان کاغذ گردد و درختان زمین خدا قلم شود و جنّ و انس  
نویسنده گردند و هر یک پشت سر هم برای نوشتن بایستند و  
همه شان مناقب آن حضرت را پشت سر هم بنویسند، نمی توانند از  
این مناقب حتی یکی را بنویسند.<sup>(۱)</sup>

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۳۹۱. قال الشافعی:

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| يقولون لی قل فی علی مدائحا     | فان انا لم افعل يقولوا معاند  |
| فلو أن ماء السبعة الابحر اللتی | و اشجار أرض الله أقلام كاتب   |
| اذا الخط أفناهن عدن عوائد      | و كان جمیع الجن و الانس كتباً |
| اذا کلّ منهم واحد قام واحد     | وراموا جمیعاً منقباً اثر منقب |
| لما خط من تلك المناقب واحد     |                               |

→ و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى سليمان في ملكه فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»  
و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى ايوب في صبره فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»  
و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى يونس في ورعه فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»  
و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى محمد في خلقه فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»  
و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى محمد في حسبه فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»  
و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى محمد في شرفه فلينظر الى علي بن  
ابي طالب .»

### «نوزدهم»

روزی معاویه به ضرار صدائی گفت: برای من علی را توصیف کن ضرار می گوید: من به او گفتم: مرا معاف بدار. معاویه گفت: حتماً باید او را برای من توصیف کنی. ضرار گفت: حالا که من مجبورم او را توصیف کنم به خدا قسم علی بسیار تیزبین و دورنگر بود، بسیار قوی و پر قدرت بود، سخن که می گفت کلام را تمام می کرد و به عدالت حکم می داد، علم از اطرافش مانند نهری جاری بود، نطقش حکمت آمیز بود، از دنیا و مال دنیا وحشت داشت، با شب و تاریکی اش مانوس بود، به خدا قسم اشکش دائماً جاری بود، دائماً فکر می کرد، دستش را زیر و رو می کرد و به نفسش خطاب می نمود و حدیث نفس می فرمود، لباس کمی

→ و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى محمد في كماله منزلته فليُنظر الى علي بن ابي طالب .»

و قال رسول الله : «من اراد ان ينظر الى محمد في هديه فليُنظر الى علي بن ابي طالب فان فيه تسعين خصلة من خصال الانبياء جمع الله فيه و لم يجمع احداً غيره».

«او قال رسول الله : فليُنظر الى هذا الرجل المقبل الذي هو كالشمس و القمر الساري و الكوكب الدرّي، أشجع الناس قلباً و أسخاهم كفاً، فعلى مبعظه لعنة الله تعالى، قال فالتفت الناس لينظروا من هذا المقبل فاذا هو علي بن ابيطالب .»

«و في رواية قال ابوبكر: يا رسول الله اقست رجلاً بثلاثة من الرسل يخ بخ لهذا الرجل من هو يا رسول الله؟ قال النبی : اولا تعرفه يا ابابكر قال الله و رسوله أعلم، قال: هو أبو الحسن علي بن ابيطالب ، فقال ابوبكر يخ بخ لك يا أبا الحسن و أين مثلك يا أبا الحسن».



می پوشید و غذای خوبی نمی خورد.

در بین ما مثل یکی از ما بود، تا از او سؤال می کردیم جوابمان را می داد و به مجرد اینکه خبری از او می خواستیم ما را مطلع می فرمود، با اینکه ما به او خیلی نزدیک بودیم و او به ما خیلی نزدیک بود، جرأت نمی کردیم در اثر هیبتش با او زیاد حرف بزنیم و به خاطر عظمتش ما سخن را آغاز کنیم، مردم متدین را احترام می کرد و عظمت می داد، مساکین را دوست می داشت و فرد قدرتمند را در باطلش به طمع نمی انداخت، ضعیف را از عدلش مأیوس نمی کرد. و من خدا را شاهد می گیرم در بعضی از شبها که تاریک می شد و در آسمان ستاره ها پر می شدند و او در محرابش قرار می گرفت محاسنش را به دست می گرفت و به خود می پیچید آنچنان که مار گزیده به خود می پیچد و با حزن، گریه می کرد و می گفت:

ای دنیا غیر مرا گول بزن، به من تعرض می کنی یا مرا تشویق می کنی؟! هیهات، هیهات  
من تو را به طلاق بائن سه طلاقه کردم رجوع به تو نمی کنم، عمر تو کوتاه است و ارزش تو کم است آه آه از کمی زاد و دوری سفر و راه پر وحشت.

در اینجا معاویه اشک نحشش جاری شد و روی محاسنش می ریخت و هر که در اطرافش بود با صدای بلند گریه می کرد. معاویه گفت: خدا رحمت کند ابا الحسن علی بن ابیطالب را، همان طور بود که تو می گوئی. ای ضرار وقتی او به شهادت رسید حزن تو چقدر بود؟ ضرار گفت: حزن من مثل کسی بود که فرزندش را در دامش ذبح کنند.<sup>(۱)</sup>

### «یستم»

در کتاب مسند احمد بن حنبل آمده که پسر عمر بن خطاب گفت:

به علی بن ابیطالب سه چیز داده

۱ — کتاب امالی بغدادی جلد ۲ صفحه ۱۴۳ طبع مصر. و از کتاب احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۲۵ تا صفحه ۴۳۳. «قال معاویه لضرار الصدائي يا ضرار: صف لي علياً رضي الله عنه، قال: اعفني يا اميرالمؤمنين، قال: لتصفته. قال: أما إذ لابد من وصفه فكان والله بعيد المدي، شديد القوى، يقول فصلاً ويحكم عدلاً، يتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحكمة من نواحيه، يستوحش من الدنيا و زهرتها، و يستأنس بالليل و وحشته، و كان والله فزير العبرة، طويل الفكرة، يقلب كفه و يخاطب نفسه، يعجبه من اللباس ما قصر و من الطعام ما جشب، كان فينا كأحدنا يجيبنا اذا سألناه، و ينبئنا اذا استنبأناه، و نحن مع تقريره ايانا و قربه منا لانكاد نكلمه لهيبته، ولا نبتدئه لعظمته، يعظم أهل الدين و يحب المساكين، لا يطمع القوى في باطله، ولا يبأس الضعيف من عدله، و أشهد بالله لقد رأيته في بعض مواقفه و قد أرخى اليل سدوله و غارت نجومه و قد مثل في محرابه قابضاً على لحيته يتململ تململ السليم، وبيكى بكاء الحزين و يقول يادنيا غري غيري، أبي تعرضت أم الی تشوقت؟ هيهات هيهات قد باينتك ثلاثا لارجعة فيها، فعمرك قصير و خطرك حقير آه آه من قلّة الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق، فبكي معاويه و قال رحم الله أبا الحسن فلقد كان كذلك، فكيف حزنك عليه يا ضرار قال حزن من ذبح ولدها في حجرها».



شده که اگر یکی از آنها برای من می بود من  
آن را بهتر می خواستم از تمام نعمتهائی که  
خدای تعالی به من داده است.

اوّل آنکه پیغمبر به او دخترش را  
داده و او برای علی فرزند آورده است.  
دوم آنکه پیغمبر درهای خانه های  
اصحاب را به طرف مسجد بست مگر در خانه  
او را.

سوم آنکه در روز خیبر پرچم اسلام را به  
او عطا کرده است و در روایاتی «آیه نجوی» را  
هم اضافه کرده است.<sup>(۱)</sup>

بنا به آنچه پسر عمر گفته سه فضیلت یا چهار فضیلت از فضائل  
علی بن ابیطالب در بین اصحاب مسلم بوده که ما یک یک آنها را  
مختصراً توضیح می دهیم.

---

۱ — «فی کتاب مسند احمد بن حنبل جلد ۲ صفحه ۲۶ عن ابن عمر قال و لقد اوتی  
ابن ابیطالب ثلاث خصال لأن تكون لی واحدة منهم أحبّ إلی من حمر النعم: رؤیة  
رسول الله ابنته و ولدت له، و سدّ الابواب الاّ بابہ فی المسجد، و أعطاه الرّایة یوم  
خیبر». این روایت را جمع زیادی از علمای اهل سنت در کتب صحاح خود نوشته اند  
مراجعه شود به کتاب احقاق الحق جلد ۴ از صفحه ۴۳۳ تا صفحه ۴۳۶. و فی روایات  
و «آیه النجوی». تفسیر ثعلبی و کتاب مناقب و کتاب مطالب السؤل و کتاب اضواء  
علی السنّة المحمّدیة و احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۴۹.

اوّل آنکه پیغمبر اکرم دخترش فاطمه زهراء را به علی بن ابیطالب داد و آن حضرت پنج فرزند برای حضرت علی و رسول اکرم آورد یعنی نسل رسول اکرم از آنها به وجود آمد و ما در کتاب «انوار زهراء» و کتاب «امام مجتبی» و کتاب «رسول اکرم» مفصّلاً به این مطلب اشاره نموده و اهمیّت این موضوع را متذکّر شده ایم و اینکه اگر علی نبود از آدم تا قیامت همسری که لیاقت ازدواج با فاطمه زهراء را داشته باشد یافت نمی شد این به آن معنی است که علی بن ابیطالب مقام و عظمتش از حضرت ابراهیم و حضرت موسی به مراتب بالاتر است. دوّم آنکه پیغمبر اکرم دستور فرمود: درهای تمام خانه هائی که به مسجد باز می شد ببندند مگر درب خانه علی بن ابیطالب را (که در همین کتاب جداگانه بحث می شود) و آن به این معنی است که هیچ یک از اصحاب پیغمبر اکرم به عظمت و مقام علی بن ابیطالب نمی رسند و او تنها همدوش پیغمبر اکرم بوده است.

سوّم در جنگ خیر پیغمبر اکرم فرمود: فردا رایه و پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر، او را دوست دارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست می دارد. آن وقت پرچم را به علی بن



ابیطالب داد (که به این موضوع هم در همین کتاب اشاره خواهد شد).

چهارم آنکه پیغمبر اکرم از جانب خدای تعالی دستور فرمود که هر کس می خواهد با پیامبر اکرم در خلوت حرف بزند و با او ملاقات کند باید قبل از ورود و ملاقات با آن حضرت صدقه بدهد هیچ کس جز علی بن ابیطالب این کار را نکرد و مردم در اینجا به غیر از علی بن ابیطالب بسیار بد امتحان دادند.

### «بیست و یکم»

زرنندی حنفی در کتاب نظم درالسمطین صفحه ۱۱۳ نقل می کند که پیغمبر اکرم به علی بن ابیطالب فرمودند:

ای علی به تو سه چیز داده شده که به احدی حتّی به من داده نشده است. یکی آنکه تو داماد منی، ولی من این گونه (یعنی داماد پیغمبر) نیستم و این چنین پدر زنی ندارم. و به تو زنی مثل فاطمه صدّیقه دختر من، عنایت شده، ولی به من مثل او زنی عنایت نشده است.

و به تو پسرانی از صلب خودت مثل حسن و حسین عنایت شده ولی از

صلب من مثل آنها به من داده نشده است. در

عین حال شما از من هستید و من از شما می‌باشم.<sup>(۱)</sup>

توضیح آنکه اگر چه حضرت امام حسن و امام حسین فرزندان پیغمبرند ولی چون فرزندان بلا واسطه آن حضرت نیستند و در مقابل فرزندان بلا واسطه علی بن ابیطالب اند، خود امتیازی است که رسول اکرم به آن اشاره می‌فرماید.

### «بیست و دوم»

گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب می‌نویسد که حرث بن مالک می‌گوید: به مکه رفتم، سعد بن ابی وقاص را دیدم، از او سؤال کردم که آیا تازگی برای علی بن ابیطالب منقبتی شنیده‌ای؟ گفت: چهار چیز برای او دیده‌ام که اگر یکی از آنها برای من می‌بود بهتر بود از اینکه در دنیا مثل عمر نوح را می‌داشتم.

اول: اینکه پیغمبر اکرم وقتی سوره براءت نازل شد ابابکر را فرستاد به طرف مشرکین قریش و او یک شبانه روز به طرف مکه راه رفته بود ولی بعد به علی بن ابیطالب فرمود:

عقب سر ابی‌بکر برو و سوره براءت را

۱ — «عن رسول الله قال لعلی : یا علی اوتیت ثلاثاً لم یؤتین احداً ولا انا اوتیت صهراً مثلی و لم اوت انا مثلی و اوتیت صدیقه مثل بنتی و لم اوت مثلها زوجه و اوتیت الحسن و الحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلهما و لکنکم منی و انا منکم».



از او بگیر و تو آن را تبلیغ کن.

علی خود را به ابی بکر رساند و دستور پیغمبر را عمل کرد و ابی بکر برگشت در حالی که اشک می ریخت و به پیغمبر اکرم عرض کرد: یا رسول الله آیا درباره من چیزی نازل شده؟ پیغمبر اکرم فرمود: نه مگر خوبی، ولی از جانب پروردگار دستور آمده که این سوره را جز خودم یا کسی که از من باشد (یا فرمود: از اهل بیت من باشد) به مردم قریش تبلیغ نکند.

دوم: اینکه ما با پیغمبر اکرم در مسجد بودیم و در آنجا زندگی می کردیم ولی یک شب در بین ما صدا زد و فرمود:

همه باید از مسجد خارج شوند (یعنی درهای خانه هایشان را به طرف مسجد ببندند)  
مگر آل پیغمبر و آل علی.

ما هم همه بیرون رفتیم و درها را بستیم در حالی که کفشهایمان را به زمین می کشیدیم (با ناراحتی و تأثر خارج می شدیم) وقتی که فردای آن شب شد عباس عموی پیغمبر اکرم به محضر آن حضرت رسید و عرض کرد: عمویت و اصحابت را از مسجد بیرون می کنی و این پسر را (یعنی علی بن ابیطالب را) در مسجد سکونت می دهی؟

پیغمبر اکرم فرمود:

من از طرف خودم شما را از مسجد  
خارج نکرده‌ام و از پیش خود این جوان را در  
مسجد سکونت نداده‌ام بلکه خدای تعالی امر  
کرده است که این کار را نکنم.

سوم: در جنگ خیبر پیغمبر اکرم ، عمر را با سعد به طرف  
لشکر فرستاد و آنها شکست خورده برگشتند پیغمبر اکرم فرمود:  
فردا پرچم را به مردی عطا می‌کنم که  
خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم  
خدا و رسولش را دوست دارد.

و خیلی پیغمبر اکرم از او تعریف کرد که من می‌ترسم آنها را  
شمارش کنم. فردا که شد پیغمبر اکرم ، علی بن ابیطالب را  
خواست، اصحاب گفتند که او چشم درد است ولی در عین حال او را  
آوردند در حالی که چشمهای علی بن ابیطالب روی هم بود.  
پیغمبر اکرم فرمود: چشمهایت را باز کن. علی عرض کرد:  
نمی‌توانم. پیغمبر اکرم آب دهانشان را بوسیله انگشتشان روی  
چشم علی بن ابیطالب مالیدند و او شفا یافت و پرچم را به دست  
او دادند و او فاتح خیبر شد.

چهارم: در روز غدیر خم، پیغمبر اکرم فرمود و این مطلب



را به همه رساند که:

ای مردم آیا من به مؤمنین از خودشان

اولی نیستم؟

این کلمه را سه مرتبه فرمود همه گفتند: بله.

پیغمبر اکرم فرمود:

ای علی نزدیک بیا. علی نزدیک

آمد دستش را بلند کرد و پیغمبر اکرم هم

دستش را بلند کرد تا جایی که من سفیدی زیر

بغل پیغمبر اکرم را مشاهده می کردم.

سپس فرمود: کسی که من مولای او هستم،

علی مولای او است، این جمله را آن حضرت

سه مرتبه تکرار فرمودند.

پنجم: از مناقب علی این است که رسول اکرم سوار بر

اسب سرخش شد و رفت و علی را گذاشت. کفار قریش به علی

بن ابیطالب طعن زدند و گفتند که چون پیغمبر اکرم سختش

بوده که علی بن ابیطالب را ببرد و از مصاحبت با او خوشش

نمی آید، او را گذاشته است. این سخن به علی بن ابیطالب

رسید، آن حضرت فوراً خود را به پیغمبر اکرم رساند و مهار

ناقه آن حضرت را گرفت و گفت: قریش گمان کرده اند شما که مرا

گذاشته‌اید سختتان بوده که مرا با خود ببرید و از مصاحبت با من خوشتان نمی‌آید. این را علی بن ابیطالب گفت و اشکش از دیدگانش جاری شد. پیغمبر غضبناک شد و در میان مردم به طوری فریاد زد که همه جمع شدند آن وقت فرمود:

ای مردم آیا از شما کسی هست که برای او حسودی نباشد، سپس رو به علی بن ابیطالب فرمود: آیا خوشحال نمی‌شوی ای پسر ابیطالب که تو برای من به منزله هارون برای موسی باشی الا اینکه بعد از من پیغمبری نیست؟ علی عرض کرد: چرا هم از خدا راضی هستم و هم از پیغمبر خدا. (۱)

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۴۵ تا ۴۴۶. «الکنجی الشافعی فی کفایة الطالب صفحه ۱۵۱ عن حرث بن مالک قال اتیت مکة فلقیت سعد بن أبی وقاص، فقلت: هل سمعت لعلی منقبه؟ قال: قد شهدت له أربعاً لأن تكون لی واحدة منهم أحبّ إلیّ من الدنيا اعر فیها مثل عمر نوح ان رسول الله بعث ابی بکر ببراءة الی مشرکی قریش فسار بها یوما و لیلاً ثمّ قال لعلی اتبع ابابکر فخذها و بلغها، فردّ علی ابابکر فرجع بیکى، فقال: یا رسول الله أنزل فی شیء؟ قال: لا إلاّ خیراً الاّ انه لیس یبلغ عنی الاّ أنا او رجل منی او قال من اهل بیتی، قال و کنا مع النبی فی المسجد فنودی فینا لیلاً لیخرج من المسجد الاّ آل الرسول و آل علی .

قال فخرجنا نجر نعالنا فلما اصبحنا أتى العباس النبی فقال یا رسول الله أخرجت أعمامک و أصحابک و أسكنت هذا الغلام، فقال رسول الله ما أنا أمرت باخراجکم ولا إسکان هذا الغلام، إن الله أمر به و قال و الثالثة أن نبی الله بعث عمرأ و سعدأ الی خیبر، فخرج سعد و رجع عمر فقال رسول الله لاعطین الراية رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فی ثناء کثیرا خشی ان احصى فدعا علیاً فقالوا: إنه أرمء، <



### «بیست و سوم»

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۷۶ می نویسد که پیغمبر اکرم در روزی که خیبر فتح شد فرمود:

یا علی اگر طوائفی از امت من آنچه را که نصاری برای حضرت عیسی گفته اند برای تو نمی گفتند من سخنانی درباره تو می گفتم که مسلمانی بر تو عبور نکند مگر آنکه خاک پایت و زیادی آب وضویت را برای استشفاء ببرد. ولی همین برای تو بس است که تو از منی و من از توأم، تو از من ارث می بری و من از تو ارث می برم، تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی جز آنکه بعد

→ فجیء به یقاد فقال له: افتح عینیک، فقال: لا استطیع، قال: فتفل فی عینه من ريقه و دلکھا بابھا مه و أعطاه الراية. قال والرابعة يوم غدیر خم، قال رسول الله : و ابلغ، ثم قال: ایها الناس الست أولى بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات، قالوا: بلی، قال: ادن یا علی، فرفع یدہ و رفع رسول الله یدہ حتی نظرت بیاض ابطیه، قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، حتى قالها ثلاثاً قال: و الخامسة من مناقبه أن رسول الله ركب على ناقته الحمراء و خلف علياً فنفس ذلك عليه قریش قالوا: انما خلفه انه استثقله و كره صحبته، فبلغ ذلك علياً قال: فجاء حتى أخذ بعزز الناقة، فقال علي زعمت قریش انك انما خلقتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي قال: و بكى علي قال: فنادی رسول الله في الناس فاجتمعوا ثم قال: ایها الناس امنکم احد الا و له حاسد، ألا ترضی یا بن ابیطالب ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، فقال علی : رضیت عن الله و رسوله».

از من پیغمبری نخواهد بود، تو بدهی ها و  
دیون مرا ادا می کنی و به سنت من با  
دشمنان جنگ می کنی، در آخرت تو  
نزدیکتر از همه مردم به من هستی.

تو روز قیامت در کنار حوض کوثر  
جانشین من هستی و منافقین را از حوض  
کوثر دور می کنی.

تو اوّل کسی هستی که در کنار حوض  
کوثر بر من وارد می شوی.

تو اوّل کسی از امت من هستی که داخل  
بهشت می شوی، شیعیان تو بر منبرهائی از نور  
سیراب، صورتها سفید، اطراف من در بهشت  
هستند، من شفاعت می کنم آنها را و در بهشت  
آنها همسایگان من هستند.

دشمنان تو لب تشنه در قیامت  
صورتهایشان مثل زغال سیاه است.

یا علی جنگ با تو جنگ با من است.  
مسالمت با تو، مسالمت با من است  
اظهار محبت و اظهار صمیمیت کردن



آشکار به تو، اظهار محبت و صمیمیت  
آشکار به من است، محبت تو را در دل نگه  
داشتن مثل محبت به من است که در دل نگه  
داشته شود.

تو درب علم منی، فرزندان تو فرزندان  
من اند، گوشت تو گوشت من است، خون تو  
خون من است، حق با تو است و حق به زبان  
تو هر وقت سخن بگوئی جاری می شود،  
آنچه تو بگوئی همان حق است، آنچه در قلب  
تو و در مقابل چشم تو است و تو آن را قبول  
داری حق است.

ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است  
آنچنان که با گوشت و خون من مخلوط است.  
خدای تعالی به من امر فرموده است که  
من به تو و عترت تو و دوستان تو بشارت دهم  
به بهشت و به دشمنان شما جهنم را وعده  
بدهم، یا علی وارد حوض نمی شود کسی که  
دشمن تو باشد و دوستان تو در کنار حوض  
غیبت ندارند.

علی فرمود: در این موقع من افتادم به سجده برای خدای تعالی حمد کردم بر نعمتهائی که او به من داده است و از اسلام و قرآن این نعمتها را فائده برده‌ام و خدای تعالی محبت مرا در دل خاتم الانبیاء و سید المرسلین انداخته است. (۱)

### «بیست و چهارم»

اخطب خوارزم در کتاب مناقب صفحه ۷۸ می نویسد:  
دو نفر نزد عمر آمدند و به او گفتند: نظر شما در طلاق کنیز چیست؟ عمر از جا برخاست و به طرف جمعیتی که دور یکدیگر

۱ — احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۸۳. «قال رسول الله يوم فتحت خيبر، يا علي لولا ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالا لا تمر بملاء من المسلمين الا و أخذوا تراب رجليك و فضل طهورك يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون مني و أنا منك، ترثني و أرتك، أنت مني بمنزلة هرون من موسى الا أنه لا نبي بعدي، أنت تؤدى ديني و تقاتل على سنتي و أنت في الآخرة أقرب الناس مني، و انك غداً على الحوض خيلفتي تذود عنه المنافقين، و انك أول من يرد على الحوض و انك أول داخل يدخل الجنة من امتي، و ان شيعتك على منابر من نور رواء مرويين مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جبراني و ان عدوك غداً ظمأً مظمئين مسودة وجوههم مقمحين، يا علي حربك حربي و سلمك سلمى و علانيتك علانيتي و سريرة صدرك سريرة صدرى، و أنت باب علمى، و ان ولدك و لدى و لحمك لحمى و دمك دمى، و أن الحق معك و الحق على لسانك ما نطقته فهو الحق و فى قلبك و بين عينيك، و الايمان مخالط لحكمك و دمك كما خالط لحمى و دمى، و أن الله عزوجل أمرنى أن ابشرك أنت و عترتك و محبك فى الجنة، و أن عدوك فى النار، يا علي لا يرد الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك، قال: قال: «→ على فخررت ساجداً لله سبحانه و تعالى و حمدته على ما انعم به على من الاسلام و القرآن و حببنى الى خاتم النبیین و سید المرسلین.»



نشسته بودند و در میان آنها یک مرد «اصلع»<sup>(۱)</sup> بود رفت و به آن مرد اصلع گفت: نظر شما درباره طلاق کنیز چیست؟ آن مرد گفت: «دو مرتبه است» عمر برگشت به آن دو نفر جواب داد: «دو مرتبه است» یکی از آن دو نفر گفت: ما به خدمت شما آمدید و شما خلیفه پیغمبرید و از شما سؤال کردیم شما به نزد این مرد آمدید و از او می پرسید مگر خدا به شما مطالب را تعلیم نمی دهد؟ عمر گفت: وای بر تو می دانی این مرد اصلع کیست این علی بن ابیطالب است من از پیغمبر اکرم درباره او شنیدم که می گفت: اگر آسمانها و زمین در کفه ترازویی گذاشته شود و ایمان علی بن ابیطالب در کفه دیگر باشد ایمان علی بن ابیطالب رجحان پیدا می کند.<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از عمر نقل می کند که به حضرت علی بن ابیطالب خطاب کرد و گفت: به خدا قسم اگر ایمان تو با ایمان مردم روی زمین وزن شود ایمان تو رجحان پیدا می کند.<sup>(۳)</sup>

در کتاب کنز العمال جلد ۵ صفحه ۳۳ و در کتاب مفتاح النجاة

---

۱ — «اصلع» کسی است که موهای قسمت جلو سرش ریخته باشد.

۲ — این حدیث را در کتاب مناقب ابن مغازلی و طبری در کتاب ذخائر و بغدادی در کتاب نزهة المجالس و کشفی حنفی در مناقب و قندوزی در ینابیع المودة و شفشای و جمع دیگری از اهل سنت نقل کرده اند. احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۶۱۵.

۳ — شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۷۰. «قال: یا علی واللّه لو وزن ایمانک بایمان اهل الارض لرجحهم».

صفحه ۲۲ و کتاب روض الازهر صفحه ۱۰۰ از ابن عمر نقل می‌کند که گفت: اگر آسمانها و زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی بن ابیطالب را در کفه دیگر قرار دهند ایمان علی رجحان پیدا می‌کند.<sup>(۱)</sup>

### «بیست و پنجم»

در کتاب ینابیع الموده از ابن عباس نقل می‌کند که پیغمبر اکرم فرمودند:

ای علی مثل تو در بین مردم مثل  
 «قل هو الله احد» در قرآن است کسی که  
 «قل هو الله» را یک مرتبه تلاوت کند  
 مانند این است که یک سوّم قرآن  
 را تلاوت کرده و کسی که دو مرتبه  
 «قل هو الله» را بخواند مثل این است که  
 دو ثلث قرآن را خوانده و کسی که سه مرتبه  
 «قل هو الله» را بخواند مثل این است که  
 تمام قرآن را خوانده باشد.

همچنین تو یا علی کسی که تنها به قلبش  
 تو را دوست بدارد یک ثلث ایمان را

۱ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۶۱۳ تا ۶۱۸. «روی عن ابن عمر قال: قال رسول الله : لو أن السماوات والأرض موضوعتان في كفة و ایمان عليّ في كفة لرجح ایمان عليّ».



دارا است و کسی که تو را به قلب و زبان  
دوست بدارد دارای دو ثلث ایمان است و  
کسی که تو را به قلب و زبان و ابراز قدرت در  
کمک به تو دوست بدارد دارای همه ایمان  
است.

به خدائی که مرا به حق به پیامبری  
مبعوث فرموده اگر آنچنان که اهل آسمانها تو  
را دوست دارند اهل زمین هم تو را دوست  
می داشتند خدای تعالی احدی از آنها را عذاب  
نمی کرد. (۱)

### «بیست و ششم»

در کتاب فرائد السمطين از شهر بن حوشب نقل می کند که  
گفت: نزد امّ سلمه بودم دیدم مردی از امّ سلمه اجازه ورود می گیرد و  
می خواهد به منزل او وارد شود. امّ سلمه پرسید: تو کیستی؟ او

---

۱ — ینابیع المودة صفحه ۱۲۵ احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۶۲۱ این روایت به  
سندهای مختلف در کتب اهل سنت نقل شده به کتاب احقاق الحق جلد ۵ از صفحه  
۶۱۹ تا صفحه ۶۲۲ مراجعه شود. اما اصل حدیث «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال:  
قال رسول الله : يا عليّ ما مثلك في الناس الاّ كمثل سورة قل هو الله احد في  
القرآن من قرأها مرة فكأنما قرأ ثلث القرآن و من قرأها مرتين فكأنما قرأ ثلثي  
→ القرآن و من قرأها ثلاث مرّات فكأنما قرأ القرآن كلّ و كذا أنت يا عليّ من أحبّك  
بقلبه فقد أخذ ثلث الايمان، و من أحبّك بقلبه و لسانه فقد أخذ ثلثي الايمان و من أحبّك  
بقلبه و لسانه و يده فقد جمع الايمان كلّ و الذي بعثني بالحقّ نبياً لو أحبّك أهل الارض  
كما يحبّك أهل السماء لما عذّب الله احداً منهم بالتار».

گفت: من ابو ثابت خدمتگزار علی بن ابیطالبم. امّ سلمه فرمود: مرحبا به تو داخل شو. ابو ثابت داخل خانه شد و امّ سلمه به او مرحبا گفت و احوالش را پرسید و ضمناً به او گفت: ای ابو ثابت در زمانی که ارواح پرواز می کنند روح تو به کجا پرواز می کند؟ ابو ثابت گفت: پشت سر علی بن ابیطالب خواهد رفت امّ سلمه گفت: موفّقی، به خدائی که جانم در دست قدرت او است از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود:

علی با حقّ و قرآن است و حقّ و قرآن با  
علی است این دو هرگز از یکدیگر جدا  
نمی شوند تا آنکه کنار حوض کوثر بر من وارد  
شوند. (۱)

### «بیست و هفتم»

در کتاب کواکب الدریّة جلد ۱ صفحه ۳۹ نقل کرده که پیغمبر اکرم فرمود:

علی با قرآن است و قرآن با علی است.

۱ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۶۲۴ در کتاب احقاق الحق روایات زیادی از صفحه ۶۲۳ تا ۶۳۸ از کتب اهل سنت به این مضمون نقل شده است. امّا اصل حدیث «عن شهر بن حوشب قال: كنت عند امّ سلمة رضي الله عنها اذا استأذن رجل فقالت له: من أنت؟ قال: أنا أبو ثابت مولى عليّ فقالت ام سلمة: مرحباً بك يا أبا ثابت ادخل فدخل فرحبت به ثمّ قالت: يا أبا ثابت أين طارقك حين طارت القلوب مطايرها؟ قال: تبع عليّ قالت: وفقت والذي نفسي بيده لقد سمعت رسول الله يقول: عليّ مع الحق والقرآن والحق والقرآن مع عليّ ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض».



و نیز در کتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۱۳۴ از امّ سلمه نقل کرده که پیغمبر اکرم فرمود:

علی با راستی و درستی است و  
حقّ با علی است اینها از هم  
جدانمی شوند تا در کنار حوض بر من  
وارد شوند. (۱)

### «بیست و هشتم»

در کتاب اسد الغابه جلد ۴ صفحه ۳۱ صنابجی که از روات اهل سنت است از علی بن ابیطالب نقل می کند که پیغمبر اکرم فرمودند:

ای علی تو به منزله کعبه هستی به سوی  
تو می آیند ولی تو به سوی مردم نمی روی.  
بنابراین اگر مسلمانها به دنبال تو برای  
خلافت آمدند و تسلیم تو شدند از آنها قبول  
کن و اگر نیامدند تو به طرف آنها نرو تا  
بیایند. (۲)

۱ — به مضمون این دو روایت احادیث زیادی در کتب اهل سنت نقل شده که اگر کسی بخواهد فهرست آنها را ببیند به کتاب احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۶۳۹ تا ۶۴۵ مراجعه کند. «عن امّ سلمة قالت: سمعت رسول الله يقول: علی من القرآن والقرآن مع علی، لا یفترقان حتّی یردا علی الحوض».

۲ — به مضمون حدیث فوق روایات زیادی در کتب اهل سنت نقل شده به احقاق الحق جلد ۵ صفحات ۶۴۶ تا ۶۴۸ مراجعه شود. «عن الصنابجی عن علی قال:

### «بیست و نهم»

در کتاب صحیح ترمذی جلد ۱۳ صفحه ۱۷۰ از انس بن مالک نقل شده که گفت: در مقابل پیغمبر اکرم مرغی طبخ شده گذاشته بودند پیغمبر اکرم دست به دعا برداشت و عرض کرد:

«خدایا محبوبترین مخلوق را

بفرست تا با من از این مرغ

بخورد» ناگهان دیدیم علی بن ابیطالب

پیدا شد و با رسول اکرم مشغول خوردن

آن مرغ شدند.<sup>(۱)</sup>

این حدیث از معروفترین احادیثی است که در کتب اهل سنت به اسناد مختلف نقل شده و به عنوان حدیث «طیر مشوی» معروف است.

طبری در کتاب ذخائر العقبی می نویسد که انس بن مالک می گفت: مرغ طبخ شده ای برای پیغمبر اکرم آوردند پیغمبر اکرم بسم الله گفت و یک لقمه از آن را خورد و عرض کرد: پروردگارا محبوبترین خلق خودت در

---

قال رسول الله : انت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتى، فان أتاك هؤلاء القوم فسلموها اليك يعنى الخلافة فاقبل منهم و ان لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك».

۱ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۳۱۸. «عن انس بن مالك قال: كان عند النبي طير قال: اللهم اننى بأحب خلقك اليك يأكل معى هذا الطير، فجاء على فأكل معه».



نزد تو و من را بفرست تا با من از این مرغ  
بخورد.

در این موقع علی بن ابیطالب در زد من فهمیدم که علی بن  
ابطالب پشت در است و در می‌زند گفتم: کیست؟ گفت: علی  
هستم. من گفتم: رسول اکرم کار دارند (نمی‌توانند شما را ببینند)  
دوباره دیدم پیغمبر اکرم لقمه دیگری خورد و باز همان دعا را  
کرد و علی بن ابیطالب هم دوباره در زد من گفتم: کیست؟  
علی گفت: منم. باز هم به علی گفتم: پیغمبر مشغول  
کاری است.

برای مرتبه سوم پیغمبر اکرم لقمه دیگری برداشت و خورد  
و همان دعای قبل را تکرار کرد برای بار سوم علی بن ابیطالب  
در زد وقتی من گفتم: کیست؟ او با صدای بلند که رسول اکرم  
شنید جواب داد: منم.

رسول اکرم فرمود: انس در را باز کن، من در را باز کردم  
علی وارد شد، وقتی پیغمبر اکرم چشمش به علی افتاد  
تبسم فرمود و گفت:

«خدا را شکر که تو را قرار داد»، من در  
هر لقمه که می‌خوردم دعا می‌کردم که خدای  
تعالی محبوبترین کسانی که نزد او و نزد من

است بفرستد و با من هم غذا شود حالا  
می بینم آن کس تو هستی.

علی عرض کرد: به حقّ خدائی که شما را به رسالت  
مبعوث کرده من سه مرتبه در زدم ولی انس مرا راه نداد و ردم کرد.  
پیغمبر اکرم به انس بن مالک فرمود:  
چرا در را باز نکردی و به او جواب رد  
دادی.

انس می گوید که من گفتم: دوست داشتم یکی از انصار می آمد و  
مشمول دعای شما می شد. پیغمبر اکرم با تبسم فرمودند:  
به خاطر محبتی که به اقوامش دارد این  
کار را کرده او را ملامت نمی کنیم. (۱)

در روایتی از علی بن ابیطالب نقل شده که فرمود: روزی

۱ — دهها روایت به مضمون فوق در کتب سنی و شیعه روایت شده اگر کسی بخواید  
فهرست روایات «طیر مشوی» را ببیند به کتاب احقاق الحق جلد ۵ از صفحه ۳۱۸ تا  
۳۶۸ مراجعه کنید. و اما اصل حدیث «عن انس بن مالک قدمت لرسول الله  
طيراً، فسمى و أكل لقمة ثم قال: اللهم ائتنی بأحب الخلق الیک و الیّ، فأتی علیّ فضرِب  
الباب فقلت: من أنت قال: علیّ، قلت: انّ رسول الله علیّ حجة، ثمّ أكل لقمة و  
قال: مثل الاولی، فضرِب علیّ فقلت: من أنت؟ قال علیّ، قلت: انّ رسول الله علیّ  
حجة، ثمّ أكل لقمة و قال مثل ذلك قال: فضرِب علیّ و رفع صوته، فقال رسول  
الله : یا انس افتح الباب، قال: فدخل فلما رآه النبیّ تبسم ثمّ قال: الحمد لله  
الذی جعلک فائزاً ادعونی کلّ لقمة ان یأتینی بأحب الخلق الیه و الیّ فکنت أنت، قال:  
والذی بعثک اتیّ لأضرب الباب ثلاث مرّات و یردّنی انس، قال: فقال رسول الله :  
لم ردّدته، قلت کنت احبّ معه رجلاً من الانصار، فتبسم رسول الله و قال: ما یلام  
الرجل علی حبّ قومه».



بعد از نماز صبح من و پیامبر اکرم در مسجد بودیم، پیغمبر اکرم از جا برخاست من هم برخاستم و برنامه پیغمبر اکرم این بود که وقتی می خواست به جای معینی برود مرا مطلع می کرد و وقتی در آن مکان زیاد از معمول توقّف می فرمود من می رفتم تا از آن حضرت خبر بگیرم زیرا دلم نمی آمد که مدّتی در فراقش بمانم، آن روز پیغمبر اکرم به من فرمود:

من به خانه عایشه می روم آن حضرت به خانه عایشه رفتند من هم به خانه خودم یعنی خدمت حضرت فاطمه رفتم با حسن و حسینم بودم آنها به وجود من مسرور بودند. من هم به وجود آنها مسرور بودم. ولی پس از مدّتی طاقت نیاوردم و نتوانستم بیشتر فراق رسول اکرم را تحمل کنم لذا از جا حرکت کردم و به در خانه عایشه رفتم در را زدم، عایشه گفت: کیست؟ گفتم: من علی هستم عایشه گفت: پیغمبر استراحت کرده اند. من برگشتم ولی با خود گفتم: پیغمبر اکرم استراحت کرده باشند و عایشه هم در خانه باشد نه این طور نیست لذا برگشتم و دوباره در را زدم. عایشه صدا زد کیست؟ گفتم: من علی هستم عایشه گفت: پیغمبر کاری دارد، من حیا کردم ولی در جای خود ماندم و از در زدن مکرّر خودم خجالت می کشیدم ولی طاقت نداشتم که به خانه بروم و صبر کنم لذا دوباره در را برای مرتبه سوّم محکمتر زدم. این بار وقتی عایشه سؤال کرد:

کیست؟ و من بلند گفتم: من علی هستم شنیدم که پیغمبر اکرم به عایشه می گوید: در را برای علی باز کن.

او هم در را باز کرد و من داخل خانه شدم.

پیغمبر اکرم به من فرمود: بنشین یا ابا الحسن. من جریانم را برای تو بگویم یا تو جریان تأخیرت را به من می گوئی گفتم: یا رسول الله شما بفرمائید، به جهت اینکه فرمایشات شما بهتر است. پیغمبر اکرم فرمود:

ای ابا الحسن مشغول کاری بودم ولی گرسنه ام بود و آن را اظهار نمی کردم وقتی که وارد خانه عایشه شدم با اینکه در اینجا زیاد نشستم در عین حال مثل اینکه در این خانه هم چیزی برای خوردن پیدا نمی شد که عایشه برای من حاضر کند لذا دستم را به طرف آسمان دراز کردم و از خدائی که نزدیک است و فوراً جواب می دهد، برای رفع گرسنگی ام سؤال کردم که فوراً دوستم جبرئیل بر من نازل شد و این مرغ که در مقابل من هست (پیغمبر با دست به آن اشاره فرمود) جبرئیل آورد و گفت: که خدای تعالی به من وحی



کرده که این مرغ بریان بهترین و پاکترین طعام  
بهشت است لذا من برای تو ای محمد  
آورده‌ام.

من خدا را زیاد شکر کردم و جبرئیل  
برگشت ولی دوباره من دستم را به طرف  
آسمان دراز کردم و گفتم: خدایا از تو  
می‌خواهم که کسی را از بندگانت که تو او را  
دوست داری و من هم او را دوست دارم و او  
تو را دوست داشته باشد و مرا هم دوست  
داشته باشد با من در خوردن این مرغ بریان  
شریک گردان. در همین لحظه صدای در را  
شنیدم و صدای بلند تو را که به عایشه  
می‌گفتی: «منم». لذا به عایشه گفتم: در را باز  
کن تا علی وارد شود و تو داخل شدی من  
دائماً حمد خدا را می‌کردم تا وقتی که تو  
آمدی اینجا نشستی زیرا تو خدا را دوست  
داری و تو مرا دوست داری و خدا تو را  
دوست دارد و من تو را دوست دارم پس ای  
علی از این مرغ بریان با من بخور.



وقتی که من با پیغمبر از گوشت آن پرنده خوردیم پیغمبر  
اکرم به من فرمود: یا علی حالا تو برای من حرف بزن و قصّهات  
را نقل کن. من جریان را برای پیغمبر اکرم گفتم.  
پیغمبر اکرم به عایشه فرمود:

تو نمی خواهستی این کار بشود و او در  
خوردن این مرغ با من شریک گردد ولی هر  
چه خدا خواست انجام شد، اما از تو می پرسم  
ای حمیرا چرا تو این کار را نسبت به علی بن  
ابی طالب کردی؟

عرض کرد: یا رسول الله دوست داشتم پدرم می آمد با شما از  
این مرغ بهشتی می خورد.  
پیغمبر اکرم فرمود:

این اوّل کینه تیزی تو نسبت به علی بن  
ابی طالب نیست که انجام می دهی من  
می دانم در دلت نسبت به علی بن  
ابی طالب چه می گذرد بالاخره یک روزی  
تو با علی جنگ می کنی.

عایشه گفت: مگر ممکن است زنها با مردها مقاتله و  
جنگ کنند؟!



## پیغمبر اکرم فرمود:

ای عایشه تو با علی به مقاتله بر می‌خیزی و جنگ را آغاز می‌کنی و جمعی از اصحاب من با تو همراهی می‌کنند و تو را دعوت به این کار می‌کنند و تو را وادار می‌کنند به او حمله کنی و در این جنگ آنچنان شما رسوائی ببار می‌آورید که اولین و آخرین آن را برای یکدیگر نقل می‌کنند و علامت این کار تو که سوار خر شیطان شده‌ای این است که قبل از آنکه به آن مکان جنگ برسی و به جنگ وادار شوی مبتلا به سگهای حوآب می‌گرددی که به تو پارس می‌کنند و تو درخواست می‌کنی که برگردی و با علی جنگ نکنی ولی چهل نفر از اصحابت نزد تو قسم می‌خورند و شهادت می‌دهند که اینجا حوآب نیست و اینها سگهای حوآب نمی‌باشند، سپس حرکت می‌کنی به شهری که اهل آن شهر از یاران تو هستند شهری است که مکانش دورترین زمینها به آسمان و



نزدیکترین زمینها به آب است (بصره) و تو  
 بالاخره به آرزویت نخواهی رسید و بر  
 می‌گردی و تو را آن روز کسی که از مهلکه  
 نجات دهد و با جمعی از اصحاب و  
 معتمدانش به مدینه برگرداند همین شخص  
 خواهد بود (و اشاره به علی بن ابیطالب

فرمود) او همیشه نسبت به تو خیرخواه‌تر  
 است تا تو نسبت به او. و تو را می‌ترسانم از  
 آنکه بین من و تو در قیامت جدائی بیافتد  
 زیرا هر که را که علی از زنانم طلاق دهد و  
 بین من و او بعد از وفات من جدائی بیندازد  
 طلاق و جدا نمودن او صحیح و جائز است.

عایشه گفت: ای کاش من قبل از آنکه این جریان اتفاق بیفتد  
 بمیرم.

پیغمبر اکرم فرمود:

هیئات هیئات به حقّ آن کسی که جان  
 من در دست او است آنچه گفتم انجام خواهد  
 شد مثل آنکه دارم آن را می‌بینم. سپس رسول  
 اکرم به من فرمود: یا علی برخیز زیرا



وقت نماز ظهر شده است می خواهیم به بلال  
بگویم، که اذان بگوید.

پیغمبر به مسجد تشریف برد و به بلال دستور داد اذان ظهر را  
بگوید، بلال هم اذان گفت و نماز بر پا شد و پیغمبر اکرم نماز  
خواند و من هم با آن حضرت نماز خواندم و ما مدّتی در مسجد  
نشستیم.<sup>(۱)</sup>

ممکن است این قضیه با حدیث طیر مشوی (مرغ بریانی) که در  
بالا گفته شد دو قضیه باشد که به یکدیگر شباهت داشته باشد زیرا  
پیغمبر اکرم در موارد مختلف، علی بن ابیطالب را به عنوان  
کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را  
دوست دارد معرفی کرده است.

### «سی ام»

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک صحیحین جلد ۳ صفحه  
۱۲۶ باسناد صحیح و مختلفه نقل کرده که پیغمبر اکرم در موارد  
مختلفی فرمود:

من شهر علمم علی در آن شهر  
است و کسی که می خواهد وارد شهر شود

باید از در وارد گردد. (۱)

و نیز پیغمبر اکرم فرمود: من مدینه حکمت علی درب آن شهر است و کسی که می خواهد به حکمت برسد باید از درب آن وارد شود. (۲)

و نیز فرمود: من شهری هستم که بهشت معنویت و کمالات در میان آن شهر است و علی درب آن شهر است کسی که می خواهد وارد بهشت آن چنانی شود باید از در آن وارد گردد. (۳)

و نیز پیغمبر اکرم فرمود: من شهر فقاہتم و علی درب آن شهر است و کسی که می خواهد وارد به مسائل علمی و فقاہت

۱ — «قال رسول الله انا مدينة العلم و علي بابها». این حدیث از احادیث متواتر بین مسلمین جهان است مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در کتاب احقاق الحق جلد ۵ از صفحه ۴۶۸ تا ۵۰۱ را به فهرست اسناد این حدیث شریف اختصاص داده است.  
۲ — «قال رسول الله انا مدينة الحكمة و علي بابها فمن اراد الحكمة فليات الباب». تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۰۴ و چند کتب معتبره دیگر و احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۰۲.

۳ — ابن مغزلی در کتاب مناقب و شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودة صفحه ۷۳ نقل می کند که «قال رسول الله : انا مدينة الجنة و علي بابها».



شود باید از درب آن وارد گردد. (۱)

و نیز فرمود: من خانه علمم و علی درب  
آن خانه است. (۲)

و نیز فرمود: من خانه حکمتم و  
علی درب آن خانه است کسی که می خواهد  
دارای حکمت باشد باید از درب آن خانه  
وارد شود. (۳)

### «سی و یکم»

در کتاب حلیۃ الاولیاء جلد ۱ صفحه ۶۵ از ابن مسعود نقل  
می کند که گفت: قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی از  
قرآن ظاهر و باطنی است و در نزد علی بن ابیطالب همه علم  
ظاهر و باطن قرآن وجود دارد. (۴)

### «سی و دوم»

حافظ ابو نعیم در کتاب حلیۃ الاولیاء جلد ۱ صفحه ۶۴ نقل

---

۱ — ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص و احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۰۵. «قال رسول الله : انا مدينة الفقه و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب».

۲ — فی کتاب ذخائر العقبی صفحه ۷۷ «قال رسول الله : انا دار العلم و علی بابها».

۳ — ابن مغزلی فی کتابه مناقب امیر المؤمنین . «قال رسول الله : انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب».

۴ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۱۵. «عن ابن مسعود قال: ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الا و له ظهر و بطن و ان علیاً ابن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن».

می‌کند که رسول اکرم فرمود:

اگر حکمت به ده بخش تقسیم شود نه  
قسمت از آن به علی تعلق دارد و یک  
قسمت آن به سائر مردم و علی در آن  
یک قسمت هم از دیگران داناتر است. (۱)

و نیز ابن عباس نقل می‌کند که اگر علم به ده بخش تقسیم شود  
نه قسمت آن متعلق به علی بن ابیطالب است و در آن قسمت  
دهم باز علی بن ابیطالب از همه مردم داناتر است. (۲)

### «سی و سوم»

ابن مغازلی در کتاب مناقب امیرالمؤمنین از ابن عباس نقل  
می‌کند که پیغمبر اکرم فرمود:

چیزی را من از علم نمی‌دانم مگر آنکه  
به علی بن ابیطالب آن را تعلیم داده‌ام پس او  
باب علم من است. (۳)

رسول اکرم فرمود:

- ۱ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۱۹. «قال رسول الله : قسّمت الحکمة عشرة أجزاء فاعطی علیّ منه تسعة والناس جزءاً واحداً و علیّ أعلم بالواحد منهم».
- ۲ — ینابیع المودّة صفحه ۲۵۴ و احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۲۱. «عن ابن عباس رفعه قال: قسّم العلم عشرة أجزاء فاعطی علیّ منها تسعة وهو بالجزء العاشر أعلم الناس».
- ۳ — احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۰۱. «قال رسول الله : ما علمت شیئاً إلاّ علّمته علیاً فهو باب مدینة علمي».



کسی که می‌خواهد زندگی و مرگ مرا  
داشته باشد و در بهشت عدن که خدا به من  
وعده فرموده مسکن کند باید ولایت علی بن  
ابی‌طالب را داشته باشد و دوستانش را  
دوست داشته و دشمنانش را دشمن داشته  
باشد و با محبت و ولایت پیرو ذریّه او که  
فاضل‌اند و مطیع خدای تعالی هستند باشد  
زیرا آنان (یعنی دوازده امام) از گل من خلق  
شده و خدای تعالی فهم و علم مرا به آنها داده  
است، وای بر تکذیب‌کنندگان فضیلت آنها از  
امت من، آنهایی که قطع اتصال مرا با آنها  
می‌کنند، به شفاعت من نمی‌رسند. (۱)

از این احادیث استفاده می‌شود که علی بن ابیطالب و ائمه  
اطهار در علم و حکمت با پیامبر اکرم مساوی هستند.

### «سی و چهارم»

ابی هریره و ابی سعید الخدری و اسماء بنت عمیس و جابر و ابی  
رافع و حضرت حسن بن علی نقل می‌کنند که:  
روزی پیغمبر اکرم علی بن ابی‌طالب را برای دادن

صدقات به سوی مستحقین آنها فرستاده بود، وقتی حضرت امیرالمؤمنین برگشتند رسول اکرم نمازشان را خوانده بودند علی بن ابیطالب را دیدند که در کنارشان نشسته است رسول اکرم سرشان را روی زانوی حضرت امیرالمؤمنین گذاشتند در این هنگام بر پیغمبر اکرم از طرف پروردگار وحی می شد، حضرت امیرالمؤمنین تکان نمی خورد مبدا رسول اکرم ناراحت شود، کم کم آفتاب غروب کرد و حال آنکه علی بن ابیطالب نماز عصرشان را نخوانده بودند پیغمبر اکرم سرشان را برداشتند و فرمودند:

یا علی نماز خوانده ای عرض کرد: نه، پیغمبر اکرم دست به دعا برداشتند و عرض کردند: «اللّٰهُمَّ اِنْ عَبْدُكَ عَلِيَا اَحْتَسِبُ بِنَفْسِهِ عَلٰى نَبِيِّكَ اَوْفٰى طَاعَتِكَ وَ طَاعَتِ رَسُوْلِكَ فَاَرَدَدَ عَلَيْهِ الشَّمْسُ».

یعنی خدایا بنده تو علی بن ابیطالب خود را بجای پیامبرت قرار داد و به اطاعت تو و اطاعت پیامبرت وفاداری کرد خورشید را برای او برگردان.



همه دیدند که خورشید برگشت بعد از آنکه غروب کرده بود. (۱)

### توضیح:

بدون تردید از نظر اعتقادی برای خدای قادر متعال مشکل نیست که به هر وسیله‌ای که شده خورشید را برگرداند و چند دقیقه‌ای او را نگه دارد و یا گردش زمین را معطل کند تا علی بن ابیطالب نمازش را بخواند و به این وسیله به مردم دنیا بگویند که چون رسول اکرم و علی بن ابیطالب بنده واقعی خدا هستند خدای تعالی ماه و خورشید و افلاک را در اختیار آنها می‌گذارد و آنها تحت فرمان این خاندان خواهند بود.

### «سی و پنجم»

اخطب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۸۹ می‌گوید:

علی بن ابیطالب برای من به منزله  
سر است برای بدن. (۲)

این حدیث از احادیث متواتره‌ای است که به اسناد مختلف در کتب اهل سنت نقل شده است.

۱ — مجموع احادیث و اسناد آنها از کتب اهل سنت در کتاب احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۲۱ تا صفحه ۵۳۹ ذکر شده و این حدیث از احادیث متواتره است.

۲ — قال رسول الله: «علیّ منّی بمنزلة رأسی من بدنی» و فی روایت: «علیّ منّی مثل رأسی من بدنی» و فی حدیث: «علیّ منّی بمنزلة الرأس من بدنی» و فی روایت: «علیّ منّی بمنزلة رأسی من جسدی». (احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۲۳۵ الی ۲۴۱).

### توضیح:

یعنی اگر علی نباشد، صبر و بردباری او نباشد، خدمات او و سخنان او و امامت او بعد از من نباشد، نام من و نام اسلام از بین می رود و می میرد.

### «سی و ششم»

در کتاب مفتاح النجا صفحه ۴۳ از ابن مسعود نقل شده که گفت:  
پیغمبر اکرم فرمود:

علی بن ابیطالب برای من به منزله  
روح من است در جسد من.<sup>(۱)</sup>

توضیح آنکه همان گونه که روح مایه حیات جسد است و اگر او نباشد جسد به تنهایی حرکتی ندارد همچنین اگر علی بن ابیطالب نبود اسلام و پیامبر اسلام و علوم اسلامی، حرکت و حیاتی نداشت، اگر علی بن ابیطالب نبود اسلام و دین محمدی پیشرفتی نداشت. اگر حضرت علی بن ابیطالب و سخنانش و تفسیرش بر قرآن و توضیحاتش درباره حقایق اسلام و شجاعتش در مقابل دشمنان اسلام و دفاعش از اسلام نبود از دین مقدس اسلام اثری باقی نمی ماند.

۱ — اخرج ابن النجار فی تاریخه عن ابن مسعود قال: قال رسول الله : علی بن ابیطالب منی و روحی فی جسدی. احقاق الحق صفحه ۲۴۲ جلد ۵.



### «سی و هفتم»

احمد بن حنبل در کتاب فضائل صحابه صفحه ۲۰۵ از سلمان فارسی نقل می‌کند که می‌گفت: من شنیدم از رسول اکرم که می‌فرمود:

من و علی قبل از خلقت حضرت آدم یک نور بودیم که در نزد خدای تعالی بندگی او را می‌کردیم، او را تسبیح می‌کردیم و تقدیس می‌نمودیم سپس وقتی خدای تعالی حضرت آدم را خلق فرمود این نور را دو نیم کرد نیمی من شدم و نیمی علی بن ابیطالب شد.

این روایت را اکثر کتب اهل سنت به اسناد مختلف نقل کرده‌اند که فهرست آنها در کتاب احقاق الحق جلد ۵ از صفحه ۲۴۲ تا صفحه ۲۵۵ نقل شده است.

و این روایت از روایات متواتره است و معنی‌اش این است که روح رسول اکرم و علی بن ابیطالب در عالم ملکوت یک چیز و یک علم و یک حقیقت بوده است ولی وقتی به عالم ملک قدم گذاشت و خدای تعالی اراده فرمود که او راهنمای بشر باشد او را به دو قسمت تقسیم نمود یکی را به صورت حضرت رسول اکرم

و دیگری را به صورت علی بن ابیطالب درآورد که یکی واسطه بین خدا و خلق باشد و دیگری واسطه بین رسول اکرم و خلق باشد و از روایات بسیاری استفاده می شود که این نور را خدای تعالی در اوّل خلقت آفریده است و همه اشیاء را بوسیله این نور خلق کرده است.<sup>(۱)</sup>

و اما در بسیاری از روایات که آمده این نور هزارها سال قبل از خلقت حضرت آدم و یا چهارده هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم بوده معنی اش این است که در آن زمان این نور وجود داشته و با روایاتی که می گوید این نور قبل از خلقت خلق آفریده شده است منافاتی ندارد.

### «سی و هشتم»

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۴۴ نقل می کند که رسول اکرم فرمود:

کسی که دوست دارد زندگیش مانند  
زندگی من باشد و مرگش (یعنی عالم بعد از  
این عالمش) مانند مرگ و عالم بعد از این عالم  
من باشد و داخل بهشتی که پروردگار من به  
من وعده داده است بشود، علی بن ابیطالب

۱ — در کتاب «در محضر استاد» مفصلاً این موضوع توضیح داده شده است.



و ذریّه و اهل بیت طاهرینش یعنی ائمه  
هدی که چراغهای نوردهنده هستند  
بعد از من دوست داشته باشد و از آنها  
اطاعت کند زیرا آنها شما را از در خانه  
هدایت به گمراهی نمی‌کشانند. (۱)

### «سی و نهم»

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۴۶ از عبدالله بن عمر  
نقل می‌کند که می‌گفت: از رسول اکرم سؤال شد که در شب  
معراج خدای تعالی با چه زبانی با شما حرف زد؟ رسول اکرم  
فرمود:

به زبان حضرت علی بن ابیطالب  
من حرف می‌زد، به من الهام شد که سؤال کنم  
که آیا خدا با من حرف می‌زند یا علی بن  
ابطالب لذا گفتم: خدایا آیا تو با من  
حرف می‌زنی یا علی؟ خدای تعالی فرمود: ای  
احمد من هستم، نه مثل چیزهای دیگر که  
هستند من به بشر مقایسه نمی‌شوم و به چیزی  
شباهت ندارم تو را از نور خودم خلق

کرده‌ام و علی بن ابیطالب را از نور تو  
 خلق نموده‌ام و من از باطن دل تو اطلاع دارم  
 در قلب تو کسی را محبوبتر از علی  
 نیافتم لذا با زبان او با تو حرف می‌زنم.  
 این روایت به اسناد مختلف در کتب اهل سنت نقل  
 شده است.<sup>(۱)</sup>

### «چهارم»

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه ۱۹۱ از سلیمان بن  
 مهران اعمش نقل می‌کند که او گفت: شبی در خواب بودم با زنگ در  
 بیدار شدم پشت در رفتم و سؤال کردم: کیست؟ او در جواب من  
 گفت: من فرستاده امیر المؤمنین ابی جعفر (منصور دوانیقی)  
 هستم. او در آن روزگار خلیفه بود، لذا من بسیار ترسیدم و با ترس  
 گفتم: آیا می‌دانی چرا امیر المؤمنین این موقع شب تو را به در خانه  
 من فرستاده و به من چه کار دارد؟ گفت: نه من نمی‌دانم.

به هر حال من برخاستم و به فکر فرو رفته بودم نمی‌دانستم چه  
 شده چرا او در این موقع که همه چشمها به خواب رفته‌اند مرا  
 خواسته است، بالاخره مدّتی فکر کردم عاقبت به خود گفتم که او  
 حتماً می‌خواهد از فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از من



سؤال کند و من اگر به حق جواب او را بدهم او مرا می‌کشد و حتی مرا زنده به دار خواهد زد.

در این موقع به خدا قسم از زندگی مأیوس شده بودم و یقین کرده بودم که او مرا خواهد کشت لذا وصیتنامه خود را نوشتم و کفتم: را زیر لباسم پوشیدم. و حنوط کردم. و با زن و فرزندانم وداع نمودم. و با فرستاده منصور به نزد او رفتم. وقتی بر او وارد شدم با ترس به او سلام کردم. او جواب داد و به من اشاره کرد که بنشینم. در این موقع دیدم عمر بن عبید وزیر و نویسنده او در گوشه‌ای نشسته است، تا حدی خوشحال شدم و خدا را شکر کردم ولی در عین حال دوباره سلام کردم و گفتم: السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته. بعد نشستیم. او فهمید که من ترسیده‌ام ولی چیزی به من نگفت. پس از لحظاتی اوّل جمله‌ای را که به من گفت این بود که: ای سلیمان.

گفتم: بله یا امیر المؤمنین.

گفت: ای پسر مهران بیا نزدیک بنشین. من نزدیک او رفتم و خدمتش نشستیم او بوی حنوط را از من استشمام کرد و گفت: ای اعمش به خدا قسم اگر به من راست نگوئی دستور می‌دهم زنده تو را به دار بکشند.

گفتم: ای امیر المؤمنین بپرس من به تو دروغ نمی‌گویم زیرا

اگر دروغ بخواهد مرا نجات بدهد راست گفتن بهتر می تواند  
نجاتم بدهد.

او به من گفت: سلیمان من بوی حنوط از تو استشمام می کنم به  
من بگو تو قبل از آنکه اینجا بیائی با خود چه می گفتی و چرا به خود  
حنوط مالیده ای؟

گفتم: من به تو مطلب را می گویم و به تو راست می گویم.  
وقتی فرستادگان تو در آن موقع شب نزد من آمدند و گفتند:  
امیرالمؤمنین تو را خواسته من که از جا برخاسته بودم ترسیدم و با  
خود می گفتم: امیرالمؤمنین مرا در این موقع شب نخواست مگر برای  
آنکه از من فضائل علی بن ابیطالب را سؤال کند و وقتی من به او  
آنها را بگویم مرا زنده زنده به دار می آویزد، لذا دو رکعت نماز  
خوانده و وصیتم را نوشتم و در حالی که فرستادگان تو فشار آورده  
بودند که هر چه زودتر نزد تو بیایم کفنم را پوشیدم حنوط کردم و با  
زن و فرزندانم وداع نمودم و الآن آمده ام و مطیع و فرمانبردارم و من  
از زندگی مأیوسم، ولی ضمناً به عفو شما هم امیدوارم.

او وقتی سخنان مرا شنید و دانست که من راست می گویم با  
اینکه تکیه داده بود برخاست و درست نشست و گفت: «لا حول  
ولا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم» وقتی من این حالت را از او دیدم



و این جمله را از او شنیدم دلم آرام شد و ترسم برطرف شد و دیگر از سطوت و ابهت او نمی ترسیدم ولی دوباره گفتم: «لا حول ولا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم» سپس رو به من کرد و گفت: اسم من چیست؟

گفتم: عبدالله منصور محمد پسر علی بن عبدالله بن عباس.  
گفت: راست گفתי حالا تو را به خدا و به حقّ قرابتم به رسول خدا به من بگو درباره فضائل علی بن ابیطالب چند روایت از همه فقهاء نقل می کنید و چقدر روایت وجود دارد؟

گفتم: حداقل ده هزار حدیث ولی بیشتر از اینها است.  
منصور گفت: من دو حدیث برای تو در فضائل علی نقل می کنم تا احادیثی که از فقهاء نقل می شود کامل گردد ولی به شرط آنکه قسم بخوری آنها را برای شیعیان نقل نکنی.  
گفتم: قسم نمی خورم ولی قول می دهم که آنها را به کسی نگویم.

منصور گفت: فرار می کنی تو خودت چند حدیث در فضائل علی بن ابیطالب و پسر عم رسول اکرم و دامادش و برادرش و شوهر دختر محبوبه اش نقل می کنی؟  
گفتم: بسیار کم حدیث می دانم.  
گفت: مثلاً چقدر؟

گفتم: بسیار کم ای امیرالمؤمنین.

گفت: وای بر تو ای سلیمان قبلاً گفתי ده هزار یا هزار حدیث نقل می‌کنی، ای سلیمان همان ده هزار حدیثی که قبلاً گفתי، بلکه بیشتر، همان درست است در این موقع منصور دو زانو نشست و خوشحال بود و گفت: من برای تو دو حدیث در فضائل علی بن ابیطالب نقل می‌کنم اگر تو آنها را شنیده بودی به من بگو و اگر نشنیده بودی، آنها را گوش بده و بفهم.

گفتم: بله می‌شنوم و به آنچه می‌گوئی عمل می‌کنم و تقاضا می‌کنم آنها را بفرمائید.

گفت: روزگاری بود که من از بنی مروان فرار می‌کردم، شب و روز نداشتم. نمی‌توانستم در شهر و یا در قریه‌ای زندگی کنم. و در همه جا مخفی بودم و در میان شهرهای مختلف می‌گشتم و به هر شهری که وارد می‌شدم مطابق آنچه که مردم آن شهر دوست می‌داشتند خود را تطبیق می‌دادم و من با بیان فضائل علی بن ابیطالب به همه مردم نزدیک می‌شدم، مردم به من ترحم می‌کردند و آب و نانی به من می‌دادند، گاهی لباس کهنه‌ای و گاهی خرج راهی که بتوانم به شهر دیگری بروم به من می‌دادند، تا آنکه به شهر «شام» رسیدم مردم «شام» صبح و شب در مساجدشان و بعد از هر نماز علی بن ابیطالب را لعنت می‌کردند. زیرا آنها همه‌شان یا



از خوارج و یا از طرفداران معاویه بودند.

در یکی از روزها وارد مسجدی شدم ولی لباس درستی که بدنم را بپوشاند نداشتم و با آنکه از آنها خوشم نمی آمد وضو گرفتم و وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم تا آنکه نماز جماعت بر پا شد و من هم با آنها نماز ظهر و عصر را خواندم و با خود می گفتم باید از جا برخیزم و در میان صفوف نماز جماعت بگردم و برای غذای شبم چیزی از آنها بگیرم ولی وقتی امام جماعت نمازش را تمام کرد و رو به مردم نشست دیدم آن پیرمرد به قدری با وقار است که کسی جرأت نمی کند در مقابل او حرف بزند. ناگهان دیدم دو پسر بچه بسیار زیبا و سفید و نورانی وارد مسجد شدند وقتی امام جماعت آنها را دید با شوق و شغف بسیاری به آنها «مرحبا» گفت و فرمود: مرحبا به شما و کسی که شما را به این اسمها نامگذاری کرده است. من از جوانی که کنارم نشسته بود پرسیدم این دو پسر بچه و این امام جماعت کی هستند؟ و با هم چه نسبتی دارند؟ آن جوان گفت: امام جماعت پدر بزرگ این دو پسر بچه است و در این شهر مردی که علی بن ابیطالب را دوست داشته باشد جز این پیرمرد کس دیگری وجود ندارد. من گفتم: الله اکبر از کجا این را می دانی؟

گفت: از آنجائی که اسم دو نوه اش را به نام دو پسر علی بن

ایطالب ، حسن و حسین گذاشته است.

من خوشحال شدم و از جا برخاستم و به نزد امام جماعت رفتم و به او گفتم: مایلید برایتان حدیث خوبی نقل کنم که چشمانتان روشن گردد گفت: بله بدم نمی آید بگو خدا رحمتش را بر تو نازل کند و این را بدان که اگر تو چشم مرا روشن کنی من هم چشم تو را روشن خواهم کرد.

گفتم: پدرم از پدرش و او از جدّم نقل کرده که گفته یک روز ما خدمت رسول اکرم نشسته بودیم دیدیم فاطمه دختر پیغمبر اکرم بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد که پسرانم حسن و حسین از نزد من بیرون رفته اند و هنوز برنگشته اند و او فوق العاده اظهار ناراحتی کرد و حتّی آن حضرت بلند گریه می کرد. رسول اکرم فوراً از جا برخاست و دست به آسمان بلند کرد و عرض کرد:

خدایا حسن و حسین دو فرزند من اند  
نور چشم من اند، میوه قلب من اند. و تو به آنها  
از من مهربانتری و تو می دانی که آنها کجا  
هستند خدایا، مهربانا، به آنها مهربان باش و  
در هر کجا که هستند آنها را حفظ کن و



سلامتشان نگه دار.

وقتی دعای پیغمبر اکرم تمام شد جبرئیل با جمعی از ملائکه مقرب و با عظمت بر پیغمبر اکرم نازل شدند، جبرئیل عرض کرد: محزون و غمگین مباش و به تو بشارت باد که دو فرزند با فضیلت که هم در دنیا و هم در آخرت با فضیلت اند و پدرشان از آنها با فضیلت تر است در «حظیره بنی نجار» به خواب رفته اند و خدای تعالی ملکی را برای حفظ آنها موکل کرده است.

پیغمبر اکرم و اصحابشان خوشحال شدند و برخاستند و به حظیره بنی نجار رفتند، دیدند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین دست به گردن هم در حالی که آن ملک یک طرف بالش را زیر بدن آن دو و طرف دیگر را روی آنها گرفته و نمی گذارد آفتاب بر بدن آنها بتابد خوابیده اند.

پیغمبر اکرم خم شدند و آنها را آن قدر بوسیدند و دست به صورتشان کشیدند تا بیدارشان کردند سپس پیغمبر اکرم حضرت امام حسن را روی دوش گذاشت و جبرئیل در حالی که به صورت «دحیه کلبی» درآمده بود حضرت امام حسین را بر بالش سوار کرد و می گفت: خدای تعالی شما را امروز در دنیا شرافت داده آنچنان که در آسمانها شما را شرافت داده است.

بالاخره همان گونه که آنها را می بردند ابوبکر به آنها برخورد

کرد و عرض کرد: یا رسول الله یکی از این دو بیچه را به من بدهید تا کمک شما یا کمک رفیق شما باشم و من آنها را حفظ می‌کنم تا به خانه برسانم. پیغمبر اکرم فرمود: خدا به تو جزای خیر بدهد ما حاملان خوبی برای آنها هستیم و آنها هم خوب سوار شوندگانی هستند و پدر آنها بهتر از آنها است.

پیغمبر و جبرئیل آنها را می‌بردند و ابوبکر همراه آنها بود تا به مسجد رسیدند. پیغمبر اکرم به بلال فرمود: مردم را در مسجد دعوت کن، تا همه جمع شوند بلال هم فریاد زد و مردم را در مسجد جمع کرد. سپس پیغمبر اکرم ایستادند و خطبه خواندند و حمد و ثنای الهی را نمودند سپس فرمودند:

ای مسلمانان آیا می‌خواهید شما را بعد از خودم به بهترین مردم از حیث جد و جدّه راهنمایی کنم؟

همه گفتند: بله یا رسول الله.

فرمود: بر شما باد به حسن و حسین زیرا جدّ اینها محمد است و مادر بزرگشان خدیجه دختر خویلد سیّدّه زنهای اهل بهشت است. و اوّل کسی است که به ایمان و به آنچه بر پیغمبر نازل شده پیشی



گرفته و آنها را تصدیق نموده و به خدا و پیغمبر ایمان آورده است.

سپس پیغمبر اکرم فرمود: ای جمعیت مسلمین آیا شما را به بهترین مردم از حیث پدر و مادر راهنمایی کنم؟ همه گفتند: بله یا رسول الله.

پیغمبر اکرم فرمود: بر شما باد به حسن و حسین زیرا پدر آنها علی است که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسول را دوست دارد و مادرشان فاطمه دختر رسول خدا است که خدای تعالی در آسمان و زمین به او شرافت داده است.

سپس پیغمبر اکرم فرمود: ای جمعیت مسلمین آیا شما را بر بهترین مردم از حیث عمو و عمه راهنمایی کنم؟ گفتند: بله یا رسول الله.

فرمود: بر شما باد به حسن و حسین زیرا عموی آنها جعفر طیار است که دو

بال دارد و با ملائکه در بهشت در پرواز است  
و عمّه آنها امّ هانی است و امّ هانی دختر  
ابی طالب است.

باز فرمود: ای جمعیت مسلمین آیا شما  
را بر کسی که از حیث دائی و خاله بهترین  
مردم باشند راهنمایی کنم؟  
همه گفتند: بله یا رسول الله.

فرمود: بر شما باد به حسن و  
حسین زیرا دائی آنها ابراهیم پسر  
محمّد است و خاله آنها زینب دختر  
پیغمبر است.

باز فرمود: ای مردم من شما را تعلیم  
می‌دهم و می‌گویم که جدّ حسن و  
حسین در بهشت است و جدّه‌شان در  
بهشت است و پدرشان در بهشت است و مادر  
آنها در بهشت است و دائی آنها در بهشت  
است و خاله آنها در بهشت است و خودشان  
در بهشتند و کسی که دو پسر علی بن ابیطالب  
را دوست داشته باشد با آنها در بهشت است و  
کسی که آنها را دشمن داشته باشد در



جهنم است. و یکی از الطافی که خدا به آنها دارد این است که آنها را در تورات شبر و شبیر نامیده است.

خدایا تو می‌دانی که حسن و حسین در بهشتند و جد آنها در بهشت است و جدّه آنها در بهشت است و پدر آنها در بهشت است و مادر آنها در بهشت است و عموی آنها در بهشت است و عمّه آنها در بهشت است و دایی آنها در بهشت است و خاله آنها در بهشت است و کسی که آن دو را دوست بدارد در بهشت است و کسی که آنها را دشمن بدارد در جهنم است.

منصور دوانیقی گفت: وقتی که این جریان را برای امام جماعت گفتم و امام جماعت آن را از من شنید به من گفت: «هذان لك» این دو چیز مال تو است و تو روایت کن این را در مورد علی بن ابیطالب پس دو خلعت بر من پوشانید و مرا بر استری که آن روز قیمت آن در آن شهر صد دینار طلا بود سوار کرد و به من گفت: ای جوان چشم مرا روشن کردی خدا چشم تو را روشن کند و من تو را به جوانی راهنمایی می‌کنم که چشمت با دیدن او

روشن شود.

گفتم: مرا راهنمایی کن خدا تو را رحمت کند او مرا به آدرس خانه‌ای راهنمایی کرد.

من طبق آدرس او به در آن خانه رفتم همان طوری که سوار بر اسب بودم و دو خلعت دستم بود در را کوبیدم و خادم را صدا زدم به من اجازه ورود داد، من داخل خانه شدم. جوانی را دیدم که به روی سریری نشسته و بسیار خوش قیافه و بسیار جذاب است.

سلام خوبی به او کردم او جواب مرا بهتر از سلام من داد. دست مرا با احترام گرفت و مرا پهلوی خودش نشان داد و به من گفت: به خدا قسم ای جوان من این لباسی را که تو پوشیده‌ای و این استری را که سوار شده‌ای می‌شناسم، به خدا قسم اسم او (یعنی امام جماعت) ابومحمد نیست بلکه اسمش حسن است تو را به این استر سوار نکرده و این لباس را به تو نپوشانده است، مگر به خاطر آنکه تو خدا و رسول و ذریه و عترت پیغمبر را دوست می‌داری. بنابراین من دوست دارم که تو حدیثی از فضائل علی بن ابیطالب برایم نقل کنی.

گفتم: بسیار خوب با علاقه و محبت برای تو حدیثی نقل می‌کنم. پدرم گفت: از قول پدرش و از جدش که او گفت: روزی خدمت پیغمبر اکرم نشسته بودیم که فاطمه در حالی که



حسن و حسین را در بغل گرفته بود و شدیداً گریه می کرد خدمت پیغمبر اکرم رسید، پیغمبر اکرم فرمود: چه چیز تو را ای فاطمه به گریه انداخته خدا چشمان تو را نگریانند؟

فاطمه عرض کرد: چرا من گریه نکنم زنهای قریش مرا سرزنش می کنند که پدرت تو را به شوهری داده که او فقیر و نادار است. پیغمبر اکرم فرمود: فاطمه گریه نکن به خدا قسم خدا این شوهر را برای تو انتخاب کرده من که انتخاب نکرده ام و خدای تعالی از بالای هفت آسمان تو را به او مرحمت فرموده و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل شاهد این ازدواج بوده اند.

خدای تعالی به مردم زمین نگاه کرده و از میان آنها پدرت را به نبوت مبعوث فرمود. در مرتبه دوم باز به زمین و اهل زمین نظر فرمود و از میان مردم علی را انتخاب کرد و خدای تعالی او را به عنوان همسر به تو مرحمت فرمود من هم او را وصی خودم قرار دادم.

علی از من است و من از علی هستم. علی شجاعترین مردم است از حیث قلب، عالمترین مردم است از جهت علم، حلیم ترین مردم است از جهت حلم، قدیمی ترین مردم است از جهت اسلام. دست دل بازتر و خوش خلق تر از همه مردم است.

ای فاطمه روز قیامت وقتی که من پرچم حمد را در دست می‌گیرم و کلیدهای بهشت در دست من است. همه آنها را به علی می‌دهم، علی در آن روز آنچنان عظمتی دارد که آدم و همه فرزندانش زیر لوای آن حضرت‌اند. فاطمه‌جان من روز قیامت علی را بر سر حوض کوثر قرار می‌دهم که هر کس از امت را می‌شناسد از آن سیراب کند. حسن و حسین دو پسران او سیّد جوانان اهل بهشت از اولین تا آخرین‌اند، اسم اینها قبلاً در تورات نوشته شده به نام شبر و شبیر، بعد نام آنها را حسن و حسین به خاطر کرامت پیغمبر و کرامت آنها به پیغمبر در اسلام گذاشتند.

ای فاطمه روز قیامت پدرت دو لباس از لباسهای بهشت می‌پوشد و علی بن ابیطالب هم دو لباس از لباسهای بهشت می‌پوشد و پرچم حمد در دست من است و امت من زیر آن پرچم قرار می‌گیرند و من آن پرچم را به علی بن ابیطالب به خاطر کرامتی که علی نزد خدا دارد می‌دهم. و روز قیامت منادی ندا می‌کند: ای محمد جدّ تو حضرت ابراهیم خوب جدّی است و برادر تو علی بن ابیطالب خوب برادری است. و روز قیامت وقتی خدای تعالی مرا می‌خواند علی را هم با من می‌خواند و روز قیامت وقتی من زنده می‌شوم علی هم با من زنده می‌شود وقتی که من شفاعت می‌کنم علی هم با من شفاعت می‌کند و وقتی من



جواب پروردگارم را می‌دهم علی هم جواب پروردگارش را با من می‌دهد و علی در مقام محمود با من است علی کمک من است در موقع باز کردن درهای بهشت.

بلند شو ای فاطمه علی و شیعیان او روز قیامت جزو رستگارانند. هنوز فاطمه از جا برنخاسته بود که پیغمبر رفت کنار او نشست و فرمود: ای فاطمه گریه نکن، محزون مباش من به زودی از تو جدا می‌شوم و از دنیا می‌روم. فاطمه گریه‌اش زیادت‌تر شد. عرض کرد: پدر پس من کجا تو را ببینم فرمود: مرا زیر لوای حمد در حالی که اَمتَم را شفاعت می‌کنم خواهی دید.

فاطمه عرض کرد: ای پدر اگر من شما را آنجا ندیدم کجا ببینم؟ فرمود: مرا روی صراط می‌بینی در حالی که جبرائیل طرف راستم و میکائیل طرف چپم و اسرافیل پیش رویم و ملائکه پشت سرم و من صدا می‌زنم پروردگارا اَمتَم، اَمتَم بر اینها حساب را آسان کن، پس به طرف راستم نگاه می‌کنم و به طرف چپم نگاه می‌کنم و اَمتَم را می‌بینم و هر پیغمبری آن روز به کار خودش مشغول است و می‌گوید: خدایا خودم، خودم ولی من می‌گویم خدایا اَمتَم، اَمتَم. و اوّل کسی که از اَمتَم من به من ملحق می‌شود تو و علی و حسن و حسین هستید. خدای تعالی می‌گوید: ای محمد اگر اَمتَم تو روز قیامت با گناهای مثل کوه در بزرگی نزد من بیایند همه‌شان را

می‌بخشم در صورتی که شرک به من نیاورده باشند و دشمنان مرا دوست نداشته باشند.

وقتی آن جوان این فضائل علی بن ابیطالب از من شنید دستور داد، ده هزار درهم طلا و سه دست لباس به من دادند، بعد از من پرسید: تو که هستی، گفتم من اهل کوفه هستم. به من گفت: تو آزادی یا بنده؟ گفتم: من آزاد و از سادات هستم. دستور داد سی دست لباس که در صندوقی بود و ده هزار درهم که در کیسه‌ای بود به من دادند. سپس به من گفت: چشمم را روشن کردی ای جوان خدا چشمت را روشن کند. و بیشتر از این از من سؤال نکرد. ولی به من گفت: ای جوان من حاجتی به تو دارم. گفتم: انشاءالله بر می‌آورم. گفت: فردا صبح به فلان مسجد می‌روی تا برادر بدبخت مرا ببینی. منصور دوانیقی می‌گوید: بر من آن شب خیلی طولانی گذشت زیرا می‌ترسیدم که من تا صبح از دنیا بروم.

فردا صبح رفتم به همان مسجدی که او برای من توصیف کرده بود. و برای نماز حضور یافتم در صف اول ایستادم به خاطر ثواب بیشتری که دارد در طرف چپ من یک جوانی نشسته بود که بر سرش عمامه‌ای بود و سر و صورتش را کاملاً پوشانده بود ولی وقتی خواست به رکوع برود ناگهان عمامه‌اش از سرش افتاد من به



سر او نگاه کردم دیدم سرش مثل سر خوک و صورتش به شکل صورت خوک است.

منصور دوانیقی گفت: به خدا قسم من آنچنان حواسم در نماز پرت شد که نفهمیدم در نمازم یا غیر نمازم از تعجّبی که در دلم پیدا شده بود من نمی دانستم چه می خوانم تا آنکه امام جماعت نمازش را سلام داد من به آن جوان گفتم: ای جوان این چه حالتی است که من در تو می بینم. او به من گفت: مثل اینکه تو رفیق برادر من هستی که تو را به مسجد فرستاده تا مرا ببینی؟ گفتم: بله. دست مرا گرفت و از جا بلند کرد و شدیداً گریه می کرد حتّی داد می کشید که نزدیک بود قبض روح شود. سپس مرا به منزل بُرد و به من گفت: به این ساختمان نگاه کن. سپس گفت: وارد شو. من وارد خانه شدم. بعد به من گفت: به این تکیه گاه نگاه کن و گفت: من قبلاً مردی بودم که اذان می گفتم و امامت جمعی را به عهده داشتم و بین اذان و اقامه هزار مرتبه علی بن ابیطالب را لعن می کردم. یک روز جمعه که این کار را کرده بودم و از مسجد به همین خانه وارد شدم و آن روز چون روز جمعه بود چهار هزار مرتبه علی و اولادش را لعن کردم و به این تکیه گاه تکیه کرده بودم،

خوابم برد در عالم رؤیا دیدم مثل اینکه من در بهشت و دیدم علی بن ابیطالب در بهشت تکیه کرده است حسن و حسین

هم با او تکیه کرده‌اند و زیر پای آنها جانمازهایی از نور افتاده در این هنگام من به رسول خدا نگاه کردم دیدم او هم نشسته است و حسن و حسین جلوی او هستند و به دست امام حسن ظرف آبی است و به دست امام حسین جامی است. پیغمبر اکرم به امام حسین فرمود: به من آب بده. حسین بن علی به آن حضرت از آن جام آب داد و آن حضرت آشامید. بعد پیغمبر اکرم فرمود: به پدرت هم آب بده. او به آن حضرت آب داد، علی بن ابیطالب هم آشامید. سپس رسول اکرم به امام حسن فرمود: به همه این جمعیت آب بده. او هم آب داد و همه آشامیدند. بعد پیغمبر اکرم فرمود: به آن شخصی که به دگه تکیه کرده (منظورش من بودم) آب بده. حسن صورتش را از من گرداند و فرمود: ای پدر من چطور به او آب بدهم در حالی که او در هر روز هزار مرتبه پدرم را لعن می‌کند و همین امروز چهار هزار مرتبه آن حضرت را لعن کرده است!

پیغمبر اکرم رو به من کرد و فرمود: خدا تو را لعنت کند. تو چرا علی بن ابیطالب را لعن می‌کنی؟! و به برادرم فحش می‌دهی؟! تو چرا (خدا لعنتت کند) به اولاد من حسن و حسین جسارت می‌کنی و فحش می‌دهی؟!

سپس پیغمبر به من تف کرد که تمام صورت و بدنم را آب



دهن آن حضرت گرفت که وقتی بیدار شدم جای آب دهن آن حضرت را می دیدم. و مرا همان آب دهن مسخ کرد و به صورت خوک درآورد همین طوری که می بینی و مرا خدای تعالی نشانه غضب پیغمبر اکرم برای جهانیان قرار داد.

سلیمان بن مهران می گوید: که منصور دوانیقی به من گفت: ای سلیمان بن مهران این دو حدیثی را که من در اختیار گذاشتم پیش تو محفوظ بماند.

گفتم: نه ای امیر المؤمنین.

منصور گفت: این دو حدیث از گنجینه ها و جواهر احادیث است. سپس به من گفت: وای بر تو ای سلیمان، حبّ علی ایمان است و بغض علی نفاق است.

من گفتم: ای امیر المؤمنین به من امان بده.

گفت: به تو امان دادم.

گفتم: نظر شما درباره کشندگان حسین بن علی چیست؟  
گفت: آنها در آتش اند. خدا آنها را از رحمت خود دورشان کند و لعنت بر آنها باد.

گفتم: کسی که هر یک از اولاد پیغمبر را بکشد همین طور است او هم در آتش است؟

منصور سری تکان داد بعد به من گفت:

وای بر تو سلیمان، سلطنت نازا است. سه مرتبه این جمله را گفت: سلطنت نازا است، مُلک عقیم است، سیاست پدر و مادر ندارد. بعد به من گفت: برخیز برو و فضائل علی بن ابیطالب را هر طور که می خواهی بگو و یک کلمه از آن را از کسی کتمان نکن. والسلام.

این بود چهل حدیث در فضائل علی بن ابیطالب از کتب اهل سنت و جماعت که ما آنها را از میان هزاران روایت انتخاب نموده و در این کتاب نقل نمودیم.

### «اظهارات علی بن ابیطالب درباره تاریخ زندگی خودش»

برگردیم به تاریخ زندگی حضرت مولی الموحّدين امام المتّقين علی بن ابیطالب .

ما در اینجا تاریخ زندگی آن حضرت را از سنّ ده سالگی که رسول اکرم مبعوث می شوند از زبان خود آن حضرت نقل می کنیم.

ضمناً در قبل گفتیم (صفحه ۴۰) که وقتی رسول اکرم مبعوث به رسالت شد و علی بن ابیطالب ده ساله بود ایمانش را به نبوّت رسول اکرم در مجالس و محافل مختلف، اظهار



می فرمود که منجمله خودشان می فرمایند:

وقتی در همان روزهای اوّل که پیغمبر اکرم مبعوث شده بود آیه شریفه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>(۱)</sup> بر پیغمبر اکرم نازل شد. آن حضرت مرا صدا زد و فرمود: ای علی خدا مرا امر فرموده که نزدیکانم را از عذاب الهی بترسانم. و می دانم که من وقتی آنها را به این موضوع دعوت کنم آنها به سادگی حاضر به اجابت نمی شوند. و به من پاسخ نمی دهند. لذا سکوت کردم تا جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد اگر به آنچه از طرف پروردگار امر شده ای عمل نکنی خدای تعالی تو را عذاب می کند.

ای علی من از تو می خواهم که یک من نان و طعام تهیه کنی و یک ران گوسفند هم بر آن اضافه نمائی و قدحی شیر بگیری و همه بنی عبدالمطلب را دعوت کنی تا من با آنها

حرف بزnm و اوامر الهی را به آنها برسانم.  
 من طبق دستور تمام برنامه‌ها را که  
 پیغمبر فرموده بود انجام دادم و آنها را دعوت  
 کردم. آنها آن روز چهل نفر مرد بودند که همه  
 آمدند و دعوت مرا اجابت کردند در میان آنها  
 عموهای آن حضرت هم بودند مثل حضرت  
 «ابوطالب» و حضرت «حمزه» و حضرت  
 «عبّاس» و «ابولهب».

وقتی که همه جمع شدند، به دستور  
 پیغمبر ، سفره انداخته شد و غذائی را که  
 تهیه کرده بودم در مقابل آنها گذاشتم.

پیغمبر اکرم مقداری از گوشت را  
 برداشت و تکه تکه کرد و آن تکه‌ها را در  
 اطراف سفره گذاشت.

سپس دستور داد با نام خدا آن غذا را  
 بخورند همگی از آن غذا خوردند و به خدائی  
 که جان علی بن ابیطالب بدست او است  
 غذا آن قدر نبود که همه آنها را سیر کند ولی  
 همه از آن غذا خوردند و سیر شدند سپس



پیغمبر اکرم فرمود: یا علی آنها را  
سقایات کن من قدح شیر را نزد آنها بردم همه  
خوردند و سیر شدند وقتی که پیغمبر  
بعد از غذا خواست با آنها حرف بزند  
«ابولهب» پیشدستی کرد و گفت: این شخص  
شما را شدیداً سحر تان کرده همه از جا  
برخاستند و بدون آنکه پیغمبر اکرم با  
آنها حرفی بزند متفرق شدند.

روز بعد پیغمبر اکرم به من فرمود:  
این مرد (یعنی ابولهب) بر من در سخن پیشی  
گرفت و مردم قبل از آنکه حرف مرا بشنوند  
متفرق شدند باز دو مرتبه آنها را دعوت کن و  
تمام چیزهایی را که دیروز تهیه کرده بودی  
امروز هم تهیه کن. من هم طبق دستور آن  
حضرت فردای آن روز همه برنامه‌ها را انجام  
دادم و عین روز قبل جمعیت غذا خوردند و  
سیر شدند و آشامیدند و هیچ چیز کم نیامد.  
بعد پیغمبر اکرم به آنها فرمود: ای  
پسران عبدالمطلب به خدا قسم من جوانی رادر



عرب نمی‌شناسم که برای هدایت اقوامش اقدام کرده باشد بهتر از آنچه که من برای شما آورده‌ام. من برای شما چیزی آورده‌ام که بهتر از دنیا و آخرت است. خدای من، به من امر فرموده که من شما را به آن چیز دعوت کنم کدام یک از شما مرا در این دعوت و هدایت زودتر اجابت می‌کنید تا آنکه او برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد، هیچ یک از آنها جواب پیغمبر اکرم را ندادند، اما من از آن میان صدا زدم «من» و من در آن روز از همه آنها سَنَم کمتر بود و کوچکتر بودم، گفتم: من یا رسول الله وزیر تو خواهم بود. دوباره پیغمبر اکرم سخنش را تکرار کرد آنها باز هم جواب ندادند ولی من دوباره برخاستم و گفتم: «من» یا رسول الله. پیغمبر اکرم سرم را در بغل گرفت و رو به آنها کرد و فرمود: این برادر من است. این وصی من است. این خلیفه من در میان شما است. حرف او را باید بعد از من گوش بدهید و



اطاعتش را بکنید. جمعیت از جا برخاستند  
و همه می خندیدند و به ابوطالب می گفتند:  
آقا دارد تو را امر می کند که حرف پسرت را  
بشنوی و از او اطاعت کنی. (۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۱۹۱ - الغدير جلد ۲ صفحه ۳۲۴. «عن علي بن ابي طالب قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله : «وأنذر عشيرتک الأقربين» دعاني رسول الله فقال لي يا عليّ إنّ الله تعالى أمرني أن أنذر عشيرتک الأقربين قال: فضقت بذلك ذرعاً و عرفت أنّي متى اباديهم بهذا الأمر أرى منهم ما أكره، فصمت على ذلك و جاءني جبرئيل فقال: يا محمد إنّك إن لم تفعل ما أمرت به اعدّ بك ربّك فاصنع لنا يا عليّ صاعاً من طعام، واجعل عليه رجل شاة؛ و املاً لنا عساً من لبن، ثم اجمع لي بني عبدالمطلب حتّى أكلّمهم و أبلغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرني به، ثمّ دعوتهم أجمع و هم يومئذ أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصون رجلاً فيهم أعمامه أبوطالب و حمزة و العباس و أبولهب، فلمّا اجتمعوا له دعاني بالطعام الذي صنعت لهم فجئت به، فلمّا وضعته تناول رسول الله جذمة من اللحم فنتفها بأسنانه؛ ثمّ ألقاها في نواحي الصفحة؛ ثمّ قال: خذوا بسم الله؛ فأكل القوم حتّى صدروا ما لهم بشيء من الطعام حاجة و ما أرى إلّا مواضع أيديهم و ايم الله الذي نفس عليّ بيده أن كان الرجل الواحد منهم ليأكل ما قدّمت لجميعهم، ثمّ جئتهم بذلك العسّ فشربوا حتّى رووا جميعاً، و ايم الله أن كان الرجل الواحد منهم ليشرب مثله، فلمّا أراد رسول الله أن يكلمهم بדרه أبولهب الى الكلام فقال: لشدّ ما سحرکم صاحبکم، فتفرّق القوم و لم يكلمهم رسول الله ، فقال لي من الغد: يا عليّ إنّ هذا الرجل قد سبقني الى ما سمعت من القول فتفرّق القوم قبل أن أكلّمهم، فعّد لنا من الطعام بمثل ما صنعت، ثمّ أجمعهم لي، قال: ففعلت ثمّ جمعتهم فدعاني بالطعام فقرّبتهم لهم، ففعل كما فعل بالأمس و أكلوا حتّى ما لهم به من حاجة، ثمّ قال: اسقهم فجئتهم بذلك العسّ فشربوا حتّى رووا منه جميعاً، ثمّ تكلم رسول الله فقال: يا بني عبدالمطلب إنّّي والله ما أعلم شاباً في العرب جاء قومَه بأفضل ممّا جئتكم به إنّّي قد جئتكم بخير الدنيا والاخرة، وقد أمرني الله عزّوجلّ أن أدعوکم إليه، فأیکم يؤمن بي و يؤازرنی علی أمری فيكون أخي و وصيّي و وزيری و خليفتي في أهلي من بعدي؟ قال: فأمسك القوم، و أحجموا عنها جميعاً، قال: فمقت و إنّّي لأحدثهم سنّاً و أرمصهم عيناً، و أعظمهم بطناً، و أحمشهم



علی بن ابیطالب می فرماید: در همان اوائل نوجوانی من با پیغمبر بودم جمعی از سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادّعی بزرگی کرده ای، آباء و اجدادت هیچ کدام یک چنین ادّعی نکرده، ما پیشنهادی داریم اگر تو اجابت کنی و قبول نمائی و آنچه را که ما می خواهیم به ما نشان بدهی می فهمیم که تو پیغمبری و اگر نکنی می فهمیم که تو ساحر و دروغگو هستی. پیغمبر اکرم فرمود: چه می خواهید؟ گفتند: این درخت را تو صدا بزن که با تمام ریشه و شاخه هایش نزد تو بیاید و در مقابل تو بایستاد. پیغمبر اکرم فرمود:

خدا بر همه چیز قادر است. اگر خدا برای شما این کار را بکند ایمان به او می آورید و به حق و حقیقت شهادت می دهید؟ همه گفتند: بله.

پیغمبر اکرم فرمود: همین الآن آنچه را که می خواهید به شما نشان می دهم. ولی من می دانم که شما به خیر

→ ساقاً، فقلت: أنا يا نبيّ الله أكون وزيرك على ما بعثك الله به، قال: فأخذ بيدي، ثم قال: إن هذا أخي و وصيّي و وزيري و خليفتي فيكم، فاسمعوا له و أطيعوا، قال: فقام القوم يضحكون و يقولون لأبيطالب: قد أمرك أن تسمع لابنك و تطيع.»



و صلاح بر نمی‌گردید و بلکه در میان شما  
کسانی هستند که می‌دانم آنها خود را در چاه  
می‌اندازند و جمعیتها را بر ضدّ من بسیج  
می‌کنند. سپس اشاره به درخت فرمود و  
گفت:

ای درخت اگر ایمان به خدا و روز  
قیامت داری و می‌دانی من پیغمبر خدایم از جا  
کنده شو و در مقابل من خود را به اذن خدا  
قرار بده.

به خدائی که پیغمبر را به حقّ مبعوث کرده دیدم درخت از جا با  
ریشه و شاخ و برگش با سرعت بلند شد و مانند پرنده‌ای پرواز کرد و  
از خود صدائی خارج می‌نمود و در مقابل پیغمبر اکرم قرار  
گرفت.

و او مثل پرنده‌ای که یک بال خود را بالا نگه می‌دارد و بال دیگر  
را به زیر می‌گیرد این درخت شاخه بالای خود را بر سر رسول خدا  
نگه داشت و شاخه‌های پائینش را روی شانه من قرار داد و من طرف  
راست پیغمبر ایستاده بودم. جمعیت با حال غرور و تکبر به  
پیغمبر اکرم گفتند امر کن که نصف این درخت به نزد تو بیاید و  
نصف دیگرش برود و در جای خود باشد.

پیغمبر اکرم این کار را کرد، یعنی رسول اکرم به نصف درخت دستور داد که به جای خود برگردد و نصف دیگرش نزد پیغمبر بماند، این کار به دستور پیغمبر اکرم انجام شد، آنها با کفر و گردنکشی به پیغمبر اکرم عرض کردند بگو این نصف هم باز برگردد و به نصف دیگرش ملحق شود و مانند اوّل باشد.

حضرت رسول اکرم دستور فرمود این نصف درخت به نصف دیگر پیوندد او هم اطاعت کرد و درخت به حال اوّل برگشت. من در اینجا با صدای بلند گفتم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» من اوّل مؤمن به تو هستم ای رسول خدا و اوّل کسی هستم که اقرار می‌کنم که درخت آنچه را که تو از طرف پروردگار امر کردی در حالی که تصدیق به نبوت تو می‌کند و برای سخنان احترام قائل است انجام داد.

اما قریش همه‌شان گفتند او یک ساحر دروغگوئی است و عجب سحری می‌کند. و آیا غیر از این پسر، کس دیگری در امور تو، تو را تصدیق کرده است؟ (منظورشان من بودم).<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

علی می‌فرماید: در شبی از شبها که بسیار تاریک بود، پیغمبر اکرم مرا خواست و به من فرمود:



شمشیرت را بردار و به کوه ابوقبیس  
بالا برو، هر کس را بر سر کوه دیدی گردن  
بزن.

من به بالای کوه ابوقبیس رفتم. وقتی به قلّه کوه رسیدم، مردی را  
در آنجا دیدم که صورتش سیاه و چشمهایش مثل کاسه خون بود، از  
دیدنش ناراحت شدم او مرا صدا زد و گفت: یا علی. من نزدیک او  
رفتم و با شمشیر او را دو نیم کردم، شنیدم ضجّه و ناله‌ای از همه  
خانه‌های مکه بلند شد برگشتم نزد رسول اکرم و آن حضرت آن  
شب در خانه خدیجه بود، خبر کشتن آن مرد را به آن حضرت دادم به  
من فرمود:

یا علی می‌دانی چه کسی را کشته‌ای؟  
گفتم: خدا و رسول خدا بهتر می‌دانند. فرمود:  
لات و عزی را کشته‌ای، به خدا قسم، از این به  
بعد هرگز آن بتها عبادت نمی‌شوند. (۱)



شب دیگری که پیامبر خدا باز در منزل خدیجه بودند، مرا نزد  
خود خواستند، من به خدمتش مشرف شدم به من فرمود: ای علی  
پشت سر من بیا، پیغمبر اکرم می‌رفت و من هم پشت سر آن  
حضرت می‌رفتم از کوچه‌های تاریک مکه گذشتیم تا به کعبه

رسیدیم، همه چشمها به خواب بودند آن حضرت کنار کعبه ایستاد به من فرمود: ای علی گفتم: بله یا رسول الله. فرمود: بیا روی دوش من سوار شو و سپس پیغمبر اکرم خود را خم کرد و من به روی دوش آن حضرت بالا رفتم و بتها را از خانه کعبه سرنگون کردم و از کعبه بیرون آمدم و به منزل خدیجه برگشتیم. پیغمبر اکرم به من فرمود:

اولین کسی که بتها را شکست جدت ابراهیم بود و بعد از آن تو آخرین کسی هستی که بتها را می شکنی.

اهل مکه وقتی صبح از خواب برخاستند دیدند بتهایشان روی زمین افتاده و سرنگون شده همه گفتند: جز علی و پسر عمویش کس دیگر این کار را نکرده و از آن شب به بعد بتی در خانه کعبه قرار داده نشد. (۱)

\*\*\*

روزی دیگر با پیغمبر اکرم نشسته بودم، پیغمبر اکرم به من فرمود: خدای تعالی برای تو جهاد با فتنه گران را تقدیر فرموده است.

گفتم: یا رسول الله این فتنه گریهایی که برای من نوشته شده که



با آنها جهاد کنم چیست؟

فرمود: جمعی پیدا می‌شوند که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من می‌دهند ولی با سنت من مخالف‌اند.

گفتم: یا رسول الله پس من به چه دلیل با آنها جنگ خواهم کرد و حال آنکه آنها همان را که من شهادت می‌دهم شهادت می‌دهند.  
فرمود:

تو با آنها به خاطر بدعت‌هایی که در دین می‌گذارند و مخالفت امر الهی را می‌کنند جنگ خواهی کرد.

گفتم: یا رسول الله شما وعده فرموده‌اید که من موفق به شهادت می‌شوم از خدا بخواهید که خدای تعالی آن را هر چه سریع‌تر برای من برساند و در مقابل روی شما کشته شوم.

فرمود: پس چه کسی با ناکشین، قاسطین، مارقین جنگ کند. و من به تو وعده شهادت داده بودم و شهید هم خواهی شد و اشاره فرمود به سر من و گفت: ضربتی با شمشیر به سرت می‌زنند که محاسنت به خون سرت رنگین می‌شود. در آن موقع، صبرت چگونه خواهد بود؟ من به پیغمبر اکرم گفتم: اینجا که وقت صبر نیست بلکه باید شکر کنم (که موفق به شهادت شده‌ام) پیغمبر اکرم

فرمود: همین طور است درست گفתי پس حالا آماده برای دشمنی‌های دیگران باش. گفتم: یا رسول الله چه می‌شود که

مقداری از آنچه خواهد شد برای من بیان کنی.

فرمود:

اُمّت من بعد از من به فتنه و گمراهی کشیده می‌شوند قرآن را به رأی خود تأویل و به آن عمل می‌کنند، شراب را به عنوان نبیض و رشوه را به عنوان هدیه و ربا را به عنوان معامله حلال می‌دانند، کتاب خدا را از موضع خودش تحریف می‌کنند و پیشرفت در آن روز با گمراهان است.

در آن زمان در خانه بنشین و صبر کن تا آنکه افسار خلافت و زمامداری نزد تو قرار گیرد. در آن موقع که تو عهده‌دار خلافت شدی، کینه‌های مردم درباره تو به جوش خواهد آمد و انواع خدعه‌ها و نیرنگها علیه تو به کار خواهد رفت. در اینجا باید تو با آنها جنگ کنی بر اساس تأویل قرآن، آنچنان که من با مشرکین بر اساس تنزیل قرآن جنگ می‌کنم و این را بدان که حال آن مردم با مشرکان اولیه فرقی نمی‌کند.



گفتم: یا رسول الله. مردم این چینی را من به منزله فتنه گران  
بشناسم یا به منزله مرتدان بدانم.  
فرمود: آنها را به منزله فتنه گران قرار بده. (۱)

\*\*\*

روز دیگری رسول خدا مرا خواست و مأموریت داد که  
برای اصلاح بین مردم «یمن» به آن سامان بروم.  
عرض کردم: یا رسول الله آنها جمعیت زیادی هستند در میان  
آنها پیر مردانی هست و من جوان نو رسی هستم چگونه بین آنها را  
اصلاح کنم؟  
پیغمبر اکرم فرمود:

یا علی وقتی که نزدیک «یمن» رسیدی  
بالای گردنه «افیق» بایست و با صدای بلند  
فریاد بزن و بگو: ای درختها، ای سنگریزه ها،  
ای زمین، محمد پیغمبر خدا به شما سلام  
رسانده است.

من به سوی یمن رفتم وقتی که بالای گردنه رسیدم و بر یمنی ها  
اشراف پیدا کردم ناگهان دیدم آنها با تیرها و نیزه ها و شمشیرها به

---

۱ — بحارالانوار جلد ۳۲ صفحه ۳۰۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۹  
صفحه ۲۰۶.

طرف من یورش آورده‌اند من در آنجا طبق توصیه پیغمبر اکرم  
صدا زدم: ای درختها، ای سنگریزه‌ها، ای زمین، محمد فرستاده  
خدا به شما سلام رسانده است.

ناگهان دیدم همه درختان و تمام سنگریزه‌ها و زمین به  
لرزه درآمد و به یک صدا همه گفتند: بر محمد رسول خدا و بر  
تو سلام باد.

مردم یمن وقتی این صداها را شنیدند لرزه بر اندامشان افتاد و  
زانوهایشان سست شد و اسلحه‌های خود را به زمین انداختند و با  
سرعت به طرف من آمدند و گوش به فرمانم شدند من هم در میان  
آنها صلح و آشتی برقرار نمودم و برگشتم.<sup>(۱)</sup>

علی فرمود: قبلاً وقتی من می‌خواستم به سفر یمن بروم  
پیغمبر اکرم سفارشهایی به من فرمود.

اول آنکه مبادا با احدی جنگ کنی مگر

۱ — بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۳۷۱. «عن علی بن ابیطالب قال: دعاني رسول الله فوجهني إلى اليمن لأصلح بينهم، فقلت: يا رسول الله إنهم قوم كثير و لهم سنّ و أنا شابّ حدث، فقال: يا عليّ إذا صرت بأعلى عقبة أفيق فناد بأعلى صوتك: يا شجر يا مدر يا ثرى، محمد رسول الله يقرئكم السلام، قال: فذهبت فلما صرت بأعلى العقبة أشرفت على أهل اليمن فإذا هم بأسرهم مقبلون نحوي، مشرعون رماحهم، مسوِّرون أسنّهم، متنكبّون قسيّهم شاهرون سلاحهم، فناديت بأعلى صوتي: يا شجر يا مدر يا ثرى، محمد رسول الله يقرئكم السلام قال: فلم يبق شجرة ولا مدرة ولا ثرى إلّا ارتجّ بصوت واحد: و عليّ محمد رسول الله و عليك السلام، فاضطربت قوائم القوم، وارتعدت ركبهم، و وقع السلاح من أيديهم، وأقبلوا إليّ مسرعين، فأصلحت بينهم و انصرفت.»



آنکه قبلاً او را به اسلام دعوت کرده باشی.  
به خدا قسم اگر یک نفر بوسیله تو هدایت  
شود برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر  
آن طلوع یا غروب کند.

به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله مرا با این سنّ کم به  
قضاوت و داوری در میان جمعیتی می فرستی که همه از من  
بزرگترند.

پیغمبر خدا دست بر سینه من گذاشت و گفت:

«اللّٰهُمَّ اهد قلبه و ثبت

لسانه» یعنی خدایا زبانش را محکم و  
قاطع و دلش را راهنمائی کن.

و فرمود وقتی که دو نفر برای قضاوت  
در مقابل تو می نشینند تا سخن هر دو را  
خوب گوش نداده ای در بین آنها قضاوت  
نکن زیرا اگر سخن آنها را گوش بدهی  
حقیقت نزاع برای تو آشکار می گردد به  
خدائی که جان من در دست او است نشد که  
در قضاوت میان دو نفر من هیچگاه تردید  
داشته باشم. از رسول خدا پرسیدم: با

مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: مثل  
ضعیف‌ترین مردم از این جمعیت با آنها  
نماز بگذار و مراعات ضعیف‌ترین مردم را  
بکن و نسبت به مردم دل رحم باش. (۱)

\*\*\*

یک روز برای مردم یمن سخنرانی می‌کردم ناگهان مردی از  
دانشمندان یهود از میان جمعیت برخاست در حالی که کتابی در  
دست گرفته بود و به آن کتاب نگاه می‌کرد سرش را بلند کرد و به من  
گفت: شمایل و خصوصیات ابوالقاسم، محمد را برای من توصیف  
کن. گفتم: پیغمبر اکرم      نه بلند قد است و نه کوتاه قد، موهای  
سرش نه مجعد است و نه باز و افتاده، سر مبارکش بزرگ ولی  
مناسب بدنش می‌باشد، رنگ صورتش سفیدی است که مختصری به  
قرمزی متمایل است. استخوان‌بندیش درشت و کف دست و کف  
پایش درشت و ضخیم است از میان سینه تا نافش خطّ باریکی از مو  
دارد. محاسنی پر پشت و ابروهایش پیوسته و پیشانی‌اش بلند و  
چهارشانه است. وقتی راه می‌رود مثل این است که از بالا به پائین  
قدم بر می‌دارد من مثل او را در زیبایی قبلاً و بعداً هم ندیده‌ام.  
بعد ساکت شدم. دانشمند یهودی گفت: ادامه بده. گفتم: این



چیزی بود که از آن حضرت به یاد داشتم و گفتم، دانشمند یهودی گفت: در چشمان آن حضرت قرمزی است، محاسن زیبایی دارد، دهانش خوشبو است، وقتی که بخواهد به طرف پشت یا مقابل نگاه کند با تمام بدن بر می‌گردد، حرفها را خوب گوش می‌دهد.

گفتم: به خدا قسم اینهایی که گفتی همه در او هست. دانشمند یهودی گفت: یک چیز دیگری باید در او باشد. من گفتم: او چیست؟ گفت: در پشتش حالت خمیدگی مشاهده می‌شود. من به دانشمند یهودی گفتم: این همان حالتی است که من برای تو شرح دادم که وقتی راه می‌رود مثل این است که از بالا به سوی پائین می‌رود که در این نحوه راه رفتن حالت خمیدگی در ذهن بیننده بوجود می‌آید.

دانشمند یهودی گفت: این صفات را من در کتاب پدرانم یافته‌ام و در آنجا نوشته که او در مکه متولد می‌شود و در همان جا مبعوث می‌شود سپس به شهری که از جهت حرمت و عظمت مانند مکه است مهاجرت می‌کند و یاران او که با او مهاجرت می‌کنند جمعی از اولاد عمرو بن عامرند که حرفه آنها نخلستان داری و کشاورزی است و در مجاورت آنها یهودیها زندگی می‌کنند.

علی فرمود: همین همین است رسول خدا که تو گفتی.

دانشمند یهودی گفت: من شهادت می‌دهم که او پیغمبر خدا است و او رسول خدا بر تمام خلق است. و بر این اعتقاد زنده خواهم بود و بر این اعتقاد می‌میرم و بر این اعتقاد روز قیامت انشاء الله محشور خواهم شد. و تا در یمن بودم این مرد دانشمند همه روزه برای کسب علم و دانش می‌آمد و از من استفاده می‌کرد.

### «علی در شعب ابیطالب»

حضرت علی و پدر بزرگوارش پروانه‌وار گرد وجود مقدس پیغمبر اکرم می‌چرخیدند و دائماً او را محافظت می‌کردند در شعب ابیطالب که (شرح قضیه را در کتاب «رسول اکرم» ذکر کرده‌ام) بسیار کار سخت شد یعنی لازم بود که هر شب حضرت علی در کنار پیغمبر اکرم بماند و گاهی که خطر هجوم دشمنان آن حضرت را تهدید می‌کرد علی در جای آن حضرت می‌خوابید تا اگر کسی به جایگاه آن حضرت حمله کرد و خواست رسول اکرم را بکشد ببیند که در جای آن حضرت علی بن ابیطالب خوابیده است.

### «وفات پدرش حضرت ابوطالب»

یکی از سخت‌ترین مصائب که بر علی بن ابیطالب وارد



شد وفات حضرت ابوطالب بود.

ابوطالب که اسمش عبد مناف بود و سید بطحاء و بزرگ قریش و رئیس مکه بود. و همیشه حامی رسول اکرم بود. و خدمات آن حضرت بر اسلام و نبوت به قدری زیاد بود که باید کتاب مفصلی درباره اش نوشت (که جمعی نوشته اند) در ۲۶ ماه رجب سال دهم بعثت از دنیا رفت. آن مصیبت به قدری بر علی بن ابیطالب و رسول اکرم سخت بود که پیغمبر اسلام در مصیبت او گریه کرد و وقتی جنازه اش را حمل می کردند علی گریه می کرد و رسول اکرم جلو جنازه او حرکت می نمود و به آن حضرت خطاب می فرمود و می گفت:

ای عمو جان صله رحم کردی و در محبت به من چیزی کم نگذاشتی خدا به تو جزای خیر عنایت کند.

علی فرمود: به خدا قسم پدرم و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف به هیچ وجه و حتی لحظه ای بت نپرستیدند آنها به طرف کعبه بر دین حضرت ابراهیم نماز می خواندند و پیرو آن دین بودند.<sup>(۱)</sup>

علی فرمود: نور پدرم روز قیامت تمام نورهای خلایق را

تحت الشعاع قرار می دهد مگر نور خمسۀ طیّہ را.<sup>(۱)</sup>

پدرم در عین فقر آقا بود و مانند او فقیری به آن آقامنشی دیده نشده بود.<sup>(۲)</sup>

پدرم به من می گفت: پسرم همیشه در خدمت پسرعمویت باش و از او جدا نشو. زیرا تا وقتی با او باشی از هرگونه دشواری و ناراحتی در امانی و سپس می فرمود: پسرم راه مطمئن و درست و مورد وثوق همراه بودن با حضرت محمّد است.<sup>(۳)</sup>

### «وفات حضرت خدیجه»

وفات حضرت خدیجه کبری که در حقیقت همچون مادر برای علی بن ابیطالب بود نیز از مصائب بزرگی محسوب می شد که بر آن حضرت وارد گردید زیرا از طرفی رسول اکرم در اثر مصیبت حضرت ابیطالب و حضرت خدیجه آن قدر محزون و غمگین بودند که کمتر از خانه بیرون می آمدند که اصحاب پیغمبر آن سال را عام الحزن یعنی سال حزن نامیدند. و از طرف دیگر علی بن ابیطالب علاوه بر حزن و اندوه خود می خواست کاری کند که پیغمبر اکرم کمتر محزون شود. لذا اشعاری درباره حضرت

۱ — بحارالانوار جلد ۳۵ صفحه ۶۹.

۲ — تاریخ یعقوبی جلد ۱ صفحه ۳۶۸.

۳ — بحارالانوار جلد ۳۵ صفحه ۶۹.



خدیدجه و ابیطالب فرموده که ما به خاطر اختصار از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم.

## «حضرت علی و معراج رسول اکرم»

اگر چه به صورت ظاهر و از جهت بدنی علی بن ابیطالب در معراج با رسول اکرم نبوده است ولی مگر ممکن است کسی که همیشه در بُعد مُلکی و ملکوتی با آن حضرت بوده در اینجا لااقل در بُعد ملکوتی، آن حضرت را تنها بگذارد و قطعاً از این بُعد همه جا با رسول اکرم بوده و او دوش بدوش آن حضرت در آسمانها حرکت می‌کرده است و روایاتی هم بر این مدّعی گواه است.

امام صادق فرمود:

خدای تعالی رسول اکرم را صد و بیست مرتبه به آسمانها برد و در هر مرتبه در خصوص ولایت و امامت امیرالمؤمنین و یازده فرزندش بیشتر از بقیّه واجبات تأکید و توصیه فرمود.

وقتی که خدای تعالی می‌خواست با رسول اکرم در معراج حرف بزند با تن صدای امیرالمؤمنین حرف می‌زد چون

رسول اکرم علی بن ابیطالب را  
خیلی دوست می داشت. (۱)

### «هجرت با پیغمبر اکرم»

وقتی پیامبر اکرم متوجه شدند که کفار قریش تصمیم دارند  
شبانۀ به خانۀ آن حضرت بریزند و او را به قتل برسانند دستور فرمود  
که علی حاضر شود و جریان را به آن حضرت در میان گذاشت و  
فرمود:

ای علی من از جانب خدای تعالی  
مأموریت دارم که تو را در جای خود بخواهانم  
و تنها به طرف غار ثور فرار کنم نظر تو  
چیست؟

علی عرض کرد: با این کار، شما سالم می مانید؟  
فرمود: بلی.  
علی با لبانی پر از سرور و تبسم سر به سجده گذاشت و  
برای این لطف که خدای تعالی جان او را فدای جان پیغمبر اکرم  
می کند، شکر پروردگار را نمود و دو طرف صورت را به خاک مالید  
(و آن حضرت اوّل کسی بود که در اسلام برای شکر نعمتهای

۱ - در صفحه ۱۶۳ همین کتاب به این روایت اشاره شده است.



الهی دو طرف صورت را به روی خاک گذارد) پس از آنکه سر از سجده برداشت عرض کرد: یا رسول الله هر دستوری بفرمائید انجام می‌دهم و شما وظیفه خود را بدون دغدغه خاطر انجام دهید. سر و جانم فدای شما باد، من خدمتگزار شمایم، اگر لایق باشم برادر شمایم، و هر چه شما را خوشحال می‌کند با دل و جان انجام می‌دهم و از خدای تعالی توفیق اطاعتت را آرزو دارم.

رسول اکرم فرمود:

علی جانم آیا حاضری که لباس مرا  
پوشی و خود را شبیه به من نمائی و تو را به  
جای من به قتل برسانند؟

علی بن ابیطالب باز هم اظهار تشکر و افتخار نمود و  
عرض کرد: بله با جان و دل حاضرم و ممنون و مسرورم.  
رسول اکرم فرمود:

پس امشب در رختخواب من می‌خوابی  
و آن روپوش سبزی که من هر شب به رویم  
می‌کشم به رویت می‌کشی (بُرد حضرمی) و  
این امتحان مهمی است که برای تو خواهد  
بود.

علی جانم خدای تعالی می‌خواهد تورا

امتحان کند و مرا هم امتحان نماید همان  
گونه که خلیش حضرت ابراهیم و پسرش  
حضرت اسماعیل را در ذبح اسماعیل  
امتحان کرد. زیرا رحمت خدا شامل  
نیکوکاران خواهد شد.

### «قضیه مرد یهودی»

امام باقر فرمود: روزی یکی از بزرگان یهود در مسجد کوفه  
در آن وقتی که علی بن ابیطالب از جنگ نهروان برگشته بود به  
خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من سؤالاتی از موضوعات  
مختلفی می خواهم از شما بپرسم که به غیر از پیغمبر و وصی پیغمبر  
کسی از آنها اطلاع ندارد.

امیرالمؤمنین فرمودند: ای برادر یهودی از هر چه  
می خواهی سؤال کن. رئیس یهودیان گفت: ما در کتابمان خوانده ایم  
که خدای عزّ وجلّ وقتی پیامبری را مبعوث می کند به او وحی می کند  
که از اهل بیت خودش یکی را انتخاب کند که رهبری امتش را بعد از  
او به عهده بگیرد و او را متعهّد می کند که به آنچه به او وحی شده در  
میان امتش بعد از او عمل کند و خدای عزّ وجلّ این اوصیاء را در  
زمان زندگی پیامبران و بعد از وفاتشان به چیزهائی امتحانشان



می‌کند حالا تو به من بگو به چند چیز خدای تعالی اوصیاء پیغمبران را در زمان حیات آنها امتحان می‌کند و به چند چیز بعد از وفات پیغمبران، آن اوصیاء را امتحان می‌نماید؟ و وقتی که خدا از آنها راضی شد دربارهٔ اوصیاء چه عملی انجام می‌دهد؟

علی فرمود: به خدائی که غیر از او خدائی نیست و به خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر حضرت موسی بن عمران نازل فرمود قَسَمْتُ می‌دهم که اگر به تو حق را گفتم اگر درست بود، حقیقت را اقرار می‌کنی؟ گفت: بله.

دوباره علی بن ابیطالب فرمود: تو را به خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی بن عمران نازل فرمود اگر درست جوابت را گفتم مسلمان می‌شوی؟ رئیس یهودیان گفت: بله.

علی بن ابیطالب فرمود: خدای عزّ و جلّ در زمان حیات پیغمبران، اوصیائشان را به هفت چیز امتحان می‌کند تا اطاعت آنها را آزمایش نماید. وقتی که از آنها به خاطر اطاعتشان و تحمّل ناراحتیهایشان راضی شد. به پیغمبران دستور می‌دهد که آنها را در زمان حیاتشان به عنوان دوست خود بپذیرند و بعد از وفاتشان به عنوان اوصیاء خود، آنها را قرار دهند و طاعت اوصیاء به گردن امت، آنهایی که مقید به اطاعت انبیاء هستند قرار داده خواهد شد.

سپس خدای تعالی بعد از وفات پیامبران اوصیاء آنها را در هفت موضع به چیزهایی مبتلا می‌کند تا صبر آنها را بسنجد و وقتی که امتحان آنها برای خدای تعالی رضایت‌بخش بود پایان کارشان را خوشبختی قرار می‌دهد و این خوشبختی را با محسور شدن و ملحق شدن آنها به انبیاء در قیامت کامل می‌فرماید.

رئیس یهودیان گفت: راست گفتی ای امیرالمؤمنین حالا به من بگو خدای تعالی تو را در زمان حیات محمد چند مرتبه امتحان کرده است و بعد از وفات آن حضرت، تو را چند مرتبه امتحان فرموده است؟ و آخر کارت به کجا منتهی می‌شود.

علی بن ابیطالب دست رئیس یهودیان را گرفت و فرمود: برخیز تا به کناری برویم (دور از این عده) تا برای تو تمام جریانات را بگویم.

اصحاب علی بن ابیطالب از جا برخاستند و عرض کردند: اجازه بده که ما هم با این مرد یهودی از این جریانات مطلع شویم و از شما استفاده کنیم.

علی فرمود: من می‌ترسم که دل‌های شما تحمّل آنها را نداشته باشد. اصحاب گفتند:

چرا یا امیرالمؤمنین؟

علی بن ابیطالب فرمود: به خاطر اینکه اکثر این مصائب



بوسیله شما به من رسیده است.

مالک اشتر گفت: ای امیرالمؤمنین به ما آن مطالب را بگوئید به خدا قسم ما روی زمین وصی پیغمبری جز شما سراغ نداریم و ما می دانیم که خدای تعالی بعد از پیغمبرمان، پیغمبری مبعوث نخواهد کرد و اطاعت شما بر گردن ما مانند اطاعت پیغمبرمان است.

علی نشست و رو به مرد یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی، خدای عزّ وجل در زمان حیات پیغمبر هفت جا امتحانم کرده و مرا مطیع خود یافته است اینها را به خاطر خودستائی نمی گویم بلکه بخاطر این می گویم که نعمت خدا را باید بیان کرد. (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ).<sup>(۱)</sup>

رئیس یهودیان گفت: در کجا و در کجا، ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: امّا اوّل آنها خدای تعالی به پیغمبرش وحی کرد و رسالت را به او عنایت فرمود و من کوچکترین اقوام و خانواده اش از نظر سنی بودم. من خدمتگزار او در خانه اش بودم. و دنبال کارهای او به دستور او می رفتم.

رسول اکرم بنی عبدالمطلب کوچک و بزرگشان را به اسلام و شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت خودش دعوت کرد.

آنها به او اعتنا نکردند و حرف او را گوش ندادند و رسالت او را منکر شدند و از او دوری کردند و با او دشمنی نمودند و سایر مردم به همین جهت به او رو نیاوردند و با او مخالفت کردند ولی من تنها، پیغمبر اکرم را با یقین کامل و اطاعت کامل اجابت کردم و حتی در دلم کوچکترین شکّی خلعجان نکرد و سه سال بر همین وضع بود که غیر از من و دختر خویلد رحمها الله نه کسی با آن حضرت نماز خواند و نه به رسالت او شهادت داد سپس علی رو به اصحابش فرمود و گفت: این طور نبود؟ همه گفتند: همین طور است که فرمودی یا امیرالمؤمنین.

فرمود: امّا دوّمی، ای برادر یهودی، قریش دائماً به فکر حیلّه‌هایی بودند که پیغمبر اکرم را بکشند آخرین حیلّه‌ای که کردند در خانه‌ای جمع شدند و ابلیس ملعون در صورت «مغیره بن شعبه ثقفی» در میان آنها حاضر بود تا بالاخره بر این عقیده رأی دادند که از هر قبیله‌ای از قبایل قریش مردی را انتخاب کنند و هر کدام از آنها شمشیری بدست بگیرند و شبانه در وقتی که پیغمبر اکرم در خواب است بر او هجوم کنند و با شمشیرهایشان او را مثل یک نفر که او را کشته باشد او را به قتل برسانند، بعد از کشتن او، تمام قریش چون در خون او شریک‌اند قاتلش را آنها نمی‌توانند به او تسلیم کنند و در نتیجه خونش هدر می‌رود.



جبرئیل قبل از این جریان بر پیغمبر اکرم نازل شد و این خبر را به آن حضرت داد و حتی شب و ساعتش را برای او تعیین کرد و پیغمبر اکرم را از جانب خدا امر نمود که از مکه در آن شب خارج شود و به غار پناه ببرد، پیغمبر اکرم نزد من آمد و این خبر را به من داده و به من امر فرمود که در جای او بخوابم و جان او را از این مهلکه نجات دهم. من فوراً اطاعت کردم. و خوشحال بودم که جانم را فدای پیغمبر اکرم می‌کنم و به جای او کشته می‌شوم. در آن شب در رختخواب او خوابیدم، مردان قریش یقین داشتند که امشب پیغمبر اکرم را می‌کشند و به خانه او حمله کردند وقتی وارد اتاق شدند و آنها با من و من با آنها روبرو شدم، من شمشیرم را کشیدم و از خودم دفاع کردم آن طوری که خدا و مردم می‌دانند. سپس امیر المؤمنین رو به اصحابشان کردند و فرمودند: آیا این چنین نیست؟ همه گفتند: همین طور است یا امیر المؤمنین.<sup>(۱)</sup>

(بقیه جریان به مناسبت‌های مختلف در این کتاب خواهد آمد، صفحه ۲۳۸).

\*\*\*

---

۱ — خصال شیخ صدوق ابواب هفت گانه صفحه ۳۶۴.  
«عن ابی جعفر قال: أتى رأس اليهود علی بن ابی طالب

عند منصرفه عن ←

برگردیم به سرگذشت زندگی رسول اکرم بالاخره رسول اکرم در آن شب پس از نماز مغرب و عشاء به خانه رفت و امانات مردم را به علی بن ابیطالب سپرد و به آن حضرت فرمود: اینها را به دست صاحبانش می رسانی و بعد به مدینه می آئی و به من ملحق می شوی.

سپس رسول اکرم از خانه بیرون رفتند و با آنکه کفار قریش خانه را محاصره کرده بودند آن حضرت سوره یس تا

→ وقعة النهروان و هو جالس فی مسجد الکوفة فقال: یا امیرالمؤمنین انّی أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها الاّ نبیّ أو وصيّ نبیّ قال: سل عما بدالك یا أبا الیهود؟ قال: إنّنا نجد فی الكتاب أنّ الله عزّوجلّ إذا بعث نبیّاً أوحى إلیه أن یتخذ من أهل بيته من یقوم بأمر أمّته من بعده و أن یعهد إلیهم فیہ عهداً یحتذی علیه و یعمل به فی امّته من بعده و أنّ الله عزّوجلّ یمتحن الأوصیاء فی حياة الأنبیاء و یمتحنهم بعد وفاتهم فأخبرني كم یمتن الله الأوصیاء فی حياة الأنبیاء؟ و كم یمتنهم بعد وفاتهم من مرّة؟ و إلی ما یصیر آخر أمر الأوصیاء إذا رضي محتنتهم؟

فقال له علیّ : واللّٰه الَّذي لا إله غیره، الَّذي فلق البحر لبني إسرائيل وأنزل التوراة علی موسى لئن أخبرتك بحقّ عما تسأل عنه لتقرّن به؟ قال: نعم قال: واللّٰه فلق البحر لبني إسرائيل و أنزل التوراة علی موسى لئن أجبتك لتسلمن؟ قال: نعم، فقال له علیّ : إنّ الله عزّوجلّ یمتحن الأوصیاء فی حياة الأنبیاء فی سبعة مواطن لیبتلي طاعتهم، فإذا رضي طاعتهم و محتنتهم أمر الأنبیاء أن یتخذوهم أولیاء فی حياتهم و أوصیاء بعد وفاتهم و یصیر طاعة الأوصیاء فی أعناق الامم ممّن یقول بطاعة الأنبیاء، ثمّ یمتن الأوصیاء بعد وفاة الأنبیاء فی سبعة مواطن لیبلو صبرهم، فإذا رضي محتنتهم ختم لهم بالسعادة لیلحقهم بالأنبياء، وقد أكمل لهم السعادة.

قال له رأس الیهود: صدقت یا امیرالمؤمنین فأخبرني كم امتحنك الله فی حياة محمّد من مرّة؟ و كم امتحنك بعد وفاته من مرّة؟ و إلی ما یصیر آخر أمرک؟ فأخذ علیّ بيده و قال: انهض بنا انبئک بذلك فقام إلیه جماعة من أصحابه فقالوا: یا امیرالمؤمنین أنبئنا بذلك معه، فقال: انّی أخاف أن لا تحتمله قلوبکم، قالوا: ولم ذاك یا امیرالمؤمنین؟ قال: لا موبدت ←



آيۀ شريفه: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>(۱)</sup> را تلاوت فرمود و مشتی خاک از زمین برداشت و به طرف آنها ريخت و با آنکه رسول اکرم از کنار آنها عبور کرد او را نديدند.

به هر حال در آن شب کفار قریش به خانه پیغمبر هجوم آوردند. ابتدا با پرتاب سنگ به رختخواب پیغمبر عمل زشتشان را شروع کردند. علی بن ابیطالب سر مبارکش را بلند کرد و فریاد زد که چه می خواهید؟ چرا این کارها را می کنید؟

#### ۱ - سورة یس آیه ۹.

→ لي من كثير منكم، فقام إليه الأشر فقال: يا أمير المؤمنين أنبئنا بذلك، فوالله إنا لنعلم أنه ما على ظهر الأرض وصي نبي سواك، وإنا لنعلم أن الله لا يبعث بعد نبينا نبيا سواه و أن طاعتك لفي أعناقنا موصولة بطاعة نبينا، فجلس علي و أقبل على اليهودي فقال: يا أبا اليهود إن الله آراؤها على أن يندب من كل فخذ من قریش رجل، ثم يأخذ كل رجل منهم سيفه ثم يأتي النبي و هو نائم على فراشه فيضربونه جميعاً بأسياهم ضربة رجل واحد فيقتلوه، وإذا قتلوه منعت قریش رجالها و لم تسلمها فيمضي دمه هدرأ، فهبط جبرئيل عليه السلام على النبي فأنبأه بذلك و أخبره بالليلة التي يجتمعون فيها والساعة التي يأتون فراشه فيها، وأمره بالخروج في الوقت الذي خرج فيه إلى الغار، فأخبرني رسول الله عز وجل امتحنني في حياة نبينا محمد في سبعة مواطن فوجدني فيهن - من غير تزكية لنفسي - بنعمة الله له مطيعاً قال: وفيم وفيم يا أمير المؤمنين؟ قال: أما أولهن فإن الله عز وجل أوحى إلى نبينا و حملہ الرسالة و أنا أحدث أهل بيتي سناً، أخدمه في بيته و أسعى في قضاء بين يديه في أمره، فدعا صغير بني عبدالمطلب و كبيرهم إلى شهادة أن لا إله إلا الله و أنه رسول الله فامتنعوا من ذلك و أنكروه عليه و هجروه، و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه و سائر الناس مقصين له و مخالفين عليه، قد استعظموا ما أورده عليهم مما لم تحمله قلوبهم و تدركه عقولهم، فأجبت رسول الله و حدي إلى ما دعا إليه مسرعاً مطيعاً موقناً، لم يتخالجني في ذلك شك، فمكثنا بذلك ثلاث حجج و ما على وجه <

کفار صدای آن حضرت را شناختند ولی در عین حال آنها قصد کشتن علی بن ابیطالب را کردند و خالد بن ولید و همراهانش به علی بن ابیطالب با شمشیرهای برهنه هجوم آوردند ولی آن حضرت با سرعت و چابکی عجیبی از جا حرکت نمود و دست «خالد بن ولید» را گرفت و فشرده که شمشیر از دستش افتاد و مانند حیوانی که سرش را بریده باشند روی زمین می غلطید و دست و پا می زد. و علی بن ابیطالب بر آن بیست و پنج نفر هجوم آورد و همه را تار و مار کرد. آنها در ضمن فرار از علی می پرسیدند: محمد کجا است؟ علی فرمود: مگر او را به دست من سپرده بودید که او را از من می خواهید؟ مگر شما نگفته بودید که او باید از مکه بیرون برود حالا که خودش با پای خودش از مکه بیرون رفته است ناراحتید؟!

→ الأرض خلق یصلّی أو یشهد لرسول الله بما آتاه الله غیری و غیر ابنة خوید رحمها الله وقد فعل ثمّ أقبل علی أصحابه فقال: ألیس كذلك؟ قالوا: بلی یا امیر المؤمنین فقال :

و أمّا الثانیة یا أبا الیهود فإنّ قریشاً لم تزل تخیل الأراء و تعمل الحیل فی قتل النبیّ حتیّ کان آخر ما اجتمعت فی ذلك یوم الدّار - دارالندوة - و ینیس الملعون حاضر فی صورة أعور ثقیف، فلم تزل تضرب أمرها ظهر البطن حتیّ اجتمعت بالخبر، و أمرنی أن أضطجع فی مضجعه و أقیه بنفسی، فأسرعت إلی ذلك مطیعاً له مسروراً لنفسی بأن اقتل دونه، فمضی لوجهه واضطجعت فی مضجعه و أقبلت رجالات قریش موقنة فی أنفسها أن تقتل النبیّ فلما استوی بی و بهم البیت الَّذی أنافیہ ناهضتهم بسیفی فدفعتهم عن نفسی بما قد علمه الله و الناس، ثمّ أقبل علی أصحابه فقال: ألیس كذلك؟ قالوا: بلی یا امیر المؤمنین.



کَفَّار از اینکه علی بن ابیطالب جای پیغمبر اکرم خوابیده و خود را در معرض خطر به خاطر رسول اکرم قرار داده بود تعجب می کردند.

غزالی با آنکه از علمای متعصب اهل سنت است در کتاب احیاء العلوم می نویسد که خدای تعالی در آن شب به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من بین شما دو نفر عقد برادری و اخوت خوانده ام و عمر یکی از شما را کمتر از دیگری قرار داده ام آیا شما حاضرید که عمر کمتر را قبول کنید تا برادران عمر بیشتری داشته باشد؟ و او را بر خود ترجیح دهید. هیچ یک از آنها جواب مثبت ندادند خدای تعالی به آنها فرمود: این برادری را عیناً برای علی بن ابیطالب و پیغمبر اکرم قرار داده ام ببینید که علی بن ابیطالب چگونه در رختخواب پیغمبر اکرم خوابیده و جانش را فدای پیغمبر اکرم نموده و برای حفظ پیغمبر خود را به معرض هلاکت و کشته شدن گذاشته است آنها به زمین آمدند، جبرئیل در طرف سر علی بن ابیطالب نشست و میکائیل در طرف پای مبارکش نشست و آنها از دو طرف به علی بن ابیطالب می گفتند خوشا به حالت، خوشا به حالت، کیست مثل تو که خدای تعالی به خاطر گذشت تو بر ملائکه مقربش مباحات و افتخار می کند. و این آیه را بر رسول اکرم نازل فرموده است «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ».<sup>(۱)</sup>

علی بعد از سه روز که ودایع و امانات مردم را به آنها رساند به همراه فاطمه زهراء و فاطمه بنت اسد مادرش و فاطمه دختر زبیر به طرف مدینه حرکت کرد و چون پیغمبر اکرم خارج شهر مدینه منتظر علی بن ابیطالب بود و به مردم مدینه فرموده بود تا او نیاید من وارد شهر شما نخواهم شد. علی با سرعت خود را به مدینه رساند و در خدمت آن حضرت وارد شهر مدینه شد.

### «عقد اخوت»

رسول اکرم وقتی وارد مدینه منوره شدند بین مهاجر و انصار عقد اخوت خواندند. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را به برادری خود برگزیدند لازمه عقد اخوت این بود که مسلمانان با یکدیگر در تمام شئون ایثارگری و برابری داشته باشند، نکند که یکی سیر و دیگری گرسنه باشد، یکی دارای لباس و دیگری برهنه باشد و بالاخره در تمام امور مساوات را با یکدیگر کاملاً رعایت کنند.

نتیجه این عقد اخوت آن شد که مسلمانان برادران خود را بر خود در تمام مسائل مادی ترجیح می دادند و حتی جان و مال خود



را فدای یکدیگر می کردند آنها هیچگاه بر یکدیگر حسادت نمی نمودند نسبت به هم بخل نداشتند در دلشان کینه نسبت به یکدیگر پیدا نمی شد و بالاخره همه شان بنده واقعی خدا بودند و مال دنیا را ملک خدا و مردم مسلمان را بندگان خدا می دانستند و در اموالشان مساوات و بلکه مواسات را عمل می نمودند و خدای تعالی هم با خطاب: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>(۱)</sup> این برادری و برابری را تثبیت فرمود و اسلام و مردم مسلمان از این راه فوائد زیادی بردند.

### «ازدواج با فاطمه زهراء»

در سال دوّم هجرت اوّل ذیحجه الحرام روز پنج شنبه در مدینه منوره علی بن ابیطالب با فاطمه زهراء ازدواج فرمود شرح جریان را از زبان علی بن ابیطالب می شنویم:

کنیزک خدمتگزاری داشتم. روزی به من

گفت: آیا می دانی که فاطمه زهراء را

بعضی ها از پدرش خواستگاری کرده اند؟

من گفتم: نه.

او به من گفت: چرا بعضی رفته اند و

او را از پدرش خواسته‌اند ولی او به آنها  
جواب مثبت نداده است، تو چرا به خدمت  
پیغمبر اکرم نمی‌روی و از او  
خواستگاری نمی‌کنی پیغمبر اکرم او را  
به تو خواهد داد.

گفتم: مگر من چیزی دارم که با آن  
وسائل ازدواجم را مهیا کنم؟

گفت: اگر خدمت پیغمبر اکرم  
بررسی در عین حال او به تو فاطمه را  
می‌دهد. و آن قدر به این موضوع اصرار  
کرد که مرا وادار نمود تا خدمت آن  
حضرت رسیدم.<sup>(۱)</sup>

رسول اکرم آن قدر جلالت و  
هیبت داشت که من نمی‌توانستم یک چنین  
مطلبی به ایشان اظهار کنم (و حتی نرفتم به  
خدمتش تا آن روز به همین جهت بود والا  
من که هیچگاه از رسول خدا جدا

---

۱ - ضمناً از بعضی تواریخ استفاده می‌شود که محرّک علی بن ابیطالب برای  
خواستگاری فاطمه زهراء ابابکر و عمر بوده‌اند و این با مطلب فوق منافات  
ندارد زیرا ممکن است بعد از اصرار کنیزک آنها هم علی بن ابیطالب را دیده  
باشند و آن حضرت را تشویق کرده باشند.



نمی شدم).

بالاخره وقتی در آن روز رفتم و در  
محضرشان نشستم به خدا قسم نتوانستم از  
خجالت یک کلمه در این موضوع حرف بزنم  
پیغمبر اکرم با کمال محبت به من فرمود:  
برای چه نزد من آمده‌ای از من درخواستی  
داری، بگو، من باز هم ساکت ماندم و چیزی  
نگفتم.<sup>(۱)</sup> پیغمبر اکرم خندیدند و دوباره  
فرمودند: چرا به اینجا آمده‌ای و حاجت  
چیست؟ گفتم: من پسر عموی شمایم و اول  
کسی بوده‌ام که اسلام آورده‌ام و همیشه اسلام  
را یاری می‌کرده‌ام و جهاد می‌نمودم.

رسول اکرم فرمود: راست است، درست می‌گوئی، تو بهتر  
از آن هستی که می‌گوئی. سپس رسول اکرم خودش فرمود:

---

۱ — بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۳۶. «عن علی قال: خطبت فاطمة الى رسول الله فقالت مولاة لي: هل علمت أن فاطمة قد خطبت الى رسول الله؟ قلت: لا قالت: فقد خطبت، فما يمنعك أن تأتي رسول الله فيزوجك، فقلت: و هل عندي شيء أتزوج به، فقال: إنك ان جئت الى رسول الله زوجك، فوالله ما زالت ترجيتي حتى دخلت على رسول الله وكانت له جلاله و هيبة فلما قعدت بين يديه افحمت فوالله ما استطعت أن أتكلّم فقال: ما جاء بك ألك حاجة؟ فسكت».

شاید برای درخواست ازدواج با دخترم فاطمه نزد من آمده‌ای.  
من با تکان دادن سر گفتم: بله یا رسول الله. فاطمه را به  
ازدواج من درآور.

فرمود: قبل از تو چند نفر به خواستگاری فاطمه آمده‌اند اما  
وقتی به او گفته‌ایم اظهار بی میلی کرده است. ولی تو اینجا باش تا  
من برگردم پیغمبر اکرم به داخل اتاق فاطمه رفتند.  
فاطمه از جا برخاست، عبای آن حضرت را گرفت و کفش آن  
حضرت را از پایشان درآورد و آب برای وضو آورد و به روی  
دست مبارکش آب ریخت و پاهای آن حضرت را شست و  
نشست.

پیغمبر اکرم فرمود: فاطمه جان.

فاطمه عرض کرد: بله.

پیغمبر اکرم فرمود: علی کسی است که او را می‌شناسی و از  
نزدیکان است، با فضیلت است، او اول کسی است که اسلام آورده و  
من هم از خدا خواسته‌ام که تو را همسر بهترین و محبوبترین خلقش  
قرار دهد. و او هم از تو خواستگاری کرده است چه می‌گوئی؟

فاطمه سرش را به زیر انداخت و سکوت کرد ولی  
صورتش را برنگرداند و کراهتی از خود نشان نداد.

پیغمبر از جا برخاست و فرمود:



اللّٰه اکبر. سکوتش اقرار و رضایت او است.

در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد فاطمه را به ازدواج علی درآور زیرا خدا راضی است که فاطمه زهرا برای علی باشد و علی برای فاطمه باشد.<sup>(۱)</sup>

سپس رسول اکرم به نزد من آمد و فرمود: چیزی داری که مهر فاطمه قرار دهی تا من او را به تو بدهم؟ همان طور که سرم پائین بود گفتم: به خدا قسم نه چیزی ندارم.

فرمود: زرهی را که به تو داده بودم چه کردی؟

گفتم: هست ولی او کهنه شده و ارزشی ندارد فقط چهارصد درهم می‌ارزد.

فرمود: همان را مهر فاطمه قرار بده و آن را بفروش و

---

۱ — بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۳ «رسول الله ضحك ثم قال: ما جاء بك يا أبا الحسن حاجتك؟ قال: فذكرت له قرباتي و قدمي في الاسلام و نصرتي له و جهادي. فقال: يا علي صدقت فأنت أفضل مما تذكر، فقلت: يا رسول الله فاطمة تزوجنيها، فقال: يا علي إنه قد ذكرها قبلك رجال فذكرت ذلك لها فرأيت الكراهة في وجهها، ولكن علي رسلك حتى أخرج إليك.

فدخل عليها، فقامت فأخذت رداءه و نزعته نعليه و أتته بالوضوء فوضأته بيدها و غسلت رجله، ثم قعدت، فقال لها: يا فاطمة! فقالت: ليبيك ليبيك حاجتك يا رسول الله؟ قال: إن علي بن أبي طالب من قد عرفت قرباته و فضله و إسلامه و إنني قد سألت ربي أن يزوجه خير خلقه و أحبهم إليه؛ وقد ذكر من أمرك شيئاً فما ترين؟ فسكنت و لم تول وجهها و لم يرف فيه رسول الله كراهة، فقام و هو يقول: الله أكبر سكوتها إقرارها. فأتاه جبرئيل فقال: يا محمد زوجها علي بن أبي طالب فإن الله قد رضيها له و رضيها لها».

پولش را برای من بیاور. من از جا برخاستم و رفتم و زرهم را فروختم و پولش را گرفتم و به خدمت پیغمبر اکرم آوردم و پولها را به آن حضرت تحویل دادم آن حضرت از من پرسید که آنها چقدر است و من هم چیزی نگفتم.

رسول اکرم بلال را خواست و یک مشت از آن پولها را به او داد و فرمود: برای فاطمه زهرا عطر تهیه کن. سپس پیغمبر اکرم دو دست مبارکش را از آن پولها پر کرد و به ابی بکر داد و فرمود: به بازار برو آنچه برای فاطمه از لباس و اثاثیه لازم است خریداری کن. و جمعی از اصحاب که منجمله آنها «عمّار یاسر» بودند با ابابکر همراه فرمود. آنها به بازار رفتند و هر چه را می پسندیدند اوّل به ابی بکر نشان می دادند اگر او قبول می کرد و آن را برای فاطمه صلاح می دانست می خریدند.

بالاخره آنها پیراهنی برای فاطمه به هفت درهم و چارقدی به چهار درهم و قطیفه‌ای (ملافه) سیاه بافت شهر خیبر و تخت خوابی که از برگ خرما ساخته شده بود و دو عدد تشک که رویه‌اش از کتان مصری بود و یکی از آنها را از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند و چهار بالش که از پوست پشمینه طائف ساخته شده و از گیاه اذخر پر شده بود و پرده‌ای بافت پشم و یک قطعه حصیر بافت هجر (از بحرین) و آسیاب دستی و کاسه‌ای



برای دوشیدن شیر و مشکی برای آب و کوزه‌ای لعاب داده شده و سبوی بزرگ سبز رنگ و تعدادی کوزه کوچک خریدند و صورت گرفتند. و ابی بکر و سائر اصحاب آنها را برداشتند و به خدمت پیغمبر اکرم آوردند وقتی رسول اکرم آنها را دید در حالی که با دست مبارکش آنها را زیر و رو می کرد. فرمود: خدا برکت داده است به اهل بیت پیغمبر. و پس از آن همه متفرق شدند و من هم به خانه ام رفتم.

پس از این نامزدی من یک ماه صبر کردم همه روزه به نماز می رفتم و پشت سر رسول خدا نماز می خواندم و به خانه ام بر می گشتم و همه روزه پیغمبر اکرم را می دیدم ولی چیزی درباره ازدواجم با فاطمه زهراء به او نمی گفتم. پس از یک ماه زنهای پیغمبر دور من جمع شدند و به من گفتند: آیا مایلی ما برای تو از رسول خدا بخواهیم که فاطمه را به تو بدهد که به منزل خودت ببری؟

من گفتم: البته این کار را بکنید.

آنها دسته جمعی خدمت پیغمبر اکرم رفتند در این میان «ام ایمن» به رسول خدا عرض کرد که اگر خدیجه کبری زنده بود و ازدواج فاطمه را با علی بن ابیطالب می دید چشمش روشن می شد. علی فاطمه را می خواهد چرا به او فاطمه را

نمی‌دهید؟ چرا چشم فاطمه را به دیدن شوهرش روشن نمی‌کنید  
کارهای فاطمه را زودتر انجام دهید تا با ازدواج فاطمه چشم ما هم  
روشن گردد.

رسول اکرم فرمود: چرا خود علی از من زنش را مطالبه  
نمی‌کند ما این را از او توقّع داشتیم.  
من که در آن کنار ایستاده بودم، عرض کردم: خجالت می‌کشیدم  
و حیا مانع من شده بود یا رسول الله.

در این موقع پیغمبر اکرم عقد ازدواج مرا با فاطمه  
خواند و نزد من آمد و دست مرا گرفت و فرمود: برخیز به نام خدا و  
بگو: «علی بركة الله و ماشاء الله لا قوة الا بالله توكلت  
على الله». سپس مرا نزد فاطمه برد و نشانید و دست به دعا  
برداشت و گفت:

خدایا این دو نفر محبوبترین خلق تو نزد  
من اند. خدایا آنها را دوست بدار، خدایا برکت  
در ذریّه آنها قرار بده. خدایا خودت حافظ آنها  
باش. و من آنها و ذریّه آنها را از شرّ شیطان  
رجیم در پناه تو قرار می‌دهم. (۱)

۱ — بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۳. «قال علی: فزوجني رسول الله ثم أتاني  
فأخذ بيدي فقال: قم بسم الله و قل على بركة الله و ما شاء الله لا قوة إلا بالله توكلت  
←



سپس دست فاطمه را گرفت و در دست من گذاشت و فرمود: یا علی، فاطمه برای تو خوب همسری است و به فاطمه زهراء فرمود: ای فاطمه، علی بن ابیطالب برای تو خوب شوهری است.

سپس پیغمبر به طرف زنهای نگاه کرد و فرمود: چه کسی از شماها در اینجا هست؟

اُمّ سلمه گفت: من هستم یا رسول الله و این زینب است و این اُمّ ایمن است و یک یک زنهای را اسم برد (چون به خاطر حضور علی بن ابیطالب در محضر پیغمبر آنها صورتهای خود را پوشانده بودند و پیغمبر اکرم آنها را به صورت ظاهر تشخیص نمی داد) پیغمبر اکرم فرمود: همه تان آماده شوید تا برای دخترم و پسرعمویم در خانه من اتاقی تهیه کنید.

اُمّ سلمه گفت: در کدام حجره، در کدام خانه از خانه های شما یا رسول الله؟

پیغمبر اکرم فرمود: در خانه خودت و به سایر زنهای دستور فرمود که آن خانه را تزئین کنند و مطابق شأن فاطمه زهراء درستش کنند.

→ عَلَى اللَّهِ، ثُمَّ جَاءَنِي حَتَّى أَقْعِدَنِي عِنْدَهَا عَلَيْهَا السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيَّ فَأُحِبَّهُمَا وَبَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا، وَاجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظًا، وَإِنِّي أُعِيذُهُمَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

پس از آنکه این کار را کردند.

امّ سلمه به من گفت: من نزد فاطمه رفتم و از او سؤال کردم که آیا عطری داری که برای خودت ذخیره کرده باشی؟ گفت: بله. و برخاست و رفت و شیشه‌ای آورد که در آن گرد مانندی بود و مقدار آن را کف دست من ریخت و من بو کشیدم دیدم آن عطر به قدری خوشبو است که من مثلش نبوئیده بودم.

از فاطمه پرسیدم: این عطر را از کجا آورده‌ای؟ فرمود: آن وقتی که «دحیه کلبی» به دیدن پدرم آمده بود پدرم دستور داد و به من فرمود: ای فاطمه زیراندازی برای عمویت بینداز تا او روی آن بنشیند. وقتی او نشست و مدّتی با پدرم حرف زد و برخاست، از لباسش چیزهائی ریخت پدرم به من امر فرمود که آنها را جمع کنم. علی می‌گوید: من از رسول اکرم سؤال کردم که آنها چه بودند؟ او فرمود: آنها عنبر بودند که از بال جبرئیل ریخته است.

علی می‌گوید: بعد پیغمبر اکرم به من فرمود: برای ازدواجت باید ولیمه خوبی بدهی گوشت و نان به عهده من که (پدر عروسم) و خرما و روغن به عهده تو (که دامادی) من به بازار رفتم و روغن و خرما خریدم و رسول اکرم هم گوسفندی را کشت و نان زیادی تهیه کرد و خودش آستینش را بالا زد و با دست مبارکش خرماها را از دانه جدا می‌کرد و آنها را در روغن سرخ می‌نمود و



خلاصه غذای لذیذی به اسم «حبس» تهیّه فرمود. سپس رسول اکرم به من پیشنهاد کرد که هر کس را دوست داری برای غذای امشب دعوت کن. من به مسجد رفتم دیدم اصحاب رسول اکرم همه نشسته‌اند و جمعیت موج می‌زند خواستم جمعی از آنها را انتخاب کنم و به شام دعوت نمایم و به بقیّه چیزی نگویم ولی خجالت کشیدم لذا بر بلندی مسجد بالا رفتم و در آنجا ایستادم و همه را دعوت کردم و گفتم: همه‌تان برای ولیمه عروسی فاطمه زهراء بیائید، امشب همه دعوتید.

مردم دسته دسته به طرف خانه رسول اکرم به راه افتادند من از کثرت جمعیت و کمی غذا خجالت می‌کشیدم.

رسول خدا از نیتم آگاه بود فرمود: ای علی من دعا می‌کنم خدای تعالی برکت عنایت بفرماید.

مهمانان تا نفر آخرشان غذاها و آشامیدنی‌ها را از سفره من خوردند و برای من دعا کردند که خدای تعالی برکت مرحمت فرماید. و میهمانان با آنکه بیشتر از چهار هزار نفر بودند همه سیر شدند غذا به برکت دعیا پیغمبر اکرم آن قدر زیاد آمد که رسول اکرم ظرفها را پر کردند و به خانه زنهایشان فرستادند و یک ظرف هم در آخر کار برداشتند و از غذا پر کردند و فرمودند: این هم مال فاطمه و شوهرش (یعنی عروس و داماد) باشد.

علی فرمود: در آن شب غروب آفتاب پیغمبر اکرم به امّ سلمه فرمود: فاطمه را نزد من بیاور امّ سلمه رفت و فاطمه را به محضر رسول اکرم آورد. پیراهن فاطمه به زمین کشیده می شد و از کثرت حیا دانه های درشت عرق از پیشانی فرو می ریخت وقتی نزدیک رسول خدا رسید پایش به پیراهنش پیچید و به زمین خورد پیغمبر اکرم فوراً زیر بغل او را گرفت و فرمود: خدا تو را در دنیا و آخرت از لغزشها حفظ کند.

وقتی فاطمه در مقابل پدرش ایستاد آن حضرت پوشیه را از روی صورت فاطمه برداشت تا من او را بینم سپس دست او را گرفت و در دست من گذاشت و فرمود: خدا برای تو دختر پیامبر خدا را ای علی مبارک کند، فاطمه خوب همسری برای تو خواهد بود و به فاطمه فرمود: ای فاطمه، علی برای تو شوهر خوبی است بروید به حجله تان، در آنجا منتظر باشید تا من بیایم.

من دست فاطمه را گرفتم و به اتاقی که برای ما منظور کرده بودند رفتیم و در انتظار پیامبر اسلام نشستیم من از خجالت سرم را به زیر انداخته بودم ولی وقتی زیر چشمی به فاطمه نگاه کردم دیدم او از خجالت چشمها را به زمین دوخته است و به من نگاه نمی کند.



بالاخره رسول خدا پس از چند لحظه که گذشت تشریف آوردند و پشت در با صدای بلند فرمود: اینجا کیست؟ ما گفتیم بفرمائید خوش آمدید رسول اکرم داخل شدند و فاطمه را کنار خود نشاندند سپس فرمود: دخترم برای من مقداری آب بیاور. فاطمه زهرا از جا برخاست و ظرفی را پر از آب کرد و به خدمت پیغمبر خدا آورد. رسول اکرم ظرف آب را گرفت و مقداری از آن آب را مضمضه کرد و در ظرف آب ریخت و بعد، از آن آب مقداری به سر مبارک فاطمه ریخت سپس فرمود: نزدیک تر بیا فاطمه در مقابل رسول اکرم نشست آن حضرت مقداری از آن آب را میان سینه او پاشید و بعد مقداری از آن آب را بر پشت و شانه او مالید و بعد دست به دعا برداشت و عرض کرد:

پروردگارا این دختر من است این محبوبترین خلق نزد من است خدایا این هم برادر من و محبوبترین مخلوقات نزد من است خدایا او را بنده محبوب و فرمانبردار خودت قرارش بده و اهلش را برای او مبارک گردان.

رسول اکرم این را گفت و حرکت کرد و رفت و تا سه روز

به خانه ما نیامد.

صبح روز چهارم وقتی رسول اکرم نزد ما می‌خواست بیاید اتفاقاً اسماء بنت عمیس آنجا بود پیغمبر اکرم به او فرمودند: تو اینجا چرا هستی در این اتاق مرد نامحرم هست.

اسماء عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد وقتی دختر جوانی زفاف می‌کند نیازمند به زن با تجربه‌ای که حوائجش را برآورد می‌باشد. من در پشت درب هستم که اگر فاطمه کاری داشته باشد کمکش کنم. پیغمبر اکرم فرمود: خدا حوائج دنیا و آخرت تو را برآورد.

آن روز روز سردی بود من و فاطمه زیر عبائی رفته بودیم وقتی صدای پیغمبر اکرم را که با اسماء بنت عمیس حرف می‌زدند شنیدیم خواستیم از جا حرکت کنیم رسول اکرم فرمود: قسم به حقّی که من به شما دارم از جای خود حرکت نکنید تا من هم در کنار شما قرار بگیرم. ما اطاعت کردیم پیغمبر اکرم تشریف آورد از بالای سر ما پاهای مبارکش را بین من و فاطمه وارد نمود پاهای آن حضرت سرد بود من پای راست آن حضرت را در بغل گرفتم و فاطمه پای چپ آن حضرت را در بغل گرفت و ما پاهای سرد آن حضرت را به سینه چسبانده بودیم تا آنکه گرم شود.

سپس به من فرمود: یا علی کوزه آبی به من بده من رفتم و کوزه



کوچکی که پر از آب بود به خدمتش آوردم.

رسول اکرم سه مرتبه آب دهان مبارکش را در میان کوزه انداخت و آیاتی از قرآن را به آن خواند و فرمود: این آب را بیاشام و مقدار کمی از آن را در کوزه نگه دار من این کار را کردم رسول اکرم بقیه آب را به سر و سینه من پاشیدند و فرمودند: «خدا پلیدی را از تو دفع کند و تو را پاک نگه بدارد».

دوباره فرمود: یک مقدار آب تازه‌ای بیاور. من آن آب را آوردم باز همان کارهائی که قبلاً درباره آب قبلی انجام داده بودند درباره این آب هم انجام دادند و به دخترشان دادند و فرمودند: آن را بخور و کمی از آن را نگهدار او هم طبق دستور عمل کرد و بقیه آب را به آن حضرت داد. رسول اکرم آن آب را به سر و صورت و سینه فاطمه پاشیدند و سپس فرمودند: «خدا از تو پلیدی را دفع کند و تو را طاهر و پاک نگه دارد».

سپس به من فرمودند: اگر ممکن است چند دقیقه از خانه بیرون برو و مرا با دخترم تنها بگذار. وقتی من بیرون رفتم رسول اکرم به دخترشان فرموده بودند شوهرت چطور است فاطمه به آن حضرت گفته بود بهترین شوهرها است الا آنکه زنهائی که به دیدنم آمده بودند مرا سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: پدرت رسول اکرم تو را به شوهری داده که فقیر است و مالی ندارد.

رسول اکرم به فاطمه فرمود: ای دخترم. نه پدرت فقیر است و نه شوهرت. خدای تعالی گنجینه‌های طلا و نقره زمین را به من معرفی کرده. من آنچه را که نزد پروردگارم بوده انتخاب کرده‌ام. دخترم، اگر بدانی آنچه را که پدرت می‌داند، دنیا و آنچه در دنیا است در مقابل چشمت خار می‌شود به خدا قسم ای دخترم من درباره خیر تو کوتاهی نکرده‌ام، شوهری برای تو منظور کرده‌ام که اسلامش از همه قدیمی‌تر، علمش از همه بیشتر، حلمش از همه بالاتر است.

دخترم، خدای عزوجل در میان اهل زمین دو مرد را برگزیده است، یکی از آنها پدر تو است و دیگری شوهر تو است. دخترم شوهرت، خوب شوهری است. مبادا از او امر او سرپیچی کنی.

سپس رسول اکرم از میان اتاق مرا صدا زد و فرمود: یا علی. من گفتم: بله یا رسول الله. فرمود: داخل خانه‌ات بشو و با همسرت ملاطفت کن و با او مدارا کن زیرا فاطمه پاره تن من است. کسی که او را برنجاند مرا رنجانده و کسی که او را شاد کند مرا شاد کرده دیگر من خدا حافظی می‌کنم و خدا را در میان شما قرار می‌دهم.



## «علی همراه رسول اکرم در غزوات»

علی بن ابیطالب در غزوۀ «بدر اولی» که در سال دوم هجرت اتفاق افتاد. از طرف رسول خدا به عنوان فرمانده لشکر انتخاب شده بودند ولی چند روز که آن حضرت سر چاههای بدر توقف نمودند از مشرکین خبری نشد و آنها از ترس لشکر اسلام حاضر به جنگ نشدند و علی بن ابیطالب در خدمت رسول اکرم به مدینه برگشتند.

## «علی در غزوۀ بدر»

در غزوۀ «بدر کبری» که آن هم در سال دوم هجرت اتفاق افتاد علی بن ابیطالب در خدمت رسول اکرم بود و از هفتاد نفر مشرکی که در آن جنگ کشته شده بودند سی و پنج نفر آنها به دست علی بن ابیطالب به خاک هلاکت افتادند و بقیۀ سی و پنج مشرک، به دست سائر اصحاب که سیصد و سیزده نفر از مهاجر و انصار بودند کشته شدند.

علی بن ابیطالب در این جنگ ذکرش «یا هو یا من لا هو الا هو» بود که پیغمبر اکرم فرمود: این اسم اعظم است.

### «بقیة داستان مرد یهودی»

علی در آنچه با بزرگ یهودیان می فرمود<sup>(۱)</sup> گفت: سوّمین امتحانی که خدای تعالی در زمان حیات رسول اکرم از من فرمود این بود که در جنگ بدر «شیهة بن ربیعہ» و «عتبة بن ربیعہ» و «ولید بن عتبة» که آنها شیران و دلیران قریش بودند مسلمانان را به مبارزه دعوت می کردند.

احدی از آن همه جمعیت و اصحاب پیغمبر اکرم به آنها جوابی نمی گفت رسول اکرم با آن همه اصحابی که بودند مرا با حمزه و عبیده به طرف آنها فرستاد من با آنکه از آن دو نفر کم سنّ تر و تجربه ام در جنگ کمتر بود خدای تعالی به دست من «ولید» و «شیهة» را کشت غیر از آنچه که من آنها را در مغلوبه بودن جنگ در آن روز کشتم و جمعی را اسیر کردم و من بیشتر از همه آنها مشرکین را به هلاکت انداختم و پسرعمویم «عبیده» در آن جنگ شهید شد (خدا او را رحمت کند).

سپس علی رو به اصحابشان کردند و فرمودند: آیا این چنین نبود؟ همه آنها گفتند: درست است یا امیرالمؤمنین همین طور بود (بقیة قضیه مرد یهودی نقل می شود).

۱ — مراجعه شود به صفحه ۲۰۹ همین کتاب.



علی در غزوه «قرقره الکدر» که آن هم در سال دوم هجرت اتفاق افتاد فرمانده لشکر اسلام بود و وقتی که کفار بنی سلیم شنیدند که علی بن ابیطالب با جمعی از لشکر اسلام در پی آنها است فرار کردند و حتی فرصت جمع کردن اموال خود را پیدا نکردند و مسلمانان اموال آنها را به عنوان غنیمت جنگی ضبط نمودند.

### «علی در جنگ اُحد»

در غزوه اُحد وقتی که آتش جنگ شعله ور شد و کفار به دروغ اعلام کردند که پیغمبر اکرم کشته شده و مسلمانان فرار کردند علی پروانه وار اطراف رسول اکرم می گشت و از آن حضرت مواظبت می نمود در این جنگ آن قدر علی بن ابیطالب با کفار جنگید که شمشیرش شکست رسول اکرم شمشیر خود را که «ذوالفقار» نام داشت به علی بن ابیطالب داد و جبرئیل در میان زمین و آسمان ندا کرد: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار».

پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود:

«علیّ منّی و انا من علی قال

جبرائیل: و انا منکما» یعنی علی از من

است و من از علی هستم جبرئیل عرض کرد:

من هم از شمایم.

علی در این جنگ شصت و یا هفتاد زخم در بدن مبارکش به وجود آمد و با آنکه کاملاً بیمار بود در غزوه حمراء الاسد که پس از چند روز بعد از غزوه احد اتفاق افتاد شرکت فرمود و مشرکین مکه را که در این جنگ شرکت کرده بودند از حریم اسلام دور کرد.

### «بقیه داستان مرد یهودی»

علی به رئیس یهودیان در آن حدیث مفصل که در صفحات ۲۰۹ و ۲۳۷ نقل شد فرمود:

امتحان چهارم من، در زمان حیات رسول اکرم این بود که وقتی همه اهل مکه به ما هجوم آوردند تا انتقام کشته شدگان خود را در جنگ بدر بگیرند و جبرئیل نازل شد و رسول اکرم را مطلع نمود و رسول خدا با سربازان خود در کنار درّه احد سنگر گرفته بودند و مشرکین زخم خورده یک مرتبه به سوی ما حمله کردند و جمعی از مسلمانان کشته شدند، من پروانه وار دور رسول اکرم می چرخیدم و از او دفاع می کردم. ولی مهاجرین و انصار فرار کردند و به خانه هایشان در مدینه رفتند و همه گفتند که محمد کشته شده و کار تمام شده است و من در کنار پیغمبر اکرم بودم و خدای تعالی بر ما نصرت داد و مانع پیشرفت مشرکین شد و من آن روز در اثر درگیریهای زیاد هفتاد زخم در بدنم بوجود آمد سپس



علی بن ابیطالب لباس خود را کناری زد و جای زخمها را به آنها نشان می داد و می فرمود: انشاءالله اجر من با خدا است سپس رو به اصحابشان فرمودند و گفتند: آیا این چنین نبوده؟ آنها گفتند: همین گونه بوده است یا امیرالمؤمنین.

### «علی در جنگ خندق»

علی در جنگ خندق یا جنگ احزاب شرکت فرمود و اگر او نبود اسلام از بین می رفت زیرا وقتی در این جنگ با «عمرو بن عبدود» روبرو شد رسول اکرم فرمود:

الآن تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفته است. یعنی اگر علی شهید شود ایمان از بین رفته و اگر «عمرو بن عبدود» کشته شود کفر از بین خواهد رفت.

در این جنگ رسول اکرم به قدری اظهار محبت به علی بن ابیطالب فرمود که وقتی او به طرف «عمرو بن عبدود» می رفت دست به دعا برداشت و عرض کرد:

پروردگارا علی را بر عمرو بن عبدود پیروز کن و او را از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ و از

بالای سر و از زیر پا از خطرات حفظ کن و  
مرا تنها نگذار.

در این جنگ وقتی علی بن ابیطالب «عمرو بن عبدود» را  
کشت و پیروزی نصیب مسلمانان شد رسول اکرم به علی بن  
ابطالب فرمود:

به تو بشارت باد اگر عمل امروز تو را  
با اعمال امت پیغمبر بسنجند کار تو بر تمام  
اعمال نیک آنها رجحان پیدا می کند ضربت  
تو بر پیکر «عمرو بن عبدود» امروز بهتر از  
عبادت جن و انس بود.

### «بقیه قضیه مرد یهودی»

علی به آن مرد یهودی (که در صفحات ۲۰۹ و ۲۳۷ و ۲۳۹  
ذکر شد) فرمود: ای برادر یهودی پنجمین امتحان من این بود که  
قریش و عرب و احزاب مختلف با هم همدست شدند و با یکدیگر  
عهد و میثاق بستند که تا رسول اکرم و یارانش و بنی عبدالمطلب  
را نکشته اند به خانه و زندگی خود برنگردند و همه آنها خود را با  
تمام تجهیزات به نزدیک مدینه رساندند و مطمئن بودند که این بار به  
هدف می رسند.



جبرئیل بر پیغمبر اکرم نازل شد و به آن حضرت خبر آنچه را که مشرکین نیت کرده بودند داد.

رسول اکرم با یاران‌شان دور مدینه را خندق کردند و کفار تا پشت خندق جلو آمدند و چون رعد می‌غریدند و شمشیرهایشان برق می‌زد.

پیغمبر اکرم آنها را به خویشتاوندی قسم‌شان داد و آنها را به معرفت خدا و اسلام دعوت نمود ولی آنها دست از دشمنی و عداوت بر نمی‌داشتند و به سرکشی خود ادامه می‌دادند. «عمر و بن عبدود» که یکی از قهرمانان عرب بود به میدان آمد و رجز می‌خواند و مبارز می‌طلبید و همچون شتر مست نعره می‌کشید گاهی خود را تکان می‌داد و گاهی شمشیرش را به راست و چپ حرکت می‌داد.

هیچ کس جرأت مقابله با او را پیدا نکرد «عمر و» بسیار قوی و شجاع بود رسول خدا با صدای بلند مرا برای جنگ با او از جا بلند کرد و با دست مبارک خود عمامه بر سر من پیچید (سپس علی بن ابیطالب شمشیر ذوالفقار را از غلاف بیرون آورد و به دست خود گرفت و فرمود:) و این شمشیر را که متعلق به خود رسول اکرم بود به من داد و مرا روانه میدان جنگ فرمود من از میان لشکر بیرون آمدم، در حالی که صدای گریه زنهای مدینه به خاطر ترحم به من بلند شده بود و یقین می‌داشتند که من به دست «عمر و بن

عبدود» کشته می شوم.

اما خدای تعالی او را به دست من به قتل رساند با آنکه مردم عرب آن روز عقیده داشتند که هیچ پهلوانی نمی تواند با او روبرو شود. (در اینجا علی بن ابیطالب با دست به فرق نازنینش اشاره کرد و جای ضربت «عمرو» را به مرد یهودی نشان داد و فرمود: این ضربت را «عمرو» بر سر من زد ولی من او را کشتم و به خاطر کشته شدن «عمرو» خدای تعالی ترس عجیبی به دل دشمن انداخت که همان باعث شکست قریش گردید.

سپس علی بن ابیطالب رو به اصحابش فرمود و گفت: آیا این چنین نبود؟ همه گفتند: بله همین طور بود ای امیرالمؤمنین.

### «علی در جنگ خیبر»

در جنگ خیبر شجاعت های علی بن ابیطالب معروف است زیرا خیبر قلعه محکمی بود که هفت درب داشت و محکم ترین درهای آن همان دری بود که به دست علی بن ابیطالب از جا کنده شد و قلعه خیبر فتح شد و علی مرحب یهودی را کشت و پیروزی را نصیب اسلام نمود.



### «بقیة داستان مرد یهودی»

علی در آن حدیث مفصلی که با رئیس یهودیان (صفحه ۲۴۲) حرف می‌زند فرمود: امتحان ششم من در شهر همکیشان تو اتفاق افتاد. من در رکاب رسول خدا به شهر خیبر که پر از مردان شجاع بود حمله کردم دشمن با تمام تجهیزات مانند کوهی در برابر ما ایستاده بود و بهترین سنگرهاها در اختیار آنها بود. آنها مبارز می‌طلبیدند هر دسته‌ای از مسلمانها به طرف آنها می‌رفتند کشته می‌شدند بالاخره همراهان به من نگاه می‌کردند و چاره کار را در دست من تصوّر می‌نمودند عاقبت به طرف من آمدند و یک زبان گفتند: یا اباالحسن برخیز.

رسول خدا هم به من دستور فرمود که بر سنگر دشمن حمله کنم من اطاعت کردم و شمشیر کشیدم و هر که در مقابلم بود کشتم. بالاخره آنها به داخل شهر فرار کردند و در را بستند من با قدرتی که پروردگارم به من عنایت فرموده بود درب قلعه را به آسانی از جا کردم و تنها به داخل قلعه رفتم و هر مردی را که در مقابلم قرار می‌گرفت می‌کشتم و زنهای آنها را اسیر می‌نمودم تا آنکه خدای تعالی نصرتش را نصیب ما فرمود.

در اینجا علی بن ابیطالب رو به اصحابش فرمود و گفت: آیا این چنین نبود؟ همه گفتند: همین طور بود یا امیر المؤمنین.

### «سرنگونی بتها»

در فتح مکه وقتی پیغمبر اکرم طواف کرد به علی بن ابیطالب دستور فرمود که بر دوشش بالا برود و دو بت بزرگ که در بالای کعبه بودند سرنگون کند و خانه توحید را به موحدان بسپارد و از هرگونه شرک و بت پرستی آن خانه را نجات دهد.

### «بقیه داستان مرد یهودی»

علی بن ابیطالب در سخنانی که با رئیس یهودیان (صفحه ۲۴۴) داشت فرمود:

هفتمین امتحانی که من داشتم این بود که وقتی رسول اکرم عازم فتح مکه شد او دوست می داشت و بلکه قصدش این بود که معذرت آنها را بپذیرد و به سوی خدا دعوتشان کند و آن کاری را که در اول می کرد در آخر هم با آنها بکند.

به آنها نامه ای نوشت و در آن نامه آنها را از عذاب الهی بر حذر داشت و آنها را از عاقبت بدشان ترسانید و به آنها وعده عفو و گذشت را داد و آنها را امیدوار به رحمت الهی فرمود و در آخر نامه «سوره براءت» را قرار داد که برای آنها خوانده شود و نامه را به اصحابش نشان داد و به آنها گفت: باید یکی از شما این نامه را به مکه ببرد و برای آنها بخواند آنها سنگینشان بود که آن دستور را عملی



کنند سپس رسول اکرم مردی را صدا زد و به او نامه را داد و او را روانه مکه کرد در همین وقت جبرئیل نازل شد و عرض کرد: این نامه و این سوره را کسی نمی تواند به کفار قریش برساند مگر خودت و یا کسی که از تو باشد. رسول اکرم این موضوع را به من فرمود و نامه را به من داد و مرا به سوی اهل مکه فرستاد من به مکه رفتم و حال آنکه می دانستم که مردم مکه آن قدر با من دشمنند که اگر بتوانند مرا قطعه قطعه می کنند و سر کوهها می گذارند ولو آنکه به قیمت از دست دادن جان و زن و فرزندشان تمام شود.

من نامه رسول اکرم را به آنها رساندم. و آن نامه را برای آنها خواندم. همه آنها با خشم و کینه و وعده اذیت و آزار با من روبرو شدند و زن و مرد آنها جوابی جز تهدید به من ندادند و شما دیدید که من چگونه با آنها رفتار کردم سپس علی بن ابیطالب رو به اصحابش فرمود و گفت: آیا این چنین نبود؟ همه گفتند: همین گونه بود ای امیر المؤمنین.

سپس علی بن ابیطالب فرمود: ای برادر یهودی اینها هفت چیزی بود که خدای تعالی مرا به وسیله آنها امتحان فرمود و در تمام آنها آنگونه که من موفق بودم کسی موفق نبود و اگر بخواهم مواردی را که خدای تعالی در آنها به من لطف فرمود شرح دهم می ترسم مورد نهی الهی که فرمود: خود را بیش از ضرورت پاک

معرفی نکنید واقع بشوم.

اصحاب آن حضرت گفتند: شما درست می‌گوئید خدای تعالی فضائی به شما داده که به کسی نداده است شما نزدیک به پیغمبر ما بوده‌اید و شما را خدای تعالی موفق به اینکه مثل هارون که برای موسی بود برای پیامبر اکرم باشید و به فضائل و موفقیت‌هایی که شما موفق بودید برای احدی از مسلمانان نبوده این را ما نمی‌گوئیم بلکه هر کس شما را با رسول اکرم دیده قبول دارد.

### «جنگ حنین»

در جنگ «حنین» با رشادتهای علی بن ابیطالب و شجاعت‌های آن حضرت مردم مسلمان به پیروزی رسیدند و اسلام رونق گرفت.

اینها جریاناتی است که منکر ندارد و همه به آن اعتقاد دارند. در قضیه مباهله که در حقیقت جنگ سردی با نصاری بود با حضور علی بن ابیطالب به پیروزی رسید و رسول اکرم آن حضرت را به عنوان جان خود معرفی کرد و خدای تعالی با کلمه «وَأَنْفُسَنَا»<sup>(۱)</sup> آن را تأیید فرمود.



### «فرزندان علی بن ابیطالب»

جمعی از مورّخین فرزندان علی بن ابیطالب را بیست و هشت نفر دانسته‌اند پنج نفر آنها که از فاطمه زهرا بوده‌اند به این شرح است.

### «تولّد حضرت امام مجتبی»

پس از ده ماه که از ازدواج حضرت علی بن ابیطالب با فاطمه زهرا گذشت در نیمه ماه مبارک رمضان خدای تعالی به آنها فرزندی به نام ابا محمّد حسن مجتبی عنایت فرمود وجود این فرزند مایه برکت برای اسلام و مسلمین بود علی بن ابیطالب به وجودش افتخار می‌کرد.

این نوزاد که از ملاحات و زیبایی خاصی برخوردار بود مورد علاقه شدید رسول اکرم قرار گرفته بود که آن حضرت دربارهاش می‌فرمود: کسی که حسنم را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

### «تولّد حضرت امام حسین»

پس از ده ماه دیگر (سوّم شعبان) فاطمه زهرا دوّمین فرزند پاکش که ابی عبدالله الحسین نام داشت به دنیا آورد.

وجود این فرزند اگر چه از همان اوّل برای کسانی که فایدهٔ شهادتش را نمی‌دانستند صددرصد مایهٔ حزن بود ولی برای مثل فاطمهٔ زهرا و علی بن ابیطالب حزنشان توأم با نشاط و امید موفقیت بود. آنها می‌دانستند اگر چه این فرزند با سخت‌ترین و فجیع‌ترین وضع به شهادت می‌رسد ولی راضی به رضای پروردگارشان بودند و می‌دانستند که این شهادت امت اسلامی را از بدبختیها و ظلمها و شقاوتها نجات می‌دهد.

رسول اکرم و علی بن ابیطالب او را بسیار دوست می‌داشتند. او را عزیزتر از همه می‌دانستند. او را چراغ هدایت و کشتی نجات امت می‌شناختند. و بالاخره او را سیدالشهداء پیش‌بینی می‌کردند. سلام خدا بر آن حضرت باد.

### «تولد حضرت زینب»

پس از بیست و یک ماه که از تولّد حضرت سیدالشهداء گذشت یعنی در پنجم جمادی الاول سال پنجم هجرت اولین دختر علی بن ابیطالب از حضرت زهرا متولّد شد. این دختر به قدری با کمال بود که از منبع وحی در علوم مختلف الهام می‌گرفت تا آنجا که امام زین العابدین به او فرمود:

«انت بحمدالله عالمة غیر معلّمة»



فهمه غیر مفهمه»<sup>(۱)</sup> تو بحمدالله

دانشمند با فهمی هستی که از کسی درسی

نگرفته و تمام علوم و فهمت از منبع وحی

به تو رسیده است.

دومین دختر آن حضرت امّ کلثوم که همان زینب صغری است

از فاطمه زهراء متولد شد و پنجمین فرزند علی بن ابیطالب

حضرت محسن است که سقط گردید. خدا قاتلین او را به عذاب

دردناک معذب فرماید.

این پنج فرزند علی بن ابیطالب مادرشان فاطمه زهراء

است که در مدت ده سال زندگی مشترک علی و فاطمه این پنج

فرزند را به دنیا آوردند که تمام سعادت بشریت بستگی به وجود آنها

داشته و دارد.

علی بن ابیطالب بعد از شهادت حضرت فاطمه زهرا

از دواجهای متعددی فرمود که از «خوله» دختر جعفر بن الحنفیه

حضرت «ابوالقاسم محمد» معروف «محمد بن الحنفیه» متولد شد. او

وجود با فضیلت و با برکتی بود، در جنگها همه جا در خدمت پدر

بزرگوارش بود و از خود شجاعتهایی نشان می داد.

و از «امّ حبیب تغلبیه» معروف به «صهباء» دو فرزند دو قلو

خدای تعالی به علی بن ابیطالب مرحمت فرمود که یکی از آنها دختر به نام «رقیه» و دیگری پسر به نام «عمر» بود.

و از «امّ البنین فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیعہ کلابی» چهار پسر خدای تعالی به نام «عبّاس» و «جعفر» و «عثمان» و «عبدالله» به علی بن ابیطالب عنایت فرمود. که همه آنها بخصوص حضرت ابوالفضل العباس از سرداران سپاه ابی عبدالله الحسین در کربلاء بودند و همه آنها در آن واقعه شهید شدند.

و از «اسماء» خدای تعالی دو پسر به نام «یحیی» و «عون» به علی بن ابیطالب عنایت فرمود.

از «لیلی» دختر «مسعود دارمیه» خدای تعالی دو پسر به نام «محمد اصغر» و «عبیدالله» عنایت کرده که هر دو در کربلاء شهید شدند.

از «امّ سعید بنت عروہ» خدای تعالی دو دختر به نام «رملہ» و «امّ الحسن» عنایت فرمود و از همسران متعدّد دیگر علی بن ابیطالب دخترانی داشته‌اند به نام «نفیسه» و «زینب صغری» و «رقیّه صغری» و «امّ هانی» و «امّ الکرام» و «جمانه» و «امّ جعفر» و «امامه» و «امّ سلمه» و «میمونه» و «خدیجه» و «فاطمه» که سلام خدا بر آنها باد.



## «انتصاب امیر المؤمنین به خلافت»

یکی از بزرگترین حوادث تاریخ زندگی حضرت امیر المؤمنین و بلکه از حوادث بزرگ تاریخ اسلام مسأله نصب خلافت و یا تعیین جانشین برای رسول اکرم بوده است. زیرا همه کارهای اسلام بخصوص در دراز مدت و بلکه تا روز قیامت مربوط به خلافت و امامت و ولایت بعد از رسول اکرم می باشد. دین مقدس اسلام و بلکه ادیان گذشته به این مسأله فوق العاده اهمیت می داده اند.

حضرت موسی بن عمران (آنچنان که در قرآن به کرات آمده) در همان لحظه ای که خدای تعالی او را به نبوت و رسالت مبعوث می کند، درخواست جانشین و خلیفه برای خود کرده و «هارون» برادرش را به این عنوان تعیین و او را از خدای تعالی درخواست می نماید.

رسول معظم اسلام نیز در همان روزهای اوّل بعثت، در آن میهمانی فامیلی علی بن ابیطالب را که اوّل مؤمن به او است به عنوان جانشین خود معرفی می فرموده و او را برای خود مانند «هارون» برای موسی می داند. و از آن روز به بعد به هر مناسبتی که پیش می آمد به این مسأله پراهمیت، تلویحاً و یا تصریحاً اشاره می فرموده و بلکه در اذهان مردم مسلمان خلافت علی بن ابیطالب

را تثبیت می نمود و بالاخره در آخر کار در روز هیجدهم ذیحجه در «غدیر خم» در آن وقتی که رسول اکرم از حجة الوداع بر می گشت جبرئیل نازل شد و مهار ناقه رسول اکرم را گرفت و به او از طرف پروردگار خطاب کرد که:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ  
رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ  
النَّاسِ».<sup>(۱)</sup>

ای رسول، از آزار مردم نترس، دستور مهممی که به تو داده ام به مردم ابلاغ کن که اگر آن را تبلیغ نکنی وظیفه ات را در تبلیغ رسالت انجام نداده ای و رسالتت را کامل نکرده ای.

لذا پیغمبر اکرم در آنجا با آنکه منزلگاه خوبی نبود حتی آب پیدا نمی شد و علوفه ای برای حیوانات نبود توقف کرد و امر الهی را اجرا نمود که توضیح این جریان این است:

خدای تعالی به رسول اکرم پس از حجة الوداع دستور فرمود که باید فوراً علی بن ابیطالب را به جای خود در ولایت و امامت و جانشینی منصوب کند.



رسول اکرم هم در «غدیر خم» که از آنجا مردم متفرّق می شدند همه را نگه داشت و این امر الهی را به آنها ابلاغ فرمود.  
مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» مشروح جریان را در یازده جلد کتاب نقل کرده است.  
و در کتب معتبره اهل تشیع و تسنن این قضیه به نحو متواتر ذکر شده است.

علی فرمود:

به خدا قسم رسول اکرم مرا در میان امتش جانشین خود قرار داد من حجّت خدا بعد از او در میان مردم بودم خدای تعالی همان گونه که مردم زمین را به ولایت من ملزم فرموده است اهل آسمانها را هم به ولایت من ملزم نموده است و تسبیح ملائکه در نزد خدای تعالی ذکر فضائل من می باشد.

ای مردم از من پیروی کنید تا من شما را به راه راست هدایت کنم و به طرف راست و چپ منحرف نشوید که گمراه می گردید.

ای مردم، من وصی پیغمبر شما و جانشین اویم من امیر و فرمانده مؤمنینم و من

راهنمای شیعیان به سوی بهشت، من  
دشمنانم را به طرف جهنم می‌رانم و من  
شمشیر برآن علیه دشمنان خدایم و من  
رحمت خدا برای اولیاء خدایم.<sup>(۱)</sup>

میثم تمّار می‌گوید: در بازار راه می‌رفتم «اصبغ بن نباته» را از  
دور دیدم که می‌آید وقتی به من رسید با حال اضطراب به من گفت:  
ای «میثم» من از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حدیثی شنیده‌ام  
که بسیار مرا به شگفت آورده چطور ممکن است ما آن طور باشیم؟!  
من گفتم: آن حدیث چیست؟ اصبغ بن نباته گفت: من از علی بن  
ابطالب شنیدم که می‌فرمود: احادیث ما خاندان عصمت و  
طهارت صعب است و مشکل، آن را جز مَلک مقرب یا نبی مرسل یا  
بنده‌ای که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد نمی‌فهمد و  
تحمل نمی‌کند.

«میثم» می‌گوید: من فوراً از جا حرکت کردم و به خدمت علی  
بن ابیطالب مشرف شدم، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، «اصبغ  
بن نباته» از شما خبری را نقل کرده که تعجب کرده‌ام و معنایش را  
درست درک نمی‌کنم. علی فرمود: آن خبر چیست؟ من آن  
روایت را برایشان خواندم. حضرت تبسمی کردند و فرمودند: ای



«میثم» بنشین تا برایت توضیح دهم. سپس فرمود: آیا تو فکر می‌کنی که هر علمی را همهٔ علما می‌توانند بفهمند؟  
(در اینجا علی بن ابیطالب جریاناتی را از انبیاء و ملائکه نقل می‌کنند که بعضی از آنها از بعضی علوم اطلاع نداشتند).  
سپس می‌فرماید: پیغمبر اکرم روز غدیر خم دست مرا گرفت و به مردم فرمود:

خدایا هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. آیا تو ندیدی که مردم نتوانستند آن را تحمل کنند. مگر عده‌ای که خدای تعالی از میان آن همه مسلمان نگاهشان داشت؟ پس ای میثم بشارت بر تو باد، باز هم بشارت بر تو باد.<sup>(۱)</sup>

منظور از نقل این روایت این است که مسألهٔ خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب دو بُعد دارد اوّل آنکه آن را با استدلالات علمی اثبات کنیم که جمعی از علمای بزرگ شیعه آن را اثبات کرده‌اند و اگر کسی با دیدهٔ انصاف به کتابهای آنها نگاه کند به سادگی مطلب را دریافت می‌نماید و خلافت آن حضرت را ثابت شده می‌داند.  
دوّم آنکه از طریق علم و حکمت اهمّیت و عمق جملهٔ رسول

اکرم را که فرمود: «اللّٰهُمَّ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَانْ عَلِيّاً مَوْلَاهُ» بفهمد که این معنی را علمای اسلام کمتر بیان نموده و کمتر کسی به حقیقت آن رسیده است.

به عبارت واضح تر هر مسلمانی و بلکه هر انسان عاقلی که خواسته باشد عناد بورزد، وقتی ببیند آن کسی که دینی را آورده برای خود جانشینی تعیین می کند و بخصوص او را روی دست بلند کرده و به مردم نشان می دهد و فضائی را که دیگران ندارند برای او بیان می نماید و لیاقتی که دیگران برای خلافت ندارند برای او اثبات می کند بدون هیچ تأملی حقیقت مسأله را می فهمد و لازم نیست که در ردیف انبیاء مرسل و ملائکه مقرب قرار بگیرد تا این مسأله به این واضحی را درک کند. بنابراین منظور علی بن ابیطالب از اینکه فرموده کلمه «اللّٰهُمَّ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را فقط این سه دسته تحمّل می کنند به شرح زیر است.

ابتداء باید شرائطی را برای کسی که می خواهد این علم را تحمّل کند قائل شد و آن شرائط این است:

اول: آنکه باید مؤمن باشد.

منظور از مؤمن کسی است که به خدای تعالی و پیغمبر اکرم و آنچه آن حضرت از معارف و علوم و قوانین آورده است ایمان داشته باشد. یعنی آنها را یقین کند و به وسیله این اعتقادات



آرامش قلب و اطمینان خاطر پیدا نماید و هر چه ایمانش کامل تر شود آن ایمان به جوارح و اعضاء او احاطه بیشتری پیدا می کند و آنها را کنترل می نماید و از هر گناه و معصیتی او را حفظ می کند و بلکه او را «معتصم بالله» یا «مجبِل الله» می نماید.

دوم: آنکه باید مؤمن به این مراحل امتحان شود یعنی تقوای او محکم باشد و به هیچ وجه توبه اش را نشکند و صاحب توبه نصوح گردد و در استقامت و پایداری در راه رسیدن به مقصد کمال کوشش را بکند و در صراط مستقیم خود را قرار دهد و با نفس خود جهاد کند و آن را رام نماید و مرحله عبودیت را کامل کند و شیطان را از خود براند و در تمام این مراحل امتحان شود تا قلب او به ایمان و مراحل ایمان ممتحنه گردد<sup>(۱)</sup> آن وقت است که می تواند ولایت علی بن ابیطالب را بدون مانع شدن امراض روحی و با قلبی پاک بپذیرد. والاّ یا صفات رذیله انسان مانع این پذیرش می شود و یا شیطان موانع را به وجود می آورد.

چنانکه می بینیم اصحاب رسول اکرم تنها به خاطر حبّ جاه و ریاست و بعضی به خاطر حقد و حسد و عده ای به خاطر کینه و دشمنی با آن حضرت نتوانستند ولایت علی بن ابیطالب را

۱ — اینها اشاره به مراحل تزکیه نفس است که ما در کتاب «سیر الی الله» آنها را شرح داده ایم.

پس از رسول اکرم تحمل کنند.

اگر خوانندگان محترم در تاریخ به علل انحراف مردم از این صراط مستقیم دقت کنند به خوبی متوجه می‌شوند که عمده علت این انحراف، ریاست‌طلبی، ضعف ایمان و حب دنیا بوده است که اگر آنها نفس خود را تزکیه می‌کردند و همه مسائل انحرافی را کنار می‌گذاشتند و افکار خود را اصلاح می‌کردند هیچگاه دچار یک چنین انحرافی به این واضحی نمی‌شدند.

علی فرمود: روزی با پیغمبر اکرم در یکی از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم از کنار باغی که بسیار زیبا بود عبور کردیم من به رسول اکرم عرض کردم:

چقدر این باغ زیبا است آن حضرت فرمود:

بله زیبا است ولی باغ تو در بهشت زیباتر است به باغ بعدی رسیدیم آن از نظر زیبایی مثل باغ قبل بود من به رسول اکرم عرض کردم:

این باغ هم زیبا است آن حضرت باز همان جمله قبل را به من فرمود تا آنکه از کنار هفت باغ گذشتیم و من برای هر یک از باغها (به خاطر آنکه پیغمبر اکرم با من حرف بزند) جمله‌ام را تکرار می‌کردم و رسول اکرم در مقابل کلام من سخنش را تکرار می‌فرمود و می‌گفت:



باغ تو در بهشت از اینها زیباتر است بالاخره به آخر آن کوچه رسیدیم ناگهان دیدم رسول اکرم مرا در آغوش گرفت و مرا به سینه خود فشار داد و از گوشه‌های چشمش اشک مبارکش جاری بود و می‌فرمود:

پدرم به قربان شهید بی‌یار و یاور باد من گفتم: یا رسول الله برای چه این قدر گریه می‌کنید؟

فرمود: از دست مردمی که حقد و کینه تو را در دل نگه داشته و فعلاً اظهار نمی‌کنند ولی وقتی من از دنیا رفتم آن کینه‌ها که از جنگ «بدر» و جنگ «احد» در دل داشته‌اند نسبت به تو اظهار خواهند کرد. من به آن حضرت عرض کردم: آیا دینم در آن روزگار سالم می‌ماند؟ فرمود:

آری دینت سالم خواهد ماند. ای علی به تو بشارت می‌دهم در زندگی با منی، پس از مرگت نیز با منی، تو برادر منی، تو وصی منی، تو انتخاب شده منی، تو وزیر منی، تو وارث منی، تو دیون مرا ادا می‌کنی، تو وعده‌های مرا عملی می‌نمایی، تو ذمه مرا آزاد می‌کنی، تو امانتی که از مردم نزد من هست به اهلش می‌رسانی، با ناکثین و قاسطین و مارقین طبق

سنت من جنگ می‌کنی، تو برای من به  
 منزله هارون برای حضرت موسی هستی،  
 تو هارون را برای خود نیکو الگوئی قرار  
 می‌دهی آنجا که قوم موسی او را ضعیف  
 شمردند و در فکر کشتنش بودند پس تو  
 باید بر ظلم قریش صبر کنی و از همدستی  
 آنها علیه خود نترسی. (۱)

سید بن طاووس (رحمه الله) نقل می‌کند که امیر المؤمنین  
 فرمود: پیغمبر اکرم نوزده روز قبل از آنکه از دنیا برود به من  
 ابر فرمود که من از محضرش به میان مردم بروم و صدا بزنم و به مردم  
 بگویم:

همه آگاه باشید کسی که به اجیر خود ظلم کند و اجر او را  
 نپردازد بر او لعنت خدا باد. و نیز بگویم: همه بدانید کسی که ولایت  
 غیر مولای خودش را داشته باشد و به او امر مولای خود توجهی نکند  
 لعنت خدا بر او باد و نیز فرمود بگویم:

همه آگاه باشید کسی که ابوین خود را فحش بدهد و سب کند  
 لعنت خدا بر او باد.

من طبق دستور آن حضرت بیرون آمدم و آنچه پیغمبر اکرم



فرموده بود در میان مردم اعلام کردم. «عمر» به من گفت: آیا برای آنچه که به مردم گفתי توضیحی هم داری؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. «عمر» و جمعی از اصحاب پیغمبر اکرم حرکت کردند و به خدمت رسول اکرم رسیدند و به پیغمبر اکرم عرض کردند که آیا برای آنچه علی بن ابیطالب در میان مردم اعلام فرمود تفسیر و توضیحی هم هست یا خیر؟

پیغمبر اکرم فرمود: بله، من او را به این اعلامیه امر کرده‌ام. من به او گفته‌ام بگوید کسی که مزد اجیرش را نپردازد و به او ظلم کند بر او لعنت خدا باد. توضیحش این است که خدای تعالی در قرآن می‌گوید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>(۱)</sup> یعنی بگو ای پیامبر

من در مقابل زحمات رسالتم اجری از شما نمی‌خواهم مگر اظهار محبت شما به نزدیکانم.

پس کسی که به ما ظلم کند و اجر ما را نپردازد لعنت خدا بر او باد.

و نیز من به علی بن ابیطالب امر کردم که در بین مردم ندا

کند: کسی که ولایت غیر مولای خودش را داشته باشد بر او لعنت خدا باد و خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>(۱)</sup> یعنی پیغمبر ولایتش بر مؤمنین از خود مؤمنین بیشتر است. و کسی که من مولای اویم علی مولای او است.

پس کسی که ولایت غیر علی را داشته باشد لعنت خدا بر او باد. و نیز من علی بن ابیطالب را امر کردم که در بین مردم اعلام کند و بگوید: کسی که ابوینش را سب کند بر او لعنت خدا باد. و خدا را شاهد می‌گیرم و شما هم شاهد هستید و می‌دانید که من و علی دو پدر مؤمنینیم. کسی که یکی از ما دو نفر را فحش دهد و سب نماید لعنت خدا بر او باد.

وقتی که سخن پیغمبر به اینجا رسید، مردم از جا حرکت کردند و از خدمت پیغمبر بیرون آمدند: «عمر» صدا زد ای اصحاب محمد، ای اصحاب محمد، هیچگاه پیغمبر اکرم درباره ولایت علی بن ابیطالب چه در غدیر خم و چه در غیر غدیر خم به اندازه‌ای که امروز تأکید فرموده تأکید نکرده است.<sup>(۲)</sup>

۱ — سورة احزاب آیه ۶.

۲ — بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۴۸۹.



پیغمبر اکرم فرمود:

پر اهمیت‌ترین و با فضیلت‌ترین اعیاد  
امّت من روز غدیر خم است، آن روز روزی  
بود که خدای تعالی به من امر فرمود: برادرم  
علی بن ابیطالب را برای رهبری و  
هدایت امّت بعد از خودم نصب کنم.

آن روز روزی بود که خدای تعالی دینش را در آن روز کامل  
فرمود و نعمتش را بر امّت تمام نمود. و راضی شد که اسلام برای  
امّت من راه و روش کاملی باشد سپس به مردم خطاب کرد و فرمود:  
ای مردم علی از من است و من از علی هستم. خدای تعالی او را از  
طینت من خلق فرموده است و او امام مردم است بعد از من. در  
اختلافاتی که ممکن است بین آنها در خصوص سنت من پیش  
بیاید علی است که آنها را برای مردم بیان می‌کند. او امیر و  
فرمانده مؤمنین است. او یعسوب مؤمنین و بهترین وصّین است.  
او همسر سیّده زنهای عالمین است. او پدر امامان هدایت‌کنندگان  
است.

ای مردم کسی که علی را دوست داشته باشد من او را  
دوست دارم. و کسی که علی را دشمن داشته باشد من او را  
دشمن می‌دارم، کسی که با علی ارتباط داشته باشد من با او  
ارتباط خواهم داشت. و کسی که با علی قطع رابطه بکند من با او

قطع رابطه خواهم کرد. و کسی که به علی جفا کند من به او جفا خواهم کرد. کسی که علی را ولیّ خود بدانند من او را دوست می‌دارم و کسی که دشمنی با علی بن ابیطالب بکند من او را دشمن خواهم داشت.

ای مردم من شهر حکمت و علی بن ابیطالب درب آن شهر است و هیچگاه نباید کسی وارد شهری بشود مگر آنکه از درب آن شهر وارد شود.

دروغ می‌گویند کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و حال آنکه علی را دشمن بدارد.

ای مردم به خدائی که مرا به پیغمبری مبعوث کرده و از میان جمیع مردم مرا انتخاب فرموده قسم می‌خورم که علی را در روی زمین برای امتّ به اختیار خودم نصب نکرده‌ام بلکه خدای تعالی نامش را در آسمانها ثبت کرده و بر ملائکه ولایتش را واجب نموده است.<sup>(۱)</sup>

امام باقر فرمود: پیغمبر اکرم جمیع دستورات دینی را به مردم و به اصحابش فرموده بود غیر از آنکه اعمال حج و ولایت را بیان نکرده بود. لذا پیغمبر اکرم از مدینه به قصد حج حرکت کرد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: ای محمّد



خدای تعالی به تو سلام می‌رساند و می‌گوید که من پیغمبری را از دنیا نبرده‌ام مگر آنکه بعد دینم را بوسیله او کامل کردم و حجّتم را تأکید کرده‌ام.

برای تو دو چیز واجب، هنوز باقی مانده که لازم است آن دو چیز را به قومت برسانی.

اوّل: تعلیم فریضه حجّ است.

دوّم فریضه ولایت و خلافت بعد از تو است.

زیرا من زمینم را از حجّت هرگز خالی نمی‌گذارم خدای تعالی تو را امر می‌کند که دستورات حج را به مردم بگوئی و خودت اعمال حج را انجام بدهی و کسانی که استطاعت دارند از اطراف و اکناف با تو حج کنند و دستورات حج آنها را به آنها تعلیم بدهی همان طوری که نماز و زکات و روزه‌شان را به آنها تعلیم داده‌ای. لذا آن سال به دستور پیغمبر اکرم تمام مردم مسلمان را خبر کردند و به آنها گفتند که امسال پیغمبر خدا قصد حج دارد و می‌خواهد دستورات حج را به شما تعلیم دهد، همان طوری که سایر احکام دین را به شما تعلیم داده است. لذا پیغمبر اکرم برای حج از مدینه خارج شد و مردم مقید بودند در این سفر اعمال پیغمبر اکرم را دقیقاً ببینند و آنچه می‌کند و می‌گوید عمل نمایند.

بیشتر از هفتاد هزار نفر از مدینه و اطراف مدینه در خدمتش

بودند (تا آنجا که می فرماید:) وقتی که پیغمبر اکرم به میان راه مکه و مدینه رسید جبرئیل از طرف پروردگار به آن حضرت نازل شد و عرض کرد: یا محمد خدای تعالی به تو سلام می رساند و می فرماید که اجلت نزدیک شده به تعهدت، متعهد باش و وصی خودت را معرفی کن و موارث نبوت را به وصیت و خلیفه ات تحویل بده.

علی بن ابیطالب را برای مردم راهنما قرار ده و عهد و میثاق و بیعت را با مردم تجدید کن و آنها را متذکر میثاقی که با من بسته اند بنما، و بخصوص آنها را به عهدی که من با آنها بسته ام در خصوص ولایت ولی خود و مولای آنها و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای یعنی علی بن ابیطالب متذکر نما، زیرا من تو را قبض روح نمی کنم مگر بعد از کامل کردن دینم و تمام کردن نعمتم به ولایت اولیاءم. و دشمنی با دشمنانم (تا آنجا که می فرماید:) سپس بار دیگر جبرئیل در مسجد خیف این دستور را از طرف پروردگار به او رساند و بالاخره وقتی پیغمبر اکرم در مراجعت به «کراع غمیم» که در بین مکه و مدینه واقع است رسید، جبرئیل برای مرتبه سوّم بر آن حضرت نازل شد و همان مطالب را با قاطعیّت بیشتری بیان کرد پیغمبر اکرم فرمود: ای جبرئیل من از قومم می ترسم که مرا تکذیب کنند و حرف مرا در خصوص علی بن ابیطالب



گوش نکنند. جبرئیل برگشت و پیغمبر به طرف مدینه حرکت کرد وقتی به «غدیر خم» که سه فرسخ به «جحفه» مانده بود، رسید و پنج ساعت از صبح گذشته بود و هوا بسیار گرم بود برای مرتبه چهارم جبرئیل نازل شد ولی این دفعه این آیه را هم نازل کرد و گفت: خدایت سلامت می‌رساند و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (فی علی) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ  
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ  
النَّاسِ»<sup>(۱)</sup> یعنی ای رسول آنچه که به تو

نازل شده است از طرف پروردگارت (در

خصوص علی بن ابیطالب) به مردم

برسان و اگر این کار را نکنی تبلیغ رسالت را

نکرده‌ای و خدا تو را از شر مردم نگاه می‌دارد.

آن روز جمعیت به قدری زیاد بودند و عده‌ای از آنها جلو رفته

بودند که اوائل جمعیت نزدیک «جحفه» رسیده بود. پیغمبر خدا

امر فرمود که همه برگردند و آنهایی که عقب مانده‌اند برسند. و

بالاخره پیغمبر اکرم بوسیله منادی اعلام فرمود که همه جمع

شوند و دستور فرمود از جهاز شترها مانند منبری بسازند تا بر همه

مردم اشراف داشته باشند.

پیغمبر اکرم روی آن جهازهای شتران ایستاد، حمد و ثنای الهی فرمود.<sup>(۱)</sup> (و ولایت و خلافت علی بن ابیطالب را آن طوری که در کتب شیعه و سنی بلکه در تمام کتب تاریخ نوشته شده به مردم اعلام فرمود).

### «بحثی از خلافت»

ما در این فصل نمی‌خواهیم خلافت بلافصل علی بن ابیطالب را اثبات کنیم و یا خطبه رسول اکرم را بنویسیم و توضیح دهیم. زیرا در این باره به قدری کتاب نوشته شده که مجال مطالعه در مورد آن نیست و آن قدر پیامبر اکرم آن را در زمان حیات پر برکتش تصریحاً و تلویحاً بیان کرده و توضیح داده که هیچ یک از مسائل و معارف اسلام را آن قدر توضیح نداده است ولی در عین حال اهل سنت از موضع خود تکان نخورده و شیعه هم بیشتر از آنچه با فطرتش درک کرده مطلبی بدست نیاورده است.

زیرا شیعه می‌گوید: عقل و فطرت انسان گواه است.

کسی که صدها آیه قرآن در شأن و عظمتش نازل شده.

کسی که به صریح قرآن از عصمت مطلق برخوردار بوده.



کسی که در مقابل هیچ مشکلی بی جواب نبوده.

کسی که صدها فضیلت در روایات سنّی و شیعه برایش ذکر شده.

کسی که در روز غدیر خم هفتاد هزار نفر از مردم مسلمان به امر خدا و رسولش با او برای خلافت و ولایت بیعت کرده‌اند. در بین مردم اگر وجود داشته باشد باید او را امت اسلامی برای خلافت و امامت انتخاب کنند، حالا چه شد که بعضی از مردم این کار را نکردند و به دیگران متوسّل شدند و آنها را انتخاب کردند، باید بماند زیرا اینجا جای بحث از آن نیست. علمای شیعه و اهل سنّت کتابهایی در مقابل یکدیگر نوشته‌اند که باید اهل تحقیق به آنها مراجعه کنند.<sup>(۱)</sup>

ولی ناگفته نماند که اگر لااقل رؤسای مهاجر و انصار دارای تزکیه نفس بودند. یعنی استقامت که دوّمین مرحله از مراحل تزکیه نفس است می‌داشتند و در مقابل مشکلات صبر می‌کردند، از هیچ چیز غیر از خدا نمی‌ترسیدند و به خدای تعالی اعتماد می‌کردند و از او کمک می‌گرفتند و در صراط مستقیم دین حرکت می‌کردند و به پیغمبر اکرم اقتدا می‌نمودند و دستورات او را عمل می‌کردند و در تعهداتشان استوار بودند و با نفسشان جهاد می‌کردند و هواهای

۱ — مثل کتاب شریف احقاق الحق و کتاب الغدير و دهها کتاب ديگر.

نفسانی را بر خواسته‌های الهی ترجیح نمی‌دادند و بالاخره بنده واقعی خدا بودند و سلطه شیطان را از خود دور می‌کردند،<sup>(۱)</sup> به این اختلافات فرقه‌ای مبتلا نمی‌شدند و جان و مال مسلمین را به دست حکام مستبد و ستمگر نمی‌سپردند و همیشه حکومت عدل الهی بر زمین حاکم می‌شد و مردم کره زمین به سوی کمالات روحی و سعادت حرکت می‌کردند و به آن موفق می‌شدند.

در تاریخ آمده بعد از آنکه پیغمبر اکرم علی بن ابیطالب را به خلافت منصوب فرمود مردی از بنی مخزوم که نامش «عمر بن عتبه» و یا «حارث بن نعمان فهری» بود، خدمت پیغمبر اکرم رسید. گفت: ای محمد از سه مسأله مایلم از شما پرسش کنم.

رسول اکرم فرمود: هر چه می‌خواهی پرس.

گفت: به من بگو وقتی که دستور دادی ما شهادت بدهیم خدا یکی است و معتقد شویم که تو رسول خدائی آیا این دستورات از جانب خودت بود یا از طرف پروردگارت؟

پیغمبر اکرم فرمود: خدای تعالی از جانب خودش به من وحی کرد واسطه این وحی هم جبرئیل بود و من فقط اعلام‌کننده آن

۱ — اینها مراحل تزکیه نفس است به ترتیبی که در کتاب «سیر الی الله» ذکر شده و اینها اشاره به مراحل یقظه و توبه و استقامت و صراط مستقیم و محبت و جهاد با نفس و عبودیت است.



بودم و من نمی توانم چیزی را اعلام کنم مگر با دستور پروردگارم.  
گفت: دوّم بگو بدانم که آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از  
طرف خودت دستور دادی یا از طرف پروردگارت؟

پیغمبر اکرم باز همان جواب را به آن مرد داد. سپس  
او گفت: به من بگو آنچه را که دربارهٔ این مرد (اشاره به  
علی بن ابیطالب کرد) گفתי و به مردم اعلام کردی. کسی که من  
مولای اویم این علی مولای او است تا آخر سخنان آن آقا از طرف  
خودت گفתי یا از طرف پروردگارت بود؟

پیغمبر اکرم فرمود: نه، این وحی بود، از جانب خدا بود و  
واسطه اش جبرئیل بود و من فقط آن را به مردم اعلام کردم و من  
اجازه ندارم که چیزی را به مردم بگویم مگر آنچه را که پروردگارم  
به من امر کرده است.

آن مرد (که نفسش را تزکیه نکرده بود و حقد و کینه سر تا پای  
وجودش را فرا گرفته بود) سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت:  
خدایا اگر محمّد آنچه را که می گوید راست است، آتشی از آسمان بر  
من بفرست و سنگی از آسمان بر سر من فرود آور تا مرا بکشد. و من  
این خلافت را برای علی بن ابیطالب نبینم.

امام صادق فرمود: چیزی نگذشت ناگهان ابر سیاهی روی  
سر این مرد سایه افکند و رعد و برق مهیبی ایجاد شد و صاعقه ای بر

او فرود آمد و او را در جا سوزاند.

در این موقع جبرئیل بر پیغمبر اکرم نازل شد و از جانب خدا این آیه را آورد و گفت: یا محمد این آیه را بخوان: «سَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر اکرم رو به اصحابش کرد و فرمود: دیدید چه شد؟ همه گفتند: بله. سپس فرمود: شنیدید چه گفت؟ همه گفتند: بله. پیغمبر اکرم فرمود: خوشا به حال کسی که «علی» را دوست بدارد و وای بر کسی که او را دشمن بدارد.<sup>(۲)</sup>

### «علی در کنار بستر پیغمبر اکرم»

حزن و اندوه سر تا پای علی بن ابیطالب را گرفته بود زیرا پیامبر اکرم تنها محبوب او که همیشه با هم بودند به عالم قدس می رفت ولی علی بن ابیطالب هنوز مأموریتش در دنیا تمام نشده و باید در این زندان پر مشقت بماند اگر چه باز هم از یکدیگر جدا نبودند و ارتباط روحی با یکدیگر داشتند. ولی مشکلات معاشرت با منافقین و مارقین و ناکثین و قاسطین را باید علی بن ابیطالب از این به بعد تنها تحمل کند. از همه مهم تر این بود که

۱ — سورة معارج آیات ۱ و ۲.

۲ — بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۱۶۵.



حضرت علی با همه قدرت روحی و بدنی که داشت از طرف پیغمبر اکرم دستور صبر و سکوت در مقابل اعمال منافقین را داشت. و لازم بود که او هر قدر مورد ظلم واقع می شود عکس العملی از خود نشان ندهد.

علی بن ابیطالبی که می گوید: من همیشه پشت سر پیغمبر اکرم در همه جا حرکت می کردم آن گونه که بچه در پی مادر حرکت می کند.<sup>(۱)</sup>

علی بن ابیطالبی که می گوید: بسیاری از اوقات من رسول اکرم را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید.<sup>(۲)</sup>

علی بن ابیطالبی که می گوید: من از میان مسلمانان با کسی جز با پیغمبر اکرم مأنوس نبودم و مصاحبت پیغمبر به من آرامش می داد.<sup>(۳)</sup>

علی بن ابیطالبی که می گوید: رسول اکرم از کودکی مرا در دامن خود پروراند و در بزرگی خانه و زندگی به من داد. و هر صبح و شام با او جلسات خصوصی داشتم که در آن جلسات جز من و او کس دیگری راه نداشت.<sup>(۴)</sup>

۱ — نهج البلاغه خطبة قاصعه و بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۴۷۵.

۲ — بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۴۷۵.

۳ — بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۱۱.

۴ — بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۱۱.

حالا آن حضرت کنار بستر بیماری رسول اکرم نشسته و مفارقت او از آن حضرت نزدیک می شود. او با چشم و گوش خود شنید و دید که به محبوب ترین موجودات بعد از خدای تعالی چه جسارتها و چه اذیتها نمودند حتی به او یک برگ کاغذ ندادند که وصیت کند بلکه در مقابلش به او گفتند: درد بر او فشار آورده و هذیان می گوید و او را رنجاندند.

علی می گوید: وقتی در کنار بستر آن حضرت نشسته بودم و سر نازنینش در دامن من بود و عمویش عباس، مردم را از اطراف او دور می کرد که ناراحتش نکنند و او در حالت اغماء بسر می برد چیزی نگذشت که ناگهان چشمش را باز کرد و به عباس، عمویش نگاه کرد و فرمود: عمو جان حاضری وصیت مرا بپذیری و دیون مرا ضامن شوی و ادا کنی؟

عباس عرض کرد: یا رسول الله، شما از باد تند، سخی تر بوده ای من آن قدر مالی ندارم که دیون تو را بتوانم ادا کنم.

رسول اکرم این جمله را سه مرتبه به عباس فرمود و عباس در همه دفعات همین جواب را به آن حضرت داد. پیغمبر اکرم فرمود:

ای عباس این وصیت را به کسی می گویم که مثل تو جواب مرا ندهد. سپس رو به من کرد و فرمود: تو وصیت مرا قبول کن و ضامن



ادای بدهی‌های من باش. من از شنیدن این سخن بغض گلویم را گرفت و بدنم لرزید و اشک از دیدگانم جاری شد. دیدم سر مبارک رسول اکرم در دامن من، این طرف و آن طرف می‌غلطد. من آن قدر گریه کردم که اشک دیدگانم صورت رسول اکرم را تر کرد. زبانم بسته شده بود. نمی‌توانستم جواب آن حضرت را بدهم، لذا دوباره رسول اکرم این سؤال را از من پرسید و فرمود: علی آیا به وصیّتم عمل می‌کنی؟ گفتم: پدر و مادرم به قربانت حتماً این کار را خواهم کرد. سپس به من اشاره فرمود که او را بنشانم. من پشت سر آن حضرت نشستم و او را در آغوش گرفتم و آن حضرت تکیه به سینه من داده بود و به من فرمود: علی جان تو در دنیا و آخرت برادر و وصی و جانشین منی.<sup>(۱)</sup> سپس بلال را صدا زد و به او فرمود: شمشیر و زره و مرکب و زین مرکب و افسارش و کمربندی که روی زره می‌بستم همه را بیاور. بلال رفت و همه آنچه را که پیغمبر خدا فرموده بود آورد. رسول اکرم به من فرمود: علی جان برخیز اینها را بگیر، من برخاستم و عباس آمد جای من نشست و آنها را از بلال گرفتم. سپس رسول اکرم به من فرمود: ایـنـها را ببر به منزلت. من آنها را بردم و در منزل گذاشتم سپس برگشتم و در مقابل پیغمبر ایستادم. رسول اکرم به من نگاه کرد

و انگشتر خود را از دست درآورد و به من داد و فرمود: ای علی بگیر این انگشتر را این انگشتر برای تو در دنیا و آخرت خواهد بود.

این اعمال را رسول اکرم وقتی انجام می داد که خانه رسول اکرم از بنی هاشم و مسلمانها پر بود سپس رسول اکرم رو به بنی هاشم و مسلمانهایی که حاضر بودند کرد و فرمود: ای مسلمانها با علی مخالفت نکنید که گمراه می شوید، به او حسادت نکنید که کافر می شوید، سپس رو به عباس کرد و فرمود: از جای علی برخیز تا او دوباره سر جای خود بنشیند و سر مرا به دامن بگیرد. عباس گفت: پیرمردی را از جا حرکت می دهی و جوانی را جای او می نشانی؟! رسول اکرم اعتنائی نکرد و سه مرتبه حرف خود را تکرار فرمود. عباس ناراحت شد و با حال غضب از جا حرکت کرد و من در جای او نشستم.

رسول اکرم به عباس فرمود: عباس، ای عموی رسول خدا مبدا من از دنیا بروم و به تو خشمگین باشم زیرا ناراحتی من از تو، تو را به جهنم می برد. عباس که قهر کرده بود و می خواست از منزل خارج شود با این جمله برگشت و کنار رسول اکرم نشست. (۱)

سپس رسول خدا به بلال فرمود: پسرانم حسن و حسین



را بیاور. بلال بیچہ‌ها را به خدمت رسول اکرم آورد. به مجرد آنکه رسول اکرم چشمش به عزیزانش افتاد آغوشش را باز کرد و آنها را به سینه خود چسبانید و آنها را می‌بوئید و دست به سر و صورتشان می‌کشید و نوازششان می‌فرمود. بیچہ‌ها روی سینه رسول اکرم افتاده بودند من فکر کردم که ممکن است پیغمبر اکرم را ناراحت کنند لذا خواستم آنها را از روی سینه مبارک آن حضرت کنار بکشم که دیدم پیغمبر اکرم فرمود: آزادشان بگذار، اجازه بده مرا سیر ببینند، من آنها را ببویم و آنها مرا ببویند، من از آنها بهره بگیرم آنها از من بهره بگیرند.

آنها بعد از من با زندگی سخت و ناراحت‌کننده‌ای روبرو هستند. لعنت و نفرین بر کسانی که آنها را به ترس و وحشت بیندازند. خدایا من این دو کودک و پدرشان را به تو می‌سپارم.<sup>(۱)</sup>

علی می‌گوید: زنها پشت در اتاق بی‌صبرانه منتظر دیدار رسول خدا بودند. رسول اکرم به آنها اجازه ورود داد و آنها آن حضرت را دیدار کردند.

از میان زنها دخترش فاطمه زهرا را صدا زد. فاطمه زهرا با اشک ریزان خود را به روی بدن پدر انداخت، پیغمبر اکرم با فاطمه زهرا آهسته حرف می‌زد، فاطمه زهرا از جا

حرکت کرد، ولی پیغمبر اکرم دوباره با اشاره به او فرمود برگردد و در آغوش او قرار بگیرد، پیغمبر اکرم این دفعه باز سخنانی در گوش او زمزمه کرد این بار چهره فاطمه زهرا شاد شد و خنده‌ای بر لبهای مبارکش دیده می‌شد. (۱)

بعدها معلوم شد که به او در دفعه دوم فرموده بود: فاطمه جان بی‌تابی نکن من از پروردگارم درخواست کرده‌ام که تو اول کسی از خانواده‌ام باشی که به من ملحق می‌شوی.

سپس رسول اکرم به من فرمود: من مطالبی به فاطمه گفته‌ام، او به تو می‌گوید آنها را قبول کن و عمل نما زیرا فاطمه راستگو است. (۲)

کم‌کم حال رسول اکرم رو به وخامت گذاشت من برای لحظه‌ای از اتاق بیرون رفته بودم که دیدم فاطمه زهرا مرا از داخل اتاق صدا می‌زند، من با عجله خودم را کنار بستر پیغمبر رساندم آن حضرت در حال احتضار بود وقتی او را دیدم نتوانستم خودم را نگه دارم و زار زار گریه می‌کردم، پیغمبر اکرم به من فرمود: یا علی چه چیز تو را به گریه انداخته است، حالا وقت گریه کردن نیست. فراق من و تو نزدیک شده من با تو ای برادر وداع

۱ — بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۳۳.

۲ — بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۴۹۱.



می‌کنم خدا مرا برای نعمتهائی که برایم خلق کرده انتخابم فرموده.  
من برای خودم حزنی و غمی ندارم، گریه من و غم و حزن من  
برای تو و برای فاطمه است. مثل آنکه می‌بینم بعد از من فاطمه مرا از  
بین می‌برند و اصحابم بر ظلم بر شما متفق می‌شوند شما را به خدا  
می‌سپارم و از او می‌خواهم که امانت مرا که شما باشید قبول  
بفرماید. (۱)

چیزی نگذشت که پیغمبر اکرم در حالی که ملافه سفیدی  
روی چهره مبارکش افتاده بود از دنیا رفت. پس از وفات آن حضرت  
آن قدر غم و اندوه بر دلم ریخت که اگر بر کوهها فرود می‌آمد گمان  
نمی‌کنم که آنها تحمل آن همه حزن را می‌کردند. آن روز در میان  
مردم اقوام و بستگانم را می‌دیدم که عظمت مصیبت آن حضرت  
آنچنان آنها را بی‌تاب ساخته بود که احدی از آنها نمی‌توانست صبر  
کند و عقل خود را از کف داده بودند.

همه مردم از مصیبت رحلت رسول اکرم اشک می‌ریختند و  
آنچنان بی‌تاب بودند که آرام کردن آنها کار ساده‌ای نبود. تنها من  
بودم که صبر می‌کردم و به آنچه وظیفه بندگی بود عمل می‌نمودم.  
جنازه رسول اکرم را برداشتم و غسل دادم و حنوط و کفن  
کردم و بر آن حضرت نماز خواندم و جسد مبارکش را به خاک

سپردم و در خانه نشستم و به جمع آوری قرآن و به دستورات پروردگارم عمل کردم.

من در انجام وظیفه‌ام نه اشکهایی که بر گونه‌ها جاری می‌شد و نه ناله‌های جانسوز عزیزانم (مثل ناله‌های فاطمه زهرا) و نه سنگینی مصیبت وفات رسول اکرم مرا از انجام وظایفم سست می‌نمود.<sup>(۱)</sup>

علی فرمود: وقتی پیغمبر اکرم از دنیا رفت سر مبارکش بر سینه من بود و زمانی که روح مقدّسش از بدنش خارج می‌شد به کف دست من سیلان پیدا کرد من آن را بر صورتم کشیدم. من عهده‌دار غسل آن حضرت شدم در حالی که ملائکه به من کمک می‌کردند.

درگذشت رسول اکرم در و دیوار را به شیون انداخته بود. فرشتگان دسته دسته در رفت و آمد بودند و گوش من لحظه‌ای از زمزمه ذکر و دعای آنها فارغ نبود.

جمعی از ملائکه بر آن حضرت صلوات می‌فرستادند. و این وضع تا لحظه‌ای که آن حضرت را به خاک سپردم ادامه داشت. آیا چه کسی به رسول اکرم بیشتر از من در حیات و ممات حقّ



دارد. (۱)

### «پس از رحلت رسول اکرم»

رسول اکرم پیش بینی می کرد که اگر منافقین در مدینه باشند توطئه می کنند و نمی گذارند که علی بن ابیطالب زمام امور را در دست بگیرد لذا از علی بن ابیطالب نقل شده که فرمود: پیغمبر اکرم در آن لحظات آخر عمرش دستور داده بود تمام مردم در لشکر اسامة بن زید در خارج مدینه جمع شوند و احدی از عرب زادگان و قبیله اوس و خزرج و غیرهم از مردم در مدینه باقی نماند، پیغمبر اکرم همه آنها را که ممکن بود عهد و پیمان را بشکنند و جنگ و دعوا بوجود بیاورند و کسانی که مرابه چشم کینه



نگاه می‌کنند و در دل کینهٔ مرا به خاطر کشته شدن پدرانشان یا برادرانشان یا دوستانشان در جنگها و غزوات که به دست من انجام شد، در دل داشتند به طرف خارج مدینه و به لشکر اسامه روانه کرد، مهاجرین و انصار و سایر مسلمین و حتی منافقین و کسانی که به اسلام اعتقادی نداشتند و ممکن بود توطئه کنند همه را زیر پرچم اسامه جمع کرد. منظورش این بود که مبادا کسی در بین مردم مدینه باقی بماند که چیزی بگوید که من آن را کراهت داشته باشم و کسی نباشد که خود را در مقام خلافت و ولایت و قیام به امور رعیت و ولایت بعد از او بنماید لذا آخرین کلام آن حضرت دربارهٔ امتش این بود که همه به سوی لشکر اسامه حرکت کنند و احدی تخلّف نکند و دربارهٔ این مسأله زیاد اصرار داشت و بسیار دربارهٔ آن تأکید می‌فرمود. الاّ چند نفری از پاکدلان را که آن حضرت برای کمک به من در مدینه نگه داشت. طبعاً اگر به دستور آن حضرت عمل می‌کردند بعد از وفات پیغمبر، شهر از افراد کینه‌دل خالی می‌شد و سخنان تفرقه‌انگیز از کسی شنیده نمی‌شد. و مقدمات کار خلافت و زمامداری رعیت بدون حضور بدخواهان برگزار می‌گردید. و دیگر کسی به خود اجازهٔ مخالفت نمی‌داد. ولی با کمال تأسّف پس از وفات رسول اکرم دیدم عده‌ای از افراد که بنا بود در اردوگاه اسامه در میان لشکر باشند از دستور فرماندهٔ خود سرپیچی کردند و

زیر پرچم او نماندند و به سوی مدینه بازگشتند.

آن روز من مشغول کفن و دفن بدن مطهر رسول اکرم بودم و از آنچه در اطرافم می‌گذشت غافل بودم. زیرا معتقد بودم مهمترین کار برایم آن روز مراسم تدفین رسول خدا است، آنها از این فرصت استفاده کردند و نقشه خود را عملی نمودند این کار آنان آن هم در وقتی که زیر فشار مصیبت و ابتلاء به ماتمی به آن عظمت بودم مانند نمکی بود که بر زخم دلم پاشیده باشند ولی من صبر کردم و وظائف خودم را ترک نکردم.<sup>(۱)</sup>

ابوبکر بن ابی قحافه لباس خلافت را بر تن کرد و حال آنکه می‌دانست من برای خلافت مانند محور آسیاب هستم و سیل علوم و معارف از چشمه پر جوش قلبم سرازیر است و پرندگان تیز پرواز، به قلّه علم و دانش من نمی‌رسند ولی من لباس خلافت را رها کردم و از تصدّی خلافت کناره گرفتم و با خود فکر می‌کردم که چه کنم آیا با دست خالی، بدون آنکه یار و یاور داشته باشم می‌توانستم قیام کنم و حقّ خود را مطالبه نمایم؟ یا آنکه در مقابل این همه مصیبت، صبر کرده و شکیبائی را پیشه نمایم، سنگینی مصیبت به قدری زیاد بود که کودکان را پیر می‌کرد و انسان را افسرده می‌ساخت و برای مؤمن متعهّد و کسی که دارای امتحان ممتحن



هست چاره‌ای جز تحمّل رنج و ناراحتی تا وقتی از دنیا برود نبود. لذا می‌دیدم که صبر کردن بر این همه فشارها عاقلانه‌تر است. لذا صبر کردم مثل کسی که خاری در چشمش و استخوانی در گلویش باشد. در این مدّت به چشم خود می‌دیدم که میراثم را و بلکه هر چه دارم به تاراج می‌برند.<sup>(۱)</sup>

آنها خلافت را در سقیفه به یکدیگر تعارف می‌کردند، یکی از انصار می‌گفت: حالا که خلافت را به علی بن ابیطالب نمی‌دهید پس به بزرگ انصار سعد بن عبادۀ بدهید او برای خلافت سزاوارتر است. به خدا قسم نمی‌دانم به که شکایت کنم چون انصار یا به حقّ خود ظلم کردند یا در حقّ من ستم روا داشتند؟ نه به حقّ من ظلم کردند و من مظلومم.<sup>(۲)</sup>

دیگری که از قریش بود گفت: پیغمبر اکرم فرموده امامان باید از قریش باشند، با این سخن انصار را کنار گذاشتند و به قریش متوجّه شدند ولی در هر حال مرا از حقّ مانع شدند.

جمعی از دوستان نزد من آمدند و اعلام پشتیبانی کردند که منجمله، «پسران سعید» و «مقداد بن اسود» و «ابوذر غفّاری» و

---

۱ — نهج البلاغه خطبۀ ششقیّه.

۲ — «قال علی : ما زلت مظلوماً منذ ولدتنی امی حتّی ان عقیلاً لیصیبه الرمد فیقول لاتذرونی حتّی تذروا علیاً فیذرونی و ما بی رمد». (وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۳). یعنی من همیشه مظلوم بودم از همان کودکی حتّی وقتی عقیل چشم درد بود می‌گفت: تا به چشم علی دوا نریزد من نمی‌گذارم چشمم را دوا کنید.

«عمّار یاسر» و «سلمان فارسی» و «زبیر بن عوام» و «براو بن عازب» بودند. من به آنها گفتم که پیغمبر اکرم به من سفارشات فرموده که من از دستور او سرپیچی نمی‌کنم به خدا قسم هر بلائی به سر من بیاید دست از بندگی و خضوع در مقابل فرمان خدا و وصیت پیغمبر اکرم بر نمی‌دارم.<sup>(۱)</sup>

سعد بن عباد و قتی دید مردم با ابی بکر بیعت می‌کنند فریاد زد ای مردم به خدا قسم من به فکر خلافت نبودم ولی وقتی دیدم شما علی بن ابیطالب را کنار گذاشتید، من هم بعد از او به فکر خلافت افتادم اما الآن به همه می‌گویم تا علی با ابی بکر بیعت نکند من با هیچ کس بیعت نخواهم کرد و حتی اگر او هم بیعت کند من باز هم با احدی بیعت نمی‌کنم، سپس سوار مرکب خود شد و به سرزمین «حوران» رفت و همانجا در خانه‌ای زندگی می‌کرد، تا مُرد.<sup>(۲)</sup>

و یا به نقل بعضی از مورّخین خالد بن ولید او را به دستور ابوبکر مخفیانه کشت، و قتل او را به اجنه نسبت دادند.

علی فرمود: اصحاب پیغمبر می‌ترسیدند که اگر من ولایت امر را به عهده بگیرم آنها را در فشار بگذارم و گلویشان را بگیرم که

۱ — بحار الأنوار جلد ۲۸ صفحه ۲۰۶.

۲ — کشف المحجّه صفحه ۱۷۷.



آنها نتوانند دم بزنند و از خلافت نصیبی نبرند، به همین دلیل همه علیه من قیام کردند و با هم متحد شدند تا ولایت را از من به نفع دیگران برگردانند.<sup>(۱)</sup>

آنها بعد از رحلت رسول اکرم به زمان جاهلیت برگشتند و با همان تعصب به راههای مختلف فکری خود حرکت کردند و به گمراهی کشیده شدند. به دوستان و همفکران فاسد خود اعتماد کردند. و از اهل بیت پیغمبر پیروی نکردند و از وسیله‌ای که خدا بین خود و مردم قرار داده بود و به آنها دستور داده بود که با آنها دوستی کنند جدا شدند و از عروة الوثقی هدایت فاصله گرفتند و پایه محکم دین را از جای اصلی خود منتقل کردند و آن را در جای دیگر گذاشتند، جایی که مرکز گناه و فساد بود. و معدن هر اشتباه و خطا بود. و درهای گمراهی که سبب شد مردم از این سو به آن سو سرگردان گردند و در غفلت و مستی به روش فرعونیان که از همه چیز و از همه سعادت‌ها دست کشیده و دل به دنیا بسته باشند و یا به کلی قطع رابطه با دین کرده باشند به روی آنها باز شد.<sup>(۲)</sup>

علی فرمود: روزی عبدالله بن عوف به من گفت: ای پسر ابیطالب تو خیلی به خلافت دل بسته‌ای و بر آن حریصی.

۱ - کشف المحجّه صفحه ۱۷۹.

۲ - نهج البلاغه قسمتی از خطبه ۱۵۰.

من گفتم: نه من این چنین نیستم. من اگر خلافت را طلب می‌کنم به خاطر آن است که خلافت میراثی است که رسول خدا برایم گذاشته است و حقّ او است که برای خود جانشین تعیین کند و ولایت امت پیغمبر بعد از او به عهده من است، شما حریص‌تر از منید بر خلافتی که حقّ شما نیست. شما بین من و بین خلافت حائل شده‌اید و آن را در مقابل من تصرف کرده‌اید و با زور شمشیر آن را از من گرفته‌اید. (۱)

علی فرمود: کسی که بعد از پیغمبر به خلافت نشست هر روز مرا می‌دید و از من عذرخواهی می‌کرد و برخلاف آنچه حقّ مرا غصب کرده و بیعت خود را شکسته بود با من رفتار می‌کرد و دائماً از من حلائیّت می‌طلبید. با خودم می‌گفتم دوران چند روزه ریاستش می‌گذرد و حقّ من به من بر می‌گردد بدون آنکه در اسلامی که تازه از عهد جاهلیّت در دنیا نشو و نما کرده است و نوپا است رخنه و شکافی ایجاد گردد. و من هم به خاطر طلب حقّ جنگ و نزاعی بوجود آورده باشم، یکی بگویند بله و طرفداری از من کند و دیگری بگویند، نه و با من مخالفت نماید، بخصوص که جمعی از یاران و خواصّ اصحاب رسول اکرم که من آنها را باوفا به خدا و پیغمبر و کتاب و دینش می‌دیدم، مکرّر اظهار پشتیبانی به من



می کردند و به من پیشنهاد می نمودند که قیام کنم و حق خود را بگیرم ولی من در هر دفعه آنها را به صبر و خویشتن داری دعوت می کردم و امیدوار بودم که خودبخود حق من به من برگردد بدون آنکه جنگ کنم و خونریزی شود و به آنها هم همین نوید را می دادم تا آنکه دوران عمر او به سرآمد. من فکر می کردم و روی جریان طبیعی این طور بود که خلافت بعد از او به کس دیگری متوجه نخواهد شد. و اگر نبود روابط و خصوصیتی که بین او و «عمر» بود و از قبل با یکدیگر تبانی کرده بودند، ابی بکر خلافت را به کس دیگری نمی داد زیرا او از رسول اکرم شنیده بود که آن حضرت به بعضی از اصحابشان فرموده بودند، اگر بین شما اختلافی شد، به آنچه علی بن ابیطالب می گوید عمل کنید زیرا او بعد از من ولی شما است، این جمله را هم ابوبکر شنیده بود و هم عمر این بُریده اسلمی است هنوز نمرده است می توانید از او سؤال کنید.

سپس علی با آه و اندوه در قسمتی از خطبه شششنبه می فرماید:

«فيا عجا بينا هو يستقيلها في حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته». چقدر عجیب است که ابی بکر در زمان حیاتش خلافت را ترک می کند و از من عذرخواهی می کند ولی بعد از وفاتش آن را به دیگری وا می گذارد.

## «علی بن ابیطالب در وفات فاطمه»

علی بعد از رحلت رسول اکرم مصائب زیادی در زندگی دید که از همه مهمتر شهادت حضرت فاطمه زهراء بود. علی بن ابیطالب بعد از وفات رسول خدا هنوز آرام نگرفته بود که دوران نقاهت و کسالت فاطمه زهراء شروع شد. فاطمه در اثر ظلم ستمگران، فرزندش را به نام محسن سقط کرد، بازوی مبارکش را شکستند، به صورتش سیلی زدند، فدکش را گرفتند، او با ناراحتی و درد و رنج در کنار خانه می نالید و علی بن ابیطالب از این جریان رنج می برد، تا آن روزی که فاطمه زهراء شهید شد و از دار دنیا رفت آن قدر این مصیبت بر علی بن ابیطالب سخت گذشت که در ضمن اشعاری فرمود:

نفسی علی زفرتها محبوسة

یا لیتها خرجت مع الزفراقی

لاخیر بعدك فی الحیاة

وإنما ابکی مخافة ان تطول حیاتی<sup>(۱)</sup>



## «علی در زمان زمامداری دیگران و خانه نشینی»

علی بن ابیطالب در دوران ابی بکر که دو سال طول کشید مشغول جمع آوری قرآن بود زیرا آن حضرت جمیع قرآن را با تفسیرش، با شأن نزولش، با ترتیب مخصوصش، با قرائت صحیحش، با تأویل و توضیحش و بالاخره با جمیع خصوصیاتش از دلب رسول اکرم شنیده بود. لذا او تنها کسی بود که می توانست قرآن را صحیح جمع آوری کند و این کار را که مهمترین کار برای مسلمانان و اسلام بود در آن مدّت انجام داد.

ولی متأسّفانه آن کتاب را که توأم با تفسیر و تأویل و خصوصیات فوق بود از آن حضرت قبول نکردند. زیرا می دانستند که اگر چه در ظاهر قرآن خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب تصریح نشده ولی در تفسیر و تأویل آن از زبان پیغمبر، که جز وحی چیز دیگری نبود، این مسأله توضیح داده شده است. ائمّه اطهار مکرّر در مکرّر از این کتاب نام برده و عمده مطالب علمی و عمیق و معارف حقّه را به کتاب علی بن ابیطالب منتسب داشته اند.

## «کتاب علی بن ابیطالب»

در اینجا مناسب است روایاتی که در خصوص کتاب علی بن

ابیطالب بدست ما رسیده نقل شود ولی اصل کتاب به خاطر بی‌لیاقتی اکثر مسلمانان آن زمان و این زمان تنها و تنها در دست ائمه معصومین باقی مانده و ائمه اطهار به بعضی از خواص آن را نشان داده و مطالبی را از آن نقل کرده‌اند.

### «خصوصیات کتاب علی بن ابیطالب»

۱ - در کتاب علی به هیچ وجه هیچ مطلبی مبهم نمانده و همه حقایق قرآن توضیح داده شده است و به خصوص آیاتی که تأویل و تفسیر دارند تأویل و تفسیر آنها از زبان رسول اکرم ذکر شده است:

علی بن ابیطالب فرمود: من از رسول اکرم درباره آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»<sup>(۱)</sup> شنیدم که رو به من کرد و فرمود: ای علی منظور از اینها تو و شیعیانت هستید و وعده گاه تو و آنها کنار حوض کوثر است یعقوب بن میثم می‌گوید: من این تفسیر را که در نوشته‌های پدرم دیدم از امام باقر صحتش را سؤال کردم. فرمود: بله مطلب همین طور است در نزد ما در کتاب علی این تفسیر



وجود دارد. (۱)

امام صادق در تفسیر «الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>(۲)</sup> فرمود: منظور از آن کتابی که تردیدی، شک و شبهه‌ای در آن نیست کتاب علی بن ابیطالب است و آن کتاب هدایت است از برای متّقین.<sup>(۳)</sup>

۲- ائمه اطهار وقتی مطلبی را می‌خواستند مستند بیان کنند به کتاب علی بن ابیطالب مراجعه می‌فرمودند.

۳- در کتاب علی بن ابیطالب تمام آنچه بشر به آن از احکام و معارف و حقایق و حکمت نیازمند است به صراحت نوشته شد حتی ارش خدش که جزئی‌ترین حکم از احکام الهی است بیان گردیده است.

۴- قرآن کریم در آن کتاب توضیح داده شده و بهترین تفسیر و تأویل در آن از آیات قرآن ارائه داده شده است.

۵- در کتاب علی قصص قرآن مفصلاً توضیح داده شده و شأن نزول آیات قرآن ذکر شده و کیفیت نزول قرآن بیان

---

۱- عن یعقوب بن میثم انه وجد فی کتب ابيه ان علیاً قال : سمعت رسول اللّٰه یقول : « انّ الذّٰین آمنوا و عملوا الصّٰلحات اولئک هم خیر البریّة » ثمّ التفت الی فقال هم انت یا علی و شیعتک و میعادک و میعادهم الحوض یأتون غرا محجلین متوجین قال یعقوب فحدثت به اباجعفر فقال هکذا هو عندنا فی کتاب علی .

۲- سورة بقره آیه ۱ و ۲.

۳- جلد ۲ صفحه ۲۱.

گردیده است.

۶- در کتاب علی بن ابیطالب اسامی ائمه اطهار و شرح حالاتشان ذکر شده و خلفاء اموی و عباسی و سلاطین و شاههای دنیا و حالات و اسامی آنها و مدت سلطنتشان توضیح داده شده و اگر کسی از سادات و یا دیگران برای خلافت و یا سلطنت قیام می کرده اند، ائمه اطهار که کتاب علی را در اختیار داشتند می فرمودند: نام این شخص در کتاب علی به عنوان خلیفه یا پادشاه ذکر نشده پس او کشته می شود.

۷- اگر کسی برای ائمه اطهار مطلبی را بیان می کرد آنها گاهی می گفتند بله این مطلب صحیح است زیرا در کتاب علی بن ابیطالب همین گونه نوشته است.

۸- این کتاب یعنی کتاب علی بن ابیطالب همان کتابی است که خدای تعالی فرموده: «لَا يَسْهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>(۱)</sup> و منظور از مطهرون در اینجا معصومین اند که صددرد در باطن پاک اند و معانی باطن قرآن را که همان کتاب علی باشد مس و درک می کنند و دیگران یا به خاطر بی توجهیشان به کتاب و یا به خاطر عنادشان به علی بن ابیطالب آن کتاب را نمی توانند یا نباید مس کنند ولی وقتی امام عصر (روحی فداه) ظهور فرمود و مردم همه در



باطن پاک شدند آن کتاب در اختیار آنها ممکن است قرار بگیرد.

۹- کتاب علی بن ابیطالب به قدری پراهمیت و از نظر قطر بزرگ است که هفتاد ذراع و یا به قطر ران شتر معرفی شده است.

۱۰- مطالب این کتاب را پیامبر اکرم بیان فرموده و علی بن ابیطالب نوشته است و چون می دانیم که آنچه رسول اکرم می فرماید: وحی است، از جانب خدای تعالی است روی هوای نفس خود و با خواسته خود سخن نمی گوید پس همه آنها کلام الهی است و مانند قرآن اهمیت دارد.

۱۱- این کتاب از آن جهت به نام علی بن ابیطالب ثبت شده و آن را به این نام یاد کرده اند که تنها مخاطب حضرت علی بوده و جمع آوری و تألیفش به عهده آن حضرت بوده و برنامه رهبری و هدایت متقین بوده است.

اما روایاتی که مطالب فوق را تأیید می کند و نام «کتاب علی» در آنها برده شده متجاوز از هفتاد حدیث است که در کتاب «بحارالانوار» و کتاب «جامع احادیث شیعه» مجموعه آنها ذکر شده است.<sup>(۱)</sup>

---

۱- فهرست بعضی از روایاتی که در آنها نامی از کتاب علی برده شده است: «بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۶۷ و جلد ۱۰ صفحه ۲۵۴ و جلد ۱۴ صفحه ۱۰ و جلد ۱۵ صفحه ۵۲ و جلد ۲۳ صفحه ۳۹۰ و جلد ۲۵ صفحه ۵۶ و جلد ۲۶ صفحه ۳۳ و جلد ۲۶ صفحه ۳۴ و جلد ۲۶ صفحه ۳۵ و جلد ۲۶ صفحه ۵۰ و جلد ۲۶ صفحه ۵۱ و جلد ۲۶ صفحه ۵۲ و جلد ۲۶ صفحه ۶۹ و جلد ۲۶ صفحه ۱۵۵ و جلد ۲۷ صفحه

ضمناً این کتاب در بعضی از روایات به عنوان «جامعه» ذکر شده چنانکه امام صادق فرمود: «ضَلَّ علم ابن شبرمه عند الجامعة املاء رسول الله و خطَّ علی بیده ان الجامعة لم تدع لأحد كلاماً فیها علم الحلال والحرام ان اصحاب القیاس طلبوا العلم بالقیاس فلم یزدادوا من الحق الاّ بعداً ان دین الله لایصاب بالقیاس».

یعنی علم پسر شبرمه در مقابل کتاب «جامعه» چیزی جز گمراهی نیست، این کتاب املاء پیغمبر است و خطّ علی بن ابیطالب که با دست خودش نوشته است، «جامعه» برای احدی کلامی باقی نگذاشته است. در جامعه کلیه علم حلال و حرام وجود دارد، طرفداران قیاس، علم را با قیاس مایلند به دست بیاورند ولی قیاس انسان را از حقّ و واقعیّت دورتر می‌کند. دین خدا با قیاس ممکن نیست گفته شود. (۱)

۲۲۰ و جلد ۳۷ صفحه ۱۲۱ و جلد ۴۶ صفحه ۱۸۷ و جلد ۴۷ صفحه ۳۳ و جلد ۴۷ صفحه ۲۷۸ و جلد ۴۸ صفحه ۲۲ و جلد ۵۲ صفحه ۳۹۰ و جلد ۶۴ صفحه ۲۲۴ و جلد ۶۵ صفحه ۲۹۰ و جلد ۶۷ صفحه ۲۲۲ و جلد ۶۹ صفحه ۲۷۷ و جلد ۷۰ صفحه ۳۶۵ و جلد ۷۰ صفحه ۳۹۴ و جلد ۷۲ صفحه ۷۱ و جلد ۷۳ صفحه ۷۵ و جلد ۷۳ صفحه ۳۷۲ و جلد ۷۴ صفحه ۱۳۶ و جلد ۷۵ صفحه ۸ و جلد ۷۵ صفحه ۲۵۹ و جلد ۷۹ صفحه ۴ و جلد ۷۹ صفحه ۲۳ و جلد ۷۹ صفحه ۸۸ و جلد ۱۰۰ صفحه ۵۸ و جلد ۱۰۳ صفحه ۲۱۰ و جلد ۱۰۳ صفحه ۳۱۸ و جلد ۱۰۳ صفحه ۳۶۵ و جلد ۱۰۴ صفحه ۷ و جلد ۱۰۴ صفحه ۲۰۸ و جلد ۱۰۴ صفحه ۴۲۹.

۱ — جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۸۵.



در روایت دیگر از ابی بصیر نقل شده که می گوید: من بر امام صادق وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم من سؤالی دارم که اینجا نمی توانم بپرسم زیرا اینجا کسی هست که کلام مرا می شنود، حضرت صادق پرده ای را که بر در اتاق دیگری بود بالا زد و وارد آن اتاق شد سپس به من فرمود: از هر چه می خواهی سؤال کن، گفتم: فدایت شوم، شیعیانتان، حدیثی را می گویند که پیغمبر اکرم باب علمی را به علی بن ابیطالب تعلیم داده که از آن هزار باب علم باز می شود، امام صادق فرمود: رسول اکرم به علی بن ابیطالب هزار باب علم را تعلیم داد که از هر یکی از آن هزار باب، هزار باب علم دیگر باز می شود، ابی بصیر می گوید من گفتم: به خدا قسم علم حسابی همین علم است.

سپس امام صادق مدتی سر را پائین انداخت بعد فرمود: این علم هست ولی علم علی بن ابیطالب تنها این نیست، ای ابامحمد در نزد ما «جامعه» است و این مردم چه می دانند که این «جامعه» چیست، گفتم: فدایت شوم «جامعه» چیست؟ فرمود: آن صحیفه و کتابی است که طولش هفتاد ذراع با ذراع پیغمبر اکرم است. که پیغمبر آن را املاء کرده و علی بن ابیطالب آن را با دست خودش نوشته در آن کتاب هر حلال و حرام و هر چیزی که بشر به آن احتیاج دارد هست. حتی دیه خدش سپس امام صادق با

دست خودش به من زد و فرمود: به من اجازه می‌دهی گفتم،  
فدایت شوم بدن من متعلق به شما است هر کاری می‌خواهید  
بکنید، امام صادق با دست خودشان مرا فشردند و فرمود:  
حَتَّى دِيَّةُ اَيْنَ هُمْ فِي اَنْ كِتَابِ هَسْتِ. (۱)

در حدیث دیگر امام باقر فرمود: در نزد ما «جامعه»  
هست که هفتاد ذراع طول آن می‌باشد در آن «جامعه» همه چیز  
حَتَّى دِيَّةُ خَدَشِ وَجُودِ دَارِدِ، املاء رسول خدا و خطّ  
علی بن ابیطالب است. (۲)

در این زمینه روایات زیاد دیگری نیز وجود دارد که ما به خاطر  
اختصار از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

ضمناً به خاطر آنکه ائمه اطهار هیچ سخنی در معارف و  
احکام و مسائل دینی از خودشان عنوان نکرده‌اند و آنچه فرموده‌اند  
عین کلام پیغمبر اکرم بوده و رسول اکرم از تفسیر قرآن و  
آنچه در قرآن نازل شده تجاوز نکرده‌اند و سخنان رسول اکرم  
هم به صریح قرآن از جانب پروردگار وحی شده است که طبعاً طبق  
آنچه در بالا گفته شد همه آنها در کتاب علی بن ابیطالب نوشته  
شده است.

۱ — جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۸۴.

۲ — جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۸۶.

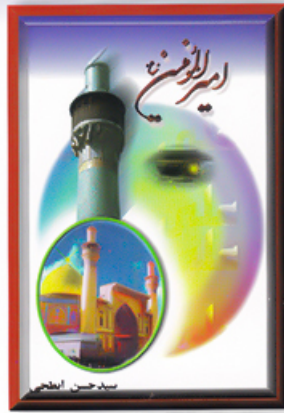


پس باید معتقد شویم که در روایات معصومین به قدر آنچه برای بشر تا زمان ظهور حضرت ولی عصر از قوانین و معارف و احکام که لازم بوده از آن کتاب نقل شده و بقیه را برای زمان ظهور گذاشته‌اند تا آنکه حضرت صاحب الزمان آنها را برای مردم بیان کنند.

در پایان انشاءالله بقیه مطالب حالات امیرالمؤمنین را در جلد دوم این کتاب تقدیم خوانندگان محترم می‌نمائیم و از محضر مقدس حضرت بقیه الله روحی فداه توفیق آن را درخواست می‌کنیم.

**پایان**





# Amir al-Mu'minin



شابک: ۱ - ۶۳۳۱/۰۴ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 6331/04 - 1